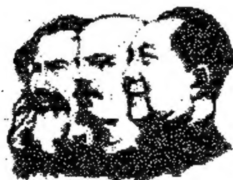
حقیقت



ویژه
بیستمین سالگرد قیام مسلحانه
پنجم بهمن ۱۳۶۰ در آمل

ارگان حزب کمونیست ایران (مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست) www.sarbedaran.org شماره ۳ بهمن ۱۳۸۰

به مناسبت انتشار نسخه نهائی
برنامه و اساسنامه حزب کمونیست ایران
(مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست)

افق سرخ را بنگرید برای نبردهای بزرگ آماده شوید

کتاب سرخ کوچکی منتشر شده است. در ماه ها و سال هایی که در پیش است، این کتاب در بین هزاران هزار نفر خواهد چرخید؛ شهر و روستا، کوه و جنگل را زیر پا خواهد گذاشت؛ به کارخانه ها راه خواهد یافت؛ از نرده های دانشگاه و دیوار مدارس خواهد گذشت؛ بین دختران و پسران شورشگر دست بدست و دزدانه خواهد چرخید؛ رفیق سنگر کمونیستها و توده های انقلابی در روزهای رزم و شبهای شبیخون خواهد بود. کتاب سرخ کوچک حاوی اندیشه رهائیبخش، اهداف بزرگ و راه پیروزمندی است که طبقه کارگر و توده های خلق در ایران، سالیان سال از آن محروم بوده اند. این یک تاخیر تاریخی است که بهای آن را جنبش مردم طی شصت هفتاد ساله گذشته با خون پرداخته است. با وجود این، انتشار کتاب سرخ کوچک، تولدی به هنگام است؛ خوشامدی است به خیز نوین مبارزات طبقاتی و اجتماعی در پهنه جهان.

بقیه در صفحه ۲

گفت و گو
با یکی از رفقای شرکت کننده
در مبارزه مسلحانه
سربداران و قیام آمل
بخش اول

صفحه ۱۱



مصاحبه با رفیق پراچاندا
صدر حزب کمونیست نپال (مائوئیست)
بخش دوم

صفحه ۳۶

درباره شعار فدرالیسم
نقدی بر نظرات سازمان زحمتکشان انقلابی کردستان ایران

صفحه ٤

درباره جنبش معلمان

صفحه ۳

افق سرخ را بنگرید...

تحولات جهانی وارد یک دور جدید شده است. دنیا به انبار خشک باروت می ماند: فشرده و آماده انفجار. با چهره ای زشت تر، ناعادلانه تر و خونین تر از گذشته. اکثریت ساکنانش تهیدست تر شده اند، بیش از گذشته ستم می کشند و خشمگینتر، بی صبرتر و مشتاقتر به دنبال راه رهائی می گردند. مبارزات طبقات و قشرهای گوناگون در سراسر دنیا منجمله در کشورهای امپریالیستی، موج وار گسترش می یابد. چهره های مرتجع فریبکار یکایک به جلوی صحنه سیاست می آیند و کمی بعد، آبروباخته خارج می شوند. رادیکالیسم و چشم انداز یک انقلاب واقعی در بین توده ها جا باز می کند.

قدرتهای جهانی، نگران و سراسیمه اند. لشکرکشی ها و پیشبرد طرح های مشترک سرکوب و کنترل بین المللی تحت رهبری آمریکا، پاسخی به این وضعیت است. هر چند امروز آماج حملات امپریالیستها ظاهرا نیروهای مرتجعی مانند طالبان و بن لادن هستند، اما هدف واقعی و درازمدت آنان جلوگیری از پا گرفتن و وقوع انقلابات دمکراتیک نوین و سوسیالیستی در گوشه و کنار دنیاست. با این هدف است که رسانه های امپریالیستی، مردم دنیا را آماج تبلیغات سیاسی و ایدئولوژیک شبانه روزی قرار می دهند. نهادهای امپریالیستی، «طرح صلح» جلو می گذارند. «انتخابات آزاد» تحت نظارت سازمان ملل راه می اندازند. قدرتهای جهانی دست به تجاوز و اشغال نظامی می زنند و شیوه های کهنه استعمار را دوباره برقرار می کنند.

آنها ادعا می کنند که در پی این خونریزی نظامی و سرکوب فاشیستی، وضع را برای مردم قابل تحمل تر خواهند کرد. به توده های محروم و خیل جوانان بی آینده و بیکار وعده می دهند که شاید بتوانیم مشقت خانه های جدید برپا کنیم و مشکل بیکاری شما را با بیگاری حل کنیم. به قشرهای میانی می گویند شاید بتوانیم خرده نانی برابرتان بریزیم. اگر قول بدهید ساکت بمانید و دست از پا خطا نکنید اجازه می دهیم دهان باز کنید و نفس بکشید. به قشرهای مرفه خارج از حکومت می گویند که اگر برادری خود را اثبات کنید شاید بتوانیم دایره تنگ قدرت را گشادتر کنیم و به شما هم سهمی بدهیم. امپریالیستها این واقعیت را وقیحانه کتمان می کنند که وضع فلاکت بار حاضر نتیجه مستقیم چند دهه سلطه آنها و نوکرانشان است. انگار نه انگار این آشی است که خود پخته اند و به دست نهادهای اقتصادی بین المللی خود و به ضرب چماق دولتهای ارتجاعی، به حلق مردم ریخته اند.

در این اوضاع، کسانی در برابر قلدریهای نظامی و تبلیغات سیاسی آمریکا و متحدانش، خود را باخته اند. می گویند: آمریکا هر کاری که دلش می خواهد می کند؛ جلویش نمی شود ایستاد. می گویند: شاید حساب این آخوندها را هم بالاخره آمریکا برسد. می گویند: دمکراسی مال غربیها است؛ اگر هم قرار است به ایران برسد باید خودشان بیاورند. می گویند: تکنولوژی و سرمایه در کف قدرتهای بزرگ سرمایه داری است؛ اگر این کشور بخواهد از عقب ماندگی و بحران اقتصادی در بیاید، پیشرفت کند و آینده داشته باشد، چاره ای جز اتکاء به امپریالیستها ندارد.

به این افراد باید گفت کوته بین و خوشخیال نباشید. خبر از وضع مردم کشورها و ملت هائی بگیرید که طی ده پانزده سال اخیر به کمک نظامی و یا سیاسی امپریالیسم آمریکا به اصطلاح «خودگردان» و «آزاد» شدند یا به حکومتهای «دمکراتیک» دست یافتند. به فلسطین، نیکاراگوآ، هائیتی، پاناما، ال سالوادور، آفریقای جنوبی، کامبوج، بوسنی و... بنگرید. در همه جا ستمگری، بهره کشی، فقر، فحشاء، چپاول، فساد، آدم ربائی، اعدام های رسمی و غیر رسمی، تاخت و تاز گروه های مافیائی، تبعیض ملی و جنسیتی بیداد می کند. به تاریخ معاصر نگاه کنید. دیکتاتورهای نظامی آمریکای لاتین، آدمکشان اسرائیلی، کهنه مرتجعان عربستان سعودی و طالبان، همگی مخلوق و تحت الحمایه آمریکا بوده اند. راه به قدرت رسیدن خمینی و برقراری رژیم منحوس اسلامی را همینها گشودند. امروز دیگر مثل روز روشن است که بند ناف امثال خامنه ای و رفسنجانی و خاتمی به قدرتهای جهانی وصل است. امپریالیستها به جانیان و غارتگرانی نیاز دارند که شیره جان مردم را بکشند و به منابع و ثروتهای کشور چوب حراج بزنند. تازه اگر روزی روزگاری بخواهند این ها را بازنشسته و اخراج کنند و رژیم جدیدی را به کار بگمارند، شرط اینست که راه جنایت و غارت و نوکری را بلد باشد.

آنچه در جامعه ما می گذرد، بازتاب و جزئی تفکیک ناپذیر از اوضاع عمومی حاکم بر دنیا است. اعتلای نوین جنبش مردم علیه رژیم جمهوری اسلامی جزئی از موج نوین مقاومت و مبارزه توده ها در سطح جهانی است. درماندگی و بی آبروئی هیئت حاکمه اسلامی نیز همان بلائی است که امروز گریبان اغلب رژیم های نوکر امپریالیسم را گرفته است. کارناوالی که از دوم خرداد ۷۶ تحت عنوان «اصلاح طلبی» به راه افتاده از روی طرح های عمومی امپریالیستها برای کنترل بحران، کپی برداری شده است. بر مبنای همین طرح ها بود که آخوندها در خم رنگرزی فرو رفتند؛ ریش شان را کوتاه کردند؛ مدل عمامه و دستارشان را تغییر دادند؛ و اسمشان را «نواندیش دینی» گذاشتند. مفتخوران خونخوار بیت رهبری، آستان قدس و کارتل رفسنجانی از «عدالت اجتماعی» و «مبارزه با رانت خواری» دم زدند، و بازجویان و شکنجه گران سابق از «آزادی اندیشه و بیان» می گفتند. در ادامه همین تدابیر است که امروز جناح های رقیب در جمهوری اسلامی (از مشارکتی گرفته تا رسالتی) هرکدام می کوشد خود را پرچمدار واقعی «اصلاحات» جلوه دهد. در ادامه همین ترفندها است که جناح های جمهوری اسلامی به یکدیگر پیشنهاد می کنند که برای آرام نگهداشتن جامعه باید هر چند سال یکبار به شیوه حکومتهای غربی، جا عوض کنند. یعنی مثلا امروز اکثریت کابینه و مجلس را دوم خردادیهای «مدرن» تشکیل دهند و چهار سال بعد محافظه کاران «سنتی». این نسخه نیز قبلا تحت هدایت آمریکا در چند کشور تحت سلطه امپریالیسم در آمریکای لاتین به اجراء در آمده است. یک نمونه آن، آرژانتین است!

در این چند سال هیاهوی «دوم خرداد»، مردم ما یک بار دیگر قهرمانان قلابی و ساخته و پرداخته ارتجاع حاکم را تجربه کردند؛ و خنجر واقعیت با بیرحمی پرده های توهم شان را شکافت. اینک اعتماد به خاتمی و شرکاء جای خود را به بی‌اعتمادی داده است؛ امید به آینده ای که قرار بود زیر پرچم اینان ساخته شود جای خود را به نومیدی داده است؛ پندار واهی پیروزی مردم از طریق رقابت و کشمکش جناح های حکومتی رنگ باخته است. اما آتش مقاومت و مبارزه مردم خاموشی نمی گیرد؛ جامعه جوان ما که غیر از سرکوب، بیکاری، فقر، اعتیاد و بی آیندگی هیچ خیری از رژیم اسلامی ندیده، همچنان به دنبال آینده ای روشن و متفاوت می گردد؛ نیاز توده ها به امید و اعتماد و جستجوی پیروزی به جای خود باقی است.

سئوال اینست: چگونه می توان پیروز شد؟ در تاریخ، هیچ طبقه محکومی بدون بکارگیری سلاح و قهر نتوانسته طبقه حاکم را بزیر کشد و خود در رأس جامعه قرار بگیرد. دنیای در هم تنیده و در حال انفجار، بیش از پیش استفاده از اسلحه را برای حل تضادها در دستور کار گذاشته است. قدرتهای امپریالیستی و نوکران مرتجع آنها، حق استفاده از اسلحه و بکارگیری قهر و خشونت را برای خود انحصاری کرده اند. راه خشونت ارتجاعی باز است و انتها ندارد: از باریدن بمب بر سر کودکان و تخت کردن روستاهای افغانستان، کشتار روزمره جوانان فلسطینی، شلیک گلوله به مغز تظاهرکنندگان در دمکراسی های غربی، سنگسار زنان در ایران، به آتش کشیدن زندانیان در ترکیه، اعدام غیر رسمی جوانان سیاهپوست در آمریکا، شکنجه کودکان جهان سوم در کار کوره پزخانه و قالیبافی و هزاران مثال دیگر. دشمنان مردم هرگز گارد سلاخی خود را زمین نخواهند گذاشت. بنابراین توده های سراسر جهان برای رها شدن هیچ راهی ندارند جز اینکه ارتش های مسلح انقلابی خود را برای در هم شکستن ارتش های ضد مردمی بسازند.

خشونت ارتجاعی را با جنگ انقلابی نابود کنند. در نهایت، هیچ طبقه انقلابی، هیچ خلق و ملت ستمدیده ای را از این کار گریز نیست.

تجارب انقلابی قرن بیستم نشان داد زمانی که طبقه کارگر و توده های خلق سلاح برداشتند، راه نبرد علیه دشمن تا به دندان مسلح را یافتند، برای غلبه بر فقر، فلاکت، جهل و تبعیض جنگیدند، و دستیابی به یک جامعه عاری از استثمار و فارغ از هر گونه ستمگری را هدف خود قرار دادند، پیروز شدند. انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه، حاصل قیام مسلحانه کارگران و دهقانان تحت رهبری حزب کمونیست بود که اولین پایگاه سرخ سوسیالیستی را بنیان نهاد. پیروزی انقلاب چین در سال ۱۹۴۹ که دومین دژ سوسیالیسم را در خدمت به انقلاب کارگران و زحمتکشان دنیا ایجاد کرد، در نتیجه ۳۰ سال جنگ مسلحانه انقلابی و کسب ذره ذره قدرت سیاسی تحت رهبری حزب کمونیست بدست آمد. رهائی ویتنام از اشغال ارتش مدرن آمریکا و نوکرانش، از طریق یک جنگ طولانی توده ای امکانپذیر شد. امروز امپریالیستها و مرتجعین لاف می زنند که شکست ناپذیرند. ادعا می کنند که در قرن بیست و یکم، دیگر هیچ نیروئی نمی تواند در برابر تسلیحات و امکانات پیشرفته نظامی تاب بیاورد. اما شعله های سرخ و قدرتمند جنگ خلق در پرو و نپال تحت رهبری احزاب مائوئیست که علیرغم کارزارهای سرکوبگرانه دولتهای مرتجع و پشتیبانی مستقیم و همه جانبه قدرتهای جهانی جریان دارد و مبارزات مسلحانه انقلابی دیگری که زیر پرچم مائوئیستها در ترکیه، هند و فیلیپین به پیش می رود، این ادعاهای کاغذی را می سوزاند و خاکستر می کند.

در پهنه جهان توفان های بزرگی در راه است که ابرهای تیره را خواهد شکافت؛ و افق سرخ فام رهائی را در برابر چشم محرومان و ستمدیدگان آشکار خواهد کرد. کتاب سرخ کوچک، نشان آن افق سرخ است. این کتاب در مسیر توفان ها ورق خواهد خورد؛ به برپائی جنگ شکوهمند خلق یاری خواهد رساند تا توده های مردم از این طریق مرتجعین حاکم را سرنگون کنند، سرنوشت خویش را در دست گیرند و در افق نزدیک از شر فقر، تبعیض، ستم، فلاکت، جهل و خرافه رها شوند. کتاب سرخ کوچک، اهداف بزرگ انقلاب دمکراتیک نوین و سوسیالیستی در ایران را مرتبا در برابر چشم جامعه خواهد نهاد؛ و در افق دور همه پیروزی ها و دستاوردهای امروز و فردای طبقه کارگر و توده های خلق را به دورنمای رهائی بشر از هرگونه ستم و استثمار، یعنی به انقلاب پرولتری جهانی و ایجاد یک دنیای کمونیستی پیوند خواهد زد.

برنامه و اساسنامه حزب کمونیست ایران
(مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست)
را بخوانید، به بحث بگذارید، و دور از چشم دشمن هر چه وسیعتر آن را پخش کنید! ■

درباره جنبش معلمان

مبارزه حق طلبانه معلمان در ماه بهمن، تکان دیگری به فضای ملتهب جامعه داده است. این مبارزه در فاصله ای کوتاه، گسترش یافته و هزاران زن و مرد را علیه تبعیض و بی عدالتی و محرومیت در چند شهر به میدان کشیده است. اینان زبان گویای بیش از یک میلیون معلم سراسر کشورند. همزمان شدن این مبارزه با اعتراضات رو به گسترش کارگری، بر نگرانی هیئت حاکمه می افزاید. شعارهای صحیح و شورانگیز «معلم، کارگر، اتحاد اتحاد» و «معلم، دانشجو، کارگر، اتحاد اتحاد» بر زبانها جاری است و به اتحاد و همبستگی بخش های مختلف مردم علیه رژیم خدمت می کند.

اگر چه تاکنون بیشتر شعارهای تظاهرات معلمان، به کم بودن دستمزد و امکانات رفاهی و وجود تبعیضات اقتصادی و اجتماعی مربوط می شود، لیکن این مبارزه مانند سایر مبارزات مردمی منعکس کننده تمایلات و خواسته های سیاسی است. جهت گیری سیاسی غالب بر این اعتراضات، دوری جستن از هر دو جناح حکومت است. حمایت از این یا آن شخصیت جمهوری اسلامی، جائی در شعارها ندارد. کل حکومتیان، آماج اعتراضند: «مسئولین حکومت، خجالت، خجالت». به نمایندگان زالو صفت مجلس اسلامی همان اندازه ناسزا گفته می شود که به گردانندگان صدا و سیمای رژیم: «اینجا سرای ملت است، یا خانه تجارت است»؛ «سیمای لاریجانی، سیمای طالبانی». حرکت معلمان مبارز بیان این بود که نمی خواهند هیچ جناحی از حکومت ثمره این اعتراضات را به حساب خود بریزد. آنان حتی در انتخاب محل برگزاری تظاهرات پیاپی خود، رعایت مساوات را کرده اند! یک روز مقابل مجلس شورای مرتجعین؛ روز دیگر در مقابل کاخ رئیس جمهور فریبکار؛ روز بعد در برابر «بیت رهبری» جنایتکار.

مقامات و روزنامه نگاران «دوم خردادی» در آغاز تلاش کردند با طرح این مسئله که اولین فراخوان اعتراضی معلمان توسط یک نهاد وابسته به جناح محافظه کار رژیم صادر شده، مبارزات محقانه هزاران هزار معلم را تخطئه و بدنام کنند. بعد از برگزاری تظاهرات پنج هزار نفره در مقابل مجلس که در آن شعارهائی علیه هر دو جناح داده شد، «دوم خردادی» ها اینگونه وانمود کردند که بخشی از معلمان هواخواه یک جناح بوده اند و بخشی دیگر طرفدار جناح رقیب! گویی مردم مجبورند یا دنبال این مرتجع بیفتند، یا زیر پرچم آن مرتجع سینه بزنند. در واقع می خواستند این فکر را به توده ها القاء کنند که استقلال از این رژیم و نظام ارتجاعی امکان ناپذیر است. چند روز بعد از تظاهرات در مقابل مجلس، وقتی که بیش از ۴۰۰۰ نفر بدون اعتنا به غیر قانونی بودن تظاهرات کوشیدند در برابر کاخ ریاست جمهوری تجمع کنند، نیروی انتظامی به فرمان کل هیئت حاکمه چماق سرکوب را به حرکت درآورد تا هر طور شده از ادامه این حرکت اعتراضی جلوگیری کند. ده ها تن از معلمان و جوانانی که به این مبارزه پیوسته بودند را به کمک لباس شخصی ها دستگیر کردند و به زندان های نامعلوم بردند: «معلم، کارگر، دانشجوی زندانی، آزاد باید گردند»

رژیم اسلامی بطور جدی نگران تداوم و گسترش اعتراضات معلمان است. زیرا این اعتراضات می تواند سریعا به برپائی جنبش دانش آموزان دامن بزند و مدارس نقاط مختلف کشور را به صحنه مبارزات ضد رژیمی تبدیل کند. جوانان و نوجوانان، کاملا مستعد شرکت فعالانه در چنین مبارزاتی هستند؛ و جمهوری اسلامی از به صحنه آمدن این نیروی انفجاری شورشگر هراس دارد. شعار «معلم، اعتصاب، اعتصاب» یا «از فردا مدرسه تعطیل میشه»، هیئت حاکمه را نه فقط به فکر ده ها هزار معلم، بلکه خیل دانش آموزانی می اندازد که بازو به بازوی معلمان، شهرهای کوچک و بزرگ را به هم می ریزند و نیروی انتظامی را به ستوه می آورند.

یک جنبه بسیار مهم از جنبش معلمان، حضور رو به گسترش معلمان زن در تظاهرات ها است. با توجه به اینکه بخش قابل توجهی از معلمان کشور را زنان تشکیل می دهند، ابعاد مبارزه کنونی می تواند وسیعتر شود. زنان با خود رزمندگی، رادیکالیسم و روحیه سازش ناپذیری ویژه ای را به صفوف مقدم تظاهرات ها می آورند. این حرکت نه فقط به پیشروی مبارزه حق طلبانه معلمان یاری می رساند، بلکه با کشاندن شمار گسترده ای از زنان به صفوف مقدم اعتراضات ضد رژیمی، به دیدگاه های سنتی و مردسالارانه ضربه می زند و به تقویت و پیشروی جنبش زنان علیه ستم جنسیتی یاری می رساند. مبارزه زنان معلم می تواند و باید از حمایت و اتحاد دختران جوان و نوجوان بهره مند شود؛ و آنان

بقیه در صفحه ۴

درباره جنبش معلمان

را به شرکت در تظاهرات ها و اعتراضات وسیع علیه رژیم زن ستیز و آزادی کش جمهوری اسلامی برانگیزد. طرح شعارهای مشخص علیه ستم، تبعیض و قوانین و مقررات ویژه ای که در مدارس علیه زنان معلم و دانش آموز برقرار است، می تواند انگیزه و اشتیاق بیشتری برای شرکت زنان در جنبش کنونی ایجاد کند: «حجاب اجباری، اسارت زنان است»؛ «مرگ بر دشمن نسل جوان».

معلمان مبارز و پیشرو، نقش و وظیفه تاریخی مهمی در خدمت به جنبش دمکراتیک و انقلابی بعهده دارند: تبلیغ و ترویج ایده های پیشرو و سیاستهای انقلابی در بین جوانان و نوجوانان دانش آموز. این راه و سنت ارزشمند معلمان مبارز در دوران رژیم مستبد و وابسته به امپریالیسم شاه است. صمد بهرنگی، سرمشق صدها معلم جوان چپ بود که با شور انقلابی، به کار در روستاها و مناطق محروم می پرداختند و بذر آگاهی و مبارزه جوئی علیه رژیم را در میان دانش آموزان شهری و روستائی می پاشیدند؛ کتاب های مترقی و پیشرو بر سر موضوعات سیاسی، اجتماعی، هنری و ادبی را در مدارس تبلیغ می کردند؛ دانش آموزان پیشرو و مستعد را می شناختند و به تربیت انقلابی آنان کمک می کردند: «صمد معلم ماست، راه صمد راه ماست»

طی ۲۳ سال گذشته، جمهوری اسلامی به طرق مختلف کوشید مانع آن شود که معلمان مبارز به وظیفه تاریخی خویش عمل کنند. رژیم، تصفیه مدارس از معلمان کمونیست، هواخواهان طبقه کارگر و توده های زحمتکش، معلمان آزادیخواه و مترقی را از همان نخستین ماه های بعد از بهمن ۱۳۵۷ آغاز کرد. گروهی از معلمان به ویژه در شهرستانها و مناطق روستائی که عقاید سیاسی و ایدئولوژیک آنان آشکار شده بود، مجبور به تعویض محل اقامت خود شدند. شماری از معلمان کمونیست و انقلابی به دست جوخه های ترور جمهوری اسلامی ربوده شده و به قتل رسیدند. بسیاری نیز بعد از شروع سرکوبهای خونین سال ۱۳۶۰ به اسارت درآمدند، شکنجه و یا اعدام شدند. از این میان، برای نمونه می توان از رفیق هرمز گرجی بیانی معلم مبارز شهر کرمانشاه یاد کرد که به جرم هواداری از سازمان چریکهای فدائی خلق توسط جمهوری اسلامی به قتل رسید؛ و از رفیق شکرالله احمدی معلم کمونیست سرشناس در روستاهای منطقه جوانرود که طی قیام مسلحانه سربداران در شهر آمل به سال ۱۳۶۰ زخمی و دستگیر شد و در برابر جوخه اعدام قرار گرفت. یادشان گرامی باد.

امروز معلمان مبارز باید دیدگاه ها و سیاستهای ارتجاعی حاکم بر سیستم آموزشی کشور را به شکل های گوناگون افشاء کنند؛ به جدال با دیدگاه های خرافی و ضد علمی، نظرات توجیه کننده استبداد قرون وسطائی و مذهبی، و آموزشهای پدرسالارانه و مردسالارانه و ضد زن برخیزند؛ شالوده مقاومت و اعتراض آگاهانه و سازمان یافته در مدارس را به شکل های مختلف و در سطوح گوناگون بریزند؛ کمیته های مخفی سازماندهی و رهبری مبارزه توده ای در مدرسه و خیابان را شکل دهند. در این میان، آن گروه از پیشروان جنبش معلمان که دل در گرو رهائی کارگران و زحمتکشان دارند و سازش ناپذیر و سربلند در برابر رژیم سرمایه داران و ملاکان مفتخور و جنایتکار ایستاده اند، باید خود را به ایدئولوژی و نقشه و راهی مسلح کنند که تحقق آرمان رهائی انسان از ستم و استثمار را امکانپذیر می سازد. به صفوف حزب کمونیست ایران (مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست) بپیوندند که پرچم این آرمان را در میدان نبرد طبقاتی بلند کرده است. ■

درباره شعار فدرالیسم

نقدی بر نظرات سازمان زحمتکشان انقلابی کردستان ایران

اخیرا رفیق عبدالله مهتدی رهبر سازمان زحمتکشان انقلابی کردستان (کومله) در گفتگوئی با رادیو پیک ایران که در سایت اینترنتی بروسکه نصب شده است، مسائلی را در رابطه با حل مسئله ملی در ایران و بطور مشخص کردستان، و همچنین در مورد هویت ایدئولوژیک سازمانشان طرح کرده که ما فرصت را مغتنم شمرده و به طرح نظرات خود در قبال برخی از آن موضوعات میپردازیم. در اینجا به سه موضوع که بی ارتباط با هم نیستند، بسنده خواهیم کرد. اول، در باره ارائه طرحی به نام ساختار فدراتیو دموکراتیک برای ایران . دوم، در باره اینکه چرا کومله از اصطلاح کمونیسم در تعریف جهان بینی و اهداف اجتماعی خود استفاده نمیکند. سوم، کومله از تجربه تشکیل حزب کمونیست چگونه جمعبندی می کند.

پیشاپیش لازم می بینیم یادآوری کنیم که ما بررسی سیاسی سیاستهای و برنامه های کومله را نوعی همیاری سیاسی با آن تلقی میکنیم. کومله از زمره سازمانهای جنبش نوین کمونیستی ایران بود که در دهه ۱۳۴۰ بوجود آمدند. (۱) اینکه کومله در تلاطمات مبارزه طبقاتی در ایران چه میکند و کجا قرار میگیرد، بسیار مهم است زیرا کردستان و مبارزه علیه ستم ملی اهمیت خاصی در مبارزه برای سرنگون کردن رژیم جمهوری اسلامی ایران دارد. (۲)

طرح فدرالیسم

در این مصاحبه، رفیق مهتدی دبیرکل کومله، به تشریح شعار کومله مبنی بر «ساختار فدراتیو دموکراتیک برای ایران» می پردازد. وی به حق دیدگاه شوونیستی کسانی که طرح فدراتیو کومله را «نژاد پرستانه و فاشیستی» می خوانند افشاء میکند. فی الواقع این اتهامات را باید به خود آنان برگرداند. در مقابل تبلیغات عظمت طلبانه فارس، ما کمونیستها پیگیرانه و با صراحت از «حق تعیین سرنوشت ملی» به مثابه حق دموکراتیک تخطی ناپذیر ملل تحت ستم در ایران دفاع میکنیم.(۳) «حق تعیین سرنوشت» یعنی اینکه حتی اگر یکی از ملل تحت ستم در ایران خواهان جدائی باشد، این حق را دارد. اینکه استفاده از این حق بد است یا خوب، مساله ای است که باید بطور دموکراتیک و درون خلق مورد بحث و جدل قرار گیرد و مرتجعین و امپریالیستها و شووینیستها در این بحث جائی ندارند. حق تعیین سرنوشت همانند حق زمین برای دهقان بی زمین، مانند حق طلاق برای زنان، مانند حق داشتن مذهب و یا لامذهب بودن، مانند حق آزادی بیان، مانند حق چاپ و نشر، مانند حق اعتصاب برای کارگران، از حقوق دموکراتیک پایه ای مردم ماست.

اما نقد ما راجع به نظرات رفیق مهتدی در مورد شعار فدراتیو چیست.

رفیق مهتدی میگوید، «فکر می کنم شعار ایران دموکراتیک و فدراتیو بهترین صورت بندی سیاسی است که می تواند در ایران وجود داشته باشد. باعث می شود که مردم ایران، مردم محلها و مناطق گوناگون در سرنوشت خود دخالت کنند... فکر می کنم که از نقطه نظر منافع مردم کردستان و خواستهای ملی شان هم یک چنین نظام سیاسی هست که به بهترین نحوی در چارچوب ایران این خواستها را متحقق می کند... طیف متنوعی از افکار می تواند موجود باشد که همه طرفدار ایران فدراتیو باشند... خیلی از نیروهای چپ، دموکرات، لیبرال که در پاره ای موارد دیگر اختلاف نظر دارند، همه میتوانند اتفاق نظر داشته باشند که اداره فدرالی برای ایران اداره صحیح تری است هم از نقطه نظر دموکراتیک، هم مشارکت مردم در امور خودشان، هم از نقطه نظر رعایت حقوق

خلقهائی که در ایران زندگی می کنند... ساختار فدراتیو برای ایران محتوای نظام سیاسی را هنوز تعیین نمی کند. این شکلش است. کما اینکه نظامهای اجتماعی و سیاسی متفاوت می توانند هم متمرکز غیر فدراتیو و هم فدراتیو باشند.»

از این نکته آخر شروع کنیم. ما با این حرف رفیق مهتدی موافقیم که فدرالیسم یک فرم یا شکل است که طیف گسترده ای از چپ تا لیبرال میتوانند با آن توافق کنند. بنابراین، ما قصد نداریم بدون روشن شدن محتوای طرح کومله، در مورد فرم فدراتیو نظر موافق یا مخالف بدهیم. بدون مشخص شدن محتوای یک ساختار سیاسی، چنین موافقت و مخالفتی امکان ناپذیر و غیر ضروری است. بله، هر طبقه ای میتواند از این شکل استفاده کند. سوالی که داریم این است: محتوای طبقاتی دولت فدرال مورد نظر شما چیست؟

ستم ملی را یک ساختار سیاسی طبقاتی معین بوجود آورده است. ساختار دولت کنونی را که ستمگری ملی یکی از ارکان آن است، از زمان قاجار، قدرتهای استعماری در اتحاد با طبقات ارتجاعی بومی، به زور توپ و تفنگ، بوجود آوردند. سوال اینجاست که چه طبقه ای و طی چه نوع انقلابی میتواند آنرا از بین ببرد. تاریخ ثابت کرده است که مساله ملی در تحلیل نهائی یک مساله طبقاتی است. یعنی اینطور نیست که کیفیت و روش حل مساله ملی، برای همه طبقات کردستان (کارگر و دهقان و ملاک و سرمایه دار) علی السویه است. بهیچوجه اینطور نیست. طبقه کارگر و طبقه ملاک سرمایه دار کردستان دو نقطه نظر کاملا متفاوت بر سر چگونگی حل مساله ملی دارند. طبقه کارگر خواهان حل کامل و نه ناقص مساله ملی است و روش حل آن سرنگونی دولت حاکم، انجام انقلاب دموکراتیک نوین و کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر و متحدینش است. مهم است که رفیق مهتدی ماهیت طبقاتی دولت فدراتیو مورد نظرش را روشن کند. ترکیب طبقاتی دولت فدرالی چیست؟ در دولت دموکراتیک فدراتیو مورد نظر کومله چه طبقه ای قدرت سیاسی را در دست دارد؟ و چه طبقاتی از قدرت سیاسی محرومند؟ این دولت فدراتیو دموکراتیک چه ساختار اقتصادی اجتماعی دارد؟

رفیق مهتدی ضمن اینکه بدرستی میگوید شکل فدراتیو شکلی است که برای نظامهای اجتماعی گوناگون قابل استفاده است، طوری از فرم فدراتیو صحبت می کند که انگار این فرم بخودی خود متضمن بسیاری از حقوق مردم است و استقرار آن (تحت هر ساختار اقتصادی اجتماعی) منافع مردم کردستان، حق تعیین سرنوشت ملل، حق شراکت مردم در امور مملکت و در امور خودشان، دموکراتیزه کردن ایران و غیره را تامین میکند.

اما این واقعیت ندارد. با بررسی مثالهائی که خود رفیق مهتدی میزند میتوان روشن کرد که شکل فدراتیو در هر جای دنیا که اتخاذ شده «بهترین شکل اداره کشور» برای همه طبقات نبوده است بلکه برای طبقه حاکم بوده است. بنابراین، اگر در ایران قدرت سیاسی در دست طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان باشد، آنگاه در حکومت فدرالی کردستان، زحمتکشان کرد صاحب مقدرات خود خواهند شد وگرنه در دولتهای فدرال بورژوانی و فئودالی، موقعیت کارگران و دهقانان و زنان تغییر اساسی نمی کند. چند مثال را که خود رفیق مهتدی هم ذکر میکند بررسی کنیم.

دولت هند دولت فدراتیو است. در چارچوب کشور هند، ملل گوناگون با شدت و ضعفهائی تحت ستم ملی هستند. آن ملل تحت ستمی که ثروتمندتر و پوستشان روشن تر است کمتر نابرابرند. اما اقوامی که از زمان هجوم آریائیها به هند به کم حاصلترین و بدترین زمینها رانده شده اند، هنوز آنچنان فقیر و گرسنه اند که در مزارع موش شکار کرده و میخورند.

پاکستان یک کشور چند ملیتی است و بر پایه ساختار فدراتیو اداره میشود و ساختار دولتی بسیار نامتمرکزی دارد. هر ایالت توسط پارلمان محلی و توسط طبقات بورژوا ملاک خود آن ملت اداره میشود. معذالک توده مردم در اداره امور خویش و مملکت هیچ مشارکتی ندارند. نامتمرکز بودن ساختار دولت بهیچوجه متضمن دموکراتیک بودن پاکستان نیست. در این کشور ساختار فدراتیو در واقع ظرف ائتلاف طبقات فئودال سرمایه دار است. چنین ساختاری به بهترین وجهی منافع بخشهای مختلف طبقه بورژوا ملاک پاکستان را برآورده میکند.

در آمریکا دولت فدرالی بر پایه سطح عالی از تمرکز و درهم تنیدگی اقتصادی که در نتیجه رشد سرمایه داری بوجود آمده، قرار دارد و به آن خدمت میکند. با وجود آنکه ساختار فدرالی آن کاملا با پاکستان متفاوت است، در آنجا یکی از بی شرمانه ترین و شدیدترین ستمهای ملی برقرار است: ستم ملی بر سیاهان و پورتوریکوئی ها و غیره. آمریکای فدرال برای حل مساله ملی، میان مردم بومی آمریکا (که به سرخپوستان مشهورند) پتوهای آلوده به میکرب طاعون پخش کرد تا با نسل کشی آنان مساله ملی را حل کند. فی الحال هم برای حل مساله ملی سیاهان مرتبا زندان میسازد و سیاهان را در آن جا میدهد. تقریبا تمام مردان سیاهپوست آمریکا حداقل یکبار در طول عمر خود دستگیر میشوند. سیاهپوستان و لاتینها سی درصد جمعیت آمریکا را تشکیل میدهند اما شمار زندانیان سیاه و لاتین چند برابر شمار زندانیان سفید پوست است. ستمگری ملی آمریکا به درون آن محدود نمی شود بلکه آمریکا با لگد مال کردن استقلال و حق تعیین سرنوشت اکثر کشورهای آسیا، آمریکای لاتین و آفریقا، بزرگترین ستمگر ملی در جهان است. در ضمن قابل توجه است که در قرن ۱۹ آمریکا شامل ایالتهای فدرال برده دار (در جنوب) و غیر برده دار(در شمال) بود. این ساختار فدرالی در واقع برسمیت شناختن نظام نیمه فئودالی و برده داری در جنوب و نظام سرمایه داری در شمال بود.

از طرف دیگر، قرن بیستم شاهد یک ساختار فدراتیو با ماهیتی کاملا متفاوت از نمونه هائی که در بالا ذکر کردیم بود.

بقیه در صفحه ٦

نشانی حزب کمونیست ایران
(مارکسیست - لنینیست - مائوئیست)

BM BOX 8561
LONDON WC1N 3XX
ENGLAND

نشانی اینترنت

WWW.SARBEDARAN.ORG

نشانی پست الکترونیکی

HAGHIGHAT@SARBEDARAN.ORG

شماره فاکس

001 530 32 57 763
004989244376693

نشانی مجله انترناسیونالیستی
«جهانی برای فتح»

BCM WORLD TO WIN
27 GLOUCESTER ST.
LONDON WC1N 3XX
ENGLAND

درباره فدرالیسم

ساختار فدراتیو جمهوری سوسیالیستی شوروی که پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ برقرار شد، کیفیتا با دولتهای فدرالی نیمه فئودالی پاکستان و هند، فدرالی برده داری آمریکا، فدرالی سرمایه داری آمریکا متفاوت بود. این جمهوری فدراتیو، تا قبل از احیاء سرمایه داری در شوروی، خصلتی سوسیالیستی داشت. یک انقلاب سیاسی و اجتماعی سوسیالیستی شده بود و طبقه کارگر چند ملیتی در همه جا قدرت سیاسی را داشت. بهمین جهت حقوق طبقه کارگر و خلقهای ملل تحت ستم محدود به اینکه طبقات فئودال و بورژوای ملت خودشان بر آنها حکومت کنند نشد بلکه همزمان از ستم ملی و ستم طبقاتی رها شدند. از این مثالهای تاریخی و معاصر میبینیم که روشن کردن محتوای طبقاتی اجتماعی هر دولت فدرالی مساله را کیفیتا متفاوت میکند. بحث را در چارچوب شکل نگاه داشتن، موجب عدم صراحت و لاجرم گیجی و ابهام میشود. پس سوال اینجاست که دولت فدرالی پیشنهاد شده توسط کومله در چارچوب چه نظام اقتصادی و اجتماعی پیشنهاد میشود؟ محتوای طبقاتی آن چیست؟ آیا برای یک ایران سوسیالیستی پیشنهاد میشود؟ اگر چنین است بهتر است این مساله را در شعار خود مشخص کنید.

نگاهی به حل مساله ملی
از دیدگاه دموکراتیک

تحلیل واقع بینانه (ماتریالیست تاریخی) از سرچشمه ستم ملی و بررسی تجارب تاریخی ثابت میکند که حل مساله ملی در ایران با حل دو مساله عجین است. یعنی حل کامل و نه ناقص مساله ملی در گرو آنهاست: سرنگونی دولت حاکم و استقلال از امپریالیسم. بدون این دو، برآورده شدن حقوق و منافع خلق کرد و دیگر خلقهای ایران امکان ندارد.

وقتی میگوئیم ستمگری ملی یک رکن اساسی قدرت سیاسی و اقتصادی حاکم در ایران است، وقتی میگوئیم که ستمگری ملی یک رکن اساسی تولید و بازتولید مناسبات اقتصادی حاکم در ایران است، یعنی اینکه حل مساله ملی با درهم شکستن دستگاه دولتی و شکافتن بافت مناسبات اجتماعی اقتصادی حاکم در ایران عجین است. دو پروسه نیست. بلکه یک پروسه است. از آنجا که ستمگری ملی دارای این کاراکتر بشدت سیاسی، اقتصادی واجتماعی است مبارزه علیه آن جبهه ای بسیار مهم برای سرنگونی دولت حاکم و متعاقب آن در هم شکستن مناسبات اقتصادی حاکم در ایران است. دولت و طبقات بورژوا ملاک و اربابان امپریالیست آنها بشدت در مقابل این مساله خواهند ایستاد. به این دلیل تنها اتحاد سراسری طبقه کارگر و خلقهای ایران می تواند به این مساله پاسخ دهد. این مساله را با پروسه های جدا نمیتوان حل کرد. اینطور نیست که جدا کردن اینها از هم یک کار غیر اخلاقی است. مساله آنست که غیر ممکن است.

بدون استقلال از امپریالیسم نیز نمیتوان مساله ملی را حل کرد. ستمگری و تبعیض ملی توسط امپریالیسم به دو شکل در کشورهای تحت سلطه تولید و بازتولید میشود:

یکم، کارکرد اقتصادی. رشد ناموزون سرمایه داری وابسته به امپریالیسم در ایران خود بخود میان مناطق متعلق به ملل مختلف شکاف عمیق بوجود می آورد. انباشت سودآور این سرمایه (سرمایه بوروکراتیک) «وابسته به آن است که مناطق عظیمی از کشور عقب نگاه داشته شوند تا بتواند کارگران را فوق استثمار کند. اینکه بزرگ مالکی و روابط عشیرتی و فئودالی در مناطق متعلق به ملل تحت ستم برجسته تر و قویتر از سایر نقاط است صرفا محصول یکرشته تدابیر اداری نیست که به آن ترتیب حل شود. بلکه کارکرد سرمایه داری بوروکراتیک این عقب ماندگی را تولید و بازتولید میکند.

دوم، جدا از اینکه کارکرد اقتصادی موجود این ستم ملی را بازتولید میکند، سیاست عمدی امپریالیستها هم مبتنی بر آن است که ثبات سیاسی را در این کشورها از طریق سلطه یک ملت بر ملل دیگر حفظ کنند. افغانستان را نگاه کنید: آمریکا جنگ صلیبی اش را با اتکا به قبائل تاجیک و ازبک و هزاره پیش برد اما یکباره یک پشتون را از آستینش درآورد و بر تخت نشاند و هنوز به دنبال احیاء بخشهائی از طالبان پشتون است. آمریکا در افغانستان بدنبال «حق تعیین سرنوشت» نفت و گاز برای خود است و نه حق تعیین سرنوشت ملی برای ملل افغانستان و دموکراتیزه کردن افغانستان.

معنای عملی دولت فدرال
در چارچوب مناسبات اجتماعی موجود
و نظم کنونی جهانی چیست؟

در جواب به این سوال که: «اگر روزی رژیم در اثر فشار و شرایط اجتماعی فدرالیسم را به مردم بدهد یا در صورت حذف رژیم و بوجود آمدن حکومت دموکراتیک فدرالیسم مطرح شود آیا آن را در هر دو صورت تائید میکنید؟» رفیق مهتدی می گوید چون ایران پهناور و چند فرهنگی است «غیر ممکنست فقط بتواند توسط یک حکومت مرکزی بوروکراتیک اداره شود و به محلها تفویض اختیارات نشود. ساختار فدراتیو برای ایران پاسخ مناسبی برای چنین وضعیتی است... سرزمینهائی که در استانهای غرب کشور که اکثریتشان کرد و کرد زبانند باید یک واحد اداری را تشکیل بدهند که بتوانند به مثابه یک حکومت فدرال در چارچوب ایران مردم را نمایندگی کنند.»

بدین ترتیب وی روشن نمی کند که آیا کومله در چارچوب دولت و ساختار اقتصادی اجتماعی موجود نیز ساختار فدراتیو را قبول می کند یا نه.

فرض کنیم که امروز دولت ایران و قدرتهای امپریالیستی صاحب نفوذ در ایران ساختار فدراتیو برای ایران را قبول کنند و به اجراء بگذارند. بنظر ما چنین چیزی غیر محتمل است. اما فرض کنیم که قبول کنند. چنین پروژه ای فقط برای اهداف زیر ارائه خواهد شد: یکم، ایجاد یک پایه جدید برای ائتلاف طبقات بورژوا ملاک ملل اکثریت و اقلیت. دوم، استحاله و ادغام جنبش ملی انقلابی که محصول چند دهه مبارزات روشنفکران و خلقهای ملل تحت ستم است. تبدیل برخی از روشنفکران انقلابی ملل تحت ستم به خدمه نظام و ترور برخی دیگر و منفعل و سرخورده کردن بقیه. سوم، فدراتیو کردن فقر و عقب ماندگی مناطق ملل تحت ستم در ایران. معنای دست نخورده گذاشتن مناسبات اقتصادی و اجتماعی اینست که دهقانان در انقیاد، کارگران در چنگال فقر و فوق استثمار، زنان در چنبره مخلوط طاقت فرسائی از قیود فئودالی و عشیره ای و سرمایه دارانه رها خواهند شد. همان مناسبات قبلی بازتولید خواهد شد با این تفاوت که دیگر تقصیر را هم نمیتوان به گردن دولت مرکزی انداخت. اتفاقا روشنفکران افغانستانی نیز طرحهائی مبنی بر ساختار فدراتیو بر پایه مدل آمریکا میدهند. اما در واقعیت امر آنچه که میتواند اجرا شود همان چیزیست که تا قبل از سرنگون شدن ظاهر شاه (تا قبل از سال ۱۳۵۲ یا ۱۹۷۳) برقرار بود: فدرالیسمی متکی بر ساختار قبیلوی. کاملا غیر بوروکراتیک و دموکراتیک. اما برای کی؟ برای سران قبائل مناطق مختلف.

رفیق مهتدی صحبت از آن میکند که ساختار فدراتیو عدم تمرکز ایجاد کرده و از دخالتگری بوروکراتیک حکومت مرکزی کم میکند. واقع بینانه نگاه کنیم، آیا از زمان تاسیس حکومت کردی در کردستان عراق بر بوروکراسی ناظر بر زندگی کردها اضافه نشده است؟ حکومت کردی مرتبا باید خود را با منافع و تمنیات دولتهای منطقه ای مانند جمهوری اسلامی ایران، ترکیه و حتی عراق منطبق و سازگار کند. در برخی مواقع باید علیه منافع ملی کردهای ایران و ترکیه حرکت کند تا این تمنیات را برآورده نماید. اینها واقعیات جهان کنونی است. واقعیاتی که از آن دو نتیجه گیری را میتوان کرد: برای حل کامل ستم ملی، سرنگونی دولت ارتجاعی و استقلال از امپریالیسم الزامی است. یعنی یک انقلاب دموکراتیک نوین و سوسیالیستی لازم است. هر نیم گامی به صفر و منفی منتهی خواهد شد. این را ما نمیگوئیم. این را واقعیات تاریخی ـ جهانی میگویند. وگرنه ما طرفدار نیم گامها و نیم بهبودهای واقعی هستیم. اما مخالف آن هستیم که عوض شدن شکل های ستم را پیشرفت بنامیم.

نمونه فلسطین را نگاه کنیم، امروز که چیزی از «حکومت خودگردان فلسطین» برجای نمانده است. فعلا فرض میکنیم که یکسال پیش است و هنوز چیزی از آن موجود است. تحت این حکومت خودگردان روزنامه های فلسطینی، کلوبهای جوانان و سازمانهای زنان و غیره توسط سه آتوریته دولتی کنترل میشوند و در صورت تخلف از سوی سه ارگان قدرت دستور توقیفشان صادر میشود: دولت اسرائیل، سازمان سیای مستقر در فلسطین که طبق قراردادهای رسمی، قیمومیت حکومت خودگردان فلسطین را عهده دار است، حکومت خودگردان فلسطین (که یک نوع فدرالیسم تحت حاکمیت حکومت استعماری اسرائیل است).

طرح فدرالی در چارچوب نظم کنونی جهان چه مناسبات سیاسی را تحمیل میکند

رفیق مهتدی در مصاحبه خود یک بار روشن کرده است که ایجاد ساختار فدراتیو را منوط به «فردای رفتن جمهوری اسلامی» می کند. اما لازم است توجه کنیم که دست به دست شدن رژیم مساوی با سرنگونی دولت نیست. این مساله را هم در تجربه انقلاب ۵۷ ایران دیدیم و هم اخیرا در جریان عوض شدن رژیم طالبان در افغانستان.

دنبال کردن طرح فدراتیو در غیاب انقلاب دموکراتیک نوین و سوسیالیستی، لاجرم سیاست مختص به خود یعنی وارد بده بستان شدن با دولت حاکم و قدرتهای امپریالیستی را تحمیل می کند. اما دول مرتجع و قدرتها برای «دادن» چیزی، چیزهائی نیز برای ستاندن میخواهند. در مقابل وعده و وعید آنها از نیروهای انقلابی و مترقی یک ملت تحت ستم می خواهند که عملا به صورت طبقه ارتجاعی حاکم بر آن ملت در آیند و آن را بر پایه منافع دولت حاکم و نظم امپریالیستی اداره کنند. کم نبودند نیروهای انقلابی یک ملت تحت ستم که در این طاس توهم لغزیدند و به این ترتیب ضربات مهمی به جنبش خلق خود زدند. شاید تجربه کردستان عراق و حکومت خود گردان فلسطین بیشتر مسئله را روشن کند تا مثال حکومتهای فدرال در آلمان و آمریکا و سوئیس. بیش از ۱۱ سال از عمر حکومت کردی میگذرد. واقعا این حکومت غیر از اینکه برای عده ای بورژوا، ملاک سود داشته، برای توده های پرولتر و زحمتکش چه چیزی غیر از فقر و فلاکت به بار آورده است؟ فاجعه ای که «پروسه صلح» برای مردم فلسطین به بار آورده است عبرت انگیز است. ببینید جنبش ملی فلسطین به رهبری عرفات چه داد و چه گرفت؟ از حق مردم فلسطین بر هشتاد درصد سرزمینهای فلسطین که در سال ۱۹۴۸ تروریستهای اسرائیلی بزور تفنگ دزدیدند دست کشید؛ حق چهار میلیون فلسطینی پناهنده به بازگشت به روستاها و شهرهای اجدادیشان را کان لم یکن اعلام کرد؛ انتفاضه اول را خاموش کرد؛ چریکهای فلسطینی را به پلیسهای دست پرورده سازمان سیا تبدیل کرد. در عوض همه اینها، «حکومت خودگردان فلسطینی» را گرفت که فقط ۲۰ درصد سرزمینهای اشغالی را در بر می گیرد. این «حکومت خودگردان» یا «اتوریته فلسطینی» آنقدر به لحاظ ملی تحقیر آمیز و به لحاظ دموکراتیک ننگین است که بهتر است هیچ ملت تحت ستمی آرزوی اینگونه «خودگردانیها» را نکند. برای اینکه به گروه عرفات و اطرافیانش این «اتوریته» را بدهند، عرفات قبول کرد که سازمان سیا افرادش را تعلیم دهد تا پلیس مردم فلسطین شوند. میان باند «اتوریته فلسطین» و صهیونیستهای گردن کلفت، سرمایه گذاریهای مشترک بین المللی ترتیب دادند که در سرکوب مردم فلسطین منافع اقتصادی عمیق و بهم پیوسته داشته باشند. در سرزمین تحت حکومت خودگردان آنقدر مناطق یهودی نشین (در واقع پادگانهای اسرائیلی) ساختند که هر فلسطینی برای عبور از یک خیابان به خیابان دیگر باید به سربازان اسرائیلی برگه عبور نشان دهد. این معامله ننگین و ستمگرانه برای مردم فلسطین غیر از رنج و تحقیر چیزی ببار نیاورده است. زمانی بود که جنبش فلسطین تمام مردم کشورهای عربی و خاورمیانه را در دفاع از خود به حرکت در میاورد. اکنون رهبری جنبش ملی فلسطین آنقدر معامله های ننگین کرده که مردم این مناطق را هم حیرت زده و سرخورده کرده است. حتی لبنانیها که زمانی پشت جبهه مبارزات مسلحانه جنبش فلسطین بودند میگویند شما به سی خود، ما به سی خود.

مرتجعین و امپریالیستها با وادار کردن جنبشهای ملی به اینگونه معاملات آنها را از ماهیت مترقی شان تهی کرده و با وعده و وعید لجن مال میکنند، از خلقهای دیگر جدایش میکنند و شهرت و محبوبیتی را که در نتیجه مبارزه عادلانه بدست آمده از میان میبرند.



یکی از مراسم پیشمرگان کومله در دهه ۱۳۶۰

در چارچوب دول و نظم موجود جهانی ـ که امپریالیسم بر آن به لحاظ اقتصادی و سیاسی و نظامی ـ حاکم است حقوق دموکراتیک ملل تحت ستم لگد مال میشود و هیچ استثنائی در آن نیست. این ما را فقط به یک نتیجه گیری میرساند که حقوق ملل تحت ستم تنها با سرنگون کردن این دول و گسست کردن از چارچوب نظم امپریالیستی تحقق پذیر است. ما مخالف عقب نشاندن دولت ارتجاعی قبل از سرنگونی اش و تحمیل برخی خواسته ها از طریق مذاکره، نیستیم. اما هیچ قدرت ارتجاعی با خلقی که قدرت مستقل نظامی، سیاسی و اقتصادی ندارد وارد مناسبات برابر نمیشود. دول مرتجع، رهبران جنبش های ملی را به مذاکره دعوت نمیکنند. بلکه همانطور که از ترور دکتر قاسملو و شرفکندی دیدیم، به مسلخ میبرند. دولتهای امپریالیستی رهبران جنبشهای ملی را به مذاکره که خیر بلکه به قمار دعوت میکنند. همانطور که در مورد «مذاکرات صلح فلسطین» دیدیم. میگویند اول اعتباری را که از دهها سال مبارزه عادلانه ملی کسب کرده اید تبدیل به ژتون کنید و بعد بیائید سر میز قمار بنشینید. گرداننده ی قمارخانه هم خودشان هستند. وقت آنست که خلقهای جهان به اینها بفهمانند که بعضی چیزها را نمیتوان وارد بازار جهانی معامله و سود کرد.

چگونه میتوان از کمونیسم دفاع نکرد

رفیق مهتدی در مصاحبه خود به یک نکته مهم دیگر نیز می پردازد. وی در جواب به این سوال که آیا سازمان وی از کلمه کمونیسم استفاده میکند یا نه جواب می دهد: «خیر و بدلایل متعدد.» او ضمن تاکید بر اینکه کومله یک سازمان مارکسیست و سوسیالیستی است، میگوید، «علتش این است که اصطلاح کمونیسم اصطلاحی بود که

بقیه در صفحه ۸

درباره فدرالیسم
اردوگاه شرق استفاده می کرد. تمام اردوگاه شرق از نظر ما نظام غیرقابل قبول بود. به دلایل متعدد. اولا، آنطور که خودشان ادعا می کردند آنرا یک نظام سوسیالیستی که بر مبنای یک جامعه عادلانه استوار است، نمی دانستیم. ثانیا آنها را جوامعی بسیار غیر دموکراتیک می دانستیم. ثالثا، سیاست خارجی آنها مورد اعتراض جدی ما بود. ما خواستار این تیستیم نامی، اصطلاحی، مفهومی را بکار بریم که در طول تمام قرن بیستم با نظام شوروی، بلوک شوروی تداعی می شد. ما نمی خواهیم با این نظام تداعی شویم. این دلیل ساده اش است. ما بدلایل متعدد این نظام را قبول نداشتیم. و چه دلیل دارد این اصطلاح را که در اذهان بشریت با این پراتیک شناخته می شود بکار بریم. اگر بحث بر سر سوسیالیسم، الغای مناسبات سرمایه داری است این را کماکان مناسب ترین برای ایران و جامعه بشری می دانیم.»

رفیق مهتدی می گوید یکی از دلایل ایشان برای استفاده نکردن از اصطلاح کمونیسم آنست که شوروی سابق نیز خود را «کمونیست» مینامید. بنظر ما موضع وی نادرست و متناقض است. اولا، با این استدلال رفیق مهتدی از اصطلاح مارکسیسم و سوسیالیسم هم نباید استفاده کند چون شوروی خود را مارکسیست و سوسیالیست هم مینامید. اصلا نام شوروی، «اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی» بود. ثانیا، بخش مهمی از احزاب حکومتی در کشورهای امپریالیستی اروپا نامشان «سوسیالیست» است. حزب سوسیالیست فرانسه، حزب سوسیال دموکراسی آلمان و غیره. از جنگ اول جهانی به این سو این احزاب تحت نام «سوسیالیسم» نظام سرمایه داری استعماری و امپریالیستی اروپا را اداره کرده اند. حزب سوسیال دموکرات آلمان در جنگ جهانی اول از جنگ بورژوازی آلمان حمایت کرد و فعالانه انقلاب سوسیالیستی آلمان را سرکوب کرد. این حزب با سرکوب کارگران انقلابی و کمونیستها و هموار کردن قتل رهبرانی مانند روزا لوگزامبورگ و کارل لیبکنخت سرمایه داری آلمان را از بحران مرگ نجات داد. بخش مهمی از نژادپرستان و فاشیستهای اسرائیل در «حزب کار» به اصطلاح سوسیالیست جمع اند و علنا پاکسازی قومی فلسطینیها را جزو افتخاراتشان می شمارند. بالاخره اینکه همه این امپریالیستها و مرتجعین در انترناسیونال سوسیالیستی دوم عضو هستند. با این حساب شما از اصطلاح سوسیالیسم هم نباید استفاده کنید.

موضع رفیق مهتدی در مورد اینکه شوروی و کشورهای بلوک شرق نظامهای ناعادلانه ای بودند درست است. کشورهای «بلوک شرق» و در راسشان شوروی با وجود آنکه نام سوسیالیسم را یدک می کشیدند جوامع سرمایه داری بودند. البته با این موضع رفیق مهتدی که شوروی «در تمام قرن بیستم» جامعه ای ناعادلانه بود را قبول نداریم. زیرا واقعیت ندارد. طبقه کارگر شوروی با پیروزی انقلاب اکتبر موفق شد سوسیالیسم را در آن کشور جایگزین نظام سرمایه داری کند. اما پس از کودتای خروشچف در میانه دهه ۱۹۵۰ سرمایه داری در آن کشور احیاء شد. به این ترتیب شوروی به یک کشور سرمایه داری تغییر ماهیت داد و تبدیل به یک قدرت سرمایه داری امپریالیستی شد. با وجود آنکه سرمایه داری در شوروی احیاء شده بود اما این کشور تا زمان سقوط بلوک شرق و تجزیه شدن از نام سوسیالیسم استفاده میکرد و خود را شوروی سوسیالیستی می خواند. این مساله برای کمونیستهای جهان مشکل آفرین بود. برای حل این مساله، جنبش نوین کمونیستی ایران همراه با جنبش کمونیستی بین المللی که در آن زمان تحت رهبری مائو بود، اعلام کرد که این کشور یک کشور سوسیال امپریالیستی است. یعنی در نام سوسیالیست اما در عمل و واقعیت سرمایه داری امپریالیستی است. از زمان بنیانگذاری مارکسیسم در ۱۵۰ سال پیش توسط مارکس و انگلس جریانات مختلف بورژوائی سعی کرده اند تحت نام دفاع از «کمونیسم» آن را از محتوا تهی کرده و قلب ماهیت دهند. مبارزه علیه اینان و دفاع از کمونیسم بخش لاینفک مبارزه طبقاتی است.

ایدئولوژی عامل تعیین کننده ای در مبارزه طبقاتی و در مبارزه طبقات برای کسب قدرت سیاسی است. برای همین امپریالیستها و مرتجعین با تمام قوا ایدئولوژیهای اسارت بار خود را در میان خلق تبلیغ و ترویج میکنند و همزمان از مارکسیستها میخواهند که از خود ایدئولوژی زدائی کنند. در اوضاع کنونی ایران و جهان کمونیستها باید مصرانه تر از همیشه بر این حقیقت تاکید کنند که کمونیسم تنها ایدئولوژی رهائی بخش عصر ماست. طبقه کارگر در هر نقطه جهان باید محکم به ایدئولوژی خود یعنی کمونیسم بچسبد و بدون تزلزل آن را در میان تمام خلق اشاعه دهد. کمونیسم نه تنها یک سیستم ایدئولوژیک بلکه نظام اجتماعی نوین است که با هر نظام اجتماعی دیگر تفاوت دارد و کاملترین، مترقی ترین، انقلابی ترین و منطقی ترین سیستمی است که تاریخ بشر تا کنون به خود دیده است. مهمتر از آن اینکه صدتهاست زمان برقراری چنین نظامی در جهان رسیده است اما مانع عمده ای در مقابل استقرار آن قرار دارد. این مانع عمده قدرت سیاسی و نظامی سرمایه داری جهانی است. کمونیست و حزب کمونیست بودن یعنی در هر کشور و در جهان برای برداشتن مانع مزبور خط و نقشه داشتن و مبارزه کردن. کمونیستها موظفند جبهه های گوناگون مبارزات حق طلبانه (مانند مبارزه علیه ستم ملی) را طوری هدایت کنند که به این شاهراه متصل شود.

از اینجا میرسیم به نگرش رفیق مهتدی در باره تجربه کومله در تشکیل «حزب کمونیست ایران» به سال ۱۳۶۲.

حزب کمونیست

در این مصاحبه رفیق مهتدی میگوید تشکیل حزب کمونیست ایران توسط کومله اشتباه بود و آنرا چنین مستدل می کند: «در اساس شرایط تشکیل چنین حزبی در واقع فراهم نبود. این تشکیلات هیچوقت صورت واقعیت به خود نگرفت. مانند کومله در کردستان این حزب در نقاط دیگر نتوانست یک صدم این موقعیت را پیدا کند... از وقتی که کومله از حزب کمونیست ایران جدا شده ما یکبار دیگر با موج وسیع اقبال توده ای مواجه شده ایم. چه محکی بهتر از تجربه برای صحت نظریات مقابل هم. در تجربه ثابت شد که جدا شدن کومله از حکا مجددا باعث رونق کومله شده است.»

به نظر ما رفیق مهتدی این تجربه را درست جمعبندی نمی کند. از ابتدای تشکیل این حزب، ما آن را نقد کردیم. اما نه به این دلیل که مبتکرین این تلاش خواهان تشکیل یک حزب کمونیست در ایران بودند. چنین خواستی درست و بجا بود. نقد ما به آن حزب در رابطه با خط ایدئولوژیک و سیاسی غلطی بود که آن حزب اتخاذ کرد. خط آن حزب سرچشمه مشکلاتی بود که گریبانگیر آن شد. مساله باید در اینجا بررسی شود و نه در هیچ کجای دیگر. خط ایدئولوژیک و سیاسی صحیح تعیین کننده ترین پیش شرط ایجاد یک حزب کمونیست انقلابی در هر کشور است. احزاب کمونیست را با کمیت آنان نمیتوان سنجید. کما اینکه احزاب رویزیونیست جهان غالبا پر عده هستند. احزاب کمونیست انقلابی در تلاش برای هدایت انقلاب از میان پیچ و خمهای ناگزیر، در میان طبقه کارگر و خلق ریشه میدوانند، نفوذ پیدا میکنند و از کوچک به بزرگ تبدیل میشوند. اتفاقا حزب کمونیستی که کومله و سهند ایجاد کردند در بدو تاسیس بسیار قوی بود. زیرا بسیاری از اعضا و کادرهای سازمانهای مختلف خط ۳ و جریان فدائی به این حزب پیوستند. هر یک از این مبارزین دارای تجارب انقلابی و نفوذ و پایه در میان توده های مردم در نقاط مختلف ایران بودند. همه را در اختیار این حزب گذاشتند و کومله برای اولین بار تبدیل به یک حزب سراسری شد. اما حزب کمونیست ایران نتوانست از این نیروی انقلابی عظیم برای سازمان دادن انقلاب سراسری بهره بگیرد. زیرا خط ایدئولوژیک و سیاسی آن غلط بود. خط غلط موجب آن شد که در مقابل پیچیدگیهای انقلاب و افت روحیه انقلابی، و چرخش در اوضاع جهانی، دچار بحران شده و تضعیف شود. مسیر انقلاب بطور اجتناب ناپذیر پیچیده، سخت و طولانی است. احزاب بزرگ در گیر و دار این پیچ و خمها با

اتخاذ خط غلط دچار شکست میشوند و کوچک میشوند.

بنابراین داشتن خط ایدئولوژیک سیاسی صحیح تعیین کننده است. اما مساله فقط این نیست. گاه ارتجاع بسیار قوی می شود و تناسب قوای نامساعد مانع از گسترش سریع احزاب انقلابی میشود. شکست انقلاب موجب افت روحیه انقلابی شده و این نیز مانع گسترش احزاب انقلابی میشود. هر حزب کمونیستی باید آماده باشد که چنین دوره هائی را با استواری و بدون منحرف شدن از منافع درازمدت طبقه کارگر و خلق طی کند. امروز ما در سراسر ایران و بخصوص کردستان مواجه با اوجگیری روحیه مبارزاتی در میان قشرهای متفاوت خلق هستیم. این یکی از دلایل است که بقول رفیق مهتدی، کومله «یکبار دیگر با موج وسیع اقبال توده ای مواجه شده» است. در چنین شرایط هر حزب دیگری که فعالانه وارد میدان سیاست شود مطمئنا بخشی از پایه اجتماعی خود را بسیج می کند؛ و نباید چنین درکی را القاء کرد که استقبال توده ای از کومله بخاطر این است که از نام حزب کمونیست استفاده نمیکنند.

اگر کومله میخواهد در جبهه مبارزه علیه ستمگری ملی افق و منافع زحمتکشان کردستان را نمایندگی کند باید سیاست و نقشه ای سراسری برای سرنگونی دولت طبقات ارتجاعی وابسته به امپریالیسم در ایران داشته باشد. در فقدان چنین چارچوب و چشم انداز گسترده ای، سیاست ها و نقشه های کومله برای هدایت مبارزه علیه ستمگری ملی لاجرم در افق و چارچوب تنگ ملی گرائی طبقات دیگر گرفتار خواهد آمد. نیات مهم است اما سیاست راه خود را میرود.

در پایان یک تاکید دیگر بر دیدگاه کمونیستی بر سر مساله ملی

کمونیستها ملت ندارند. طبقه کارگر ایران یک طبقه واحد انترناسیونالیست است. یک طبقه واحد فراملی است. وقتی میگوئیم طبقه کارگر ایران چند ملیتی است منظورمان آن است که منشاء کارگران ایران از ملل گوناگون است. این طبقه کارگر با دولتهای ارتجاعی متفاوت روبرو نیست. با یک طبقه بورژوا ملاکان وابسته به امپریالیسم و دولت آنها روبروست که باید سرنگونش کند. آن بخش از طبقه کارگر ایران که در کردستان است نمیتواند برنامه مستقل سیاسی خود را داشته باشد. نمیتواند فقط برای رفع ستم ملی در کردستان مبارزه کند. بلکه مانند همه بخشهای طبقه کارگر ایران دارای یک برنامه سراسری و چشم انداز سراسری است. وظیفه سیاسی مرکزیش سرنگونی دولت حاکم و برقراری دولت خودش در وحدت و ائتلاف با دهقانان و خلقهای تحت ستم است. این نبرد دارای جبهه های گوناگون است. یکی از این جبهه ها مبارزه علیه ستمگری ملی در مناطق ملل تحت ستم است. برای کارگر سیاسی و آگاه کرد نیز جبهه مبارزه علیه ستم ملی در کردستان یکی از جبهه های نبرد سراسری است.

توضیحات

۱) سازمانهای جنبش نوین کمونیستی در خط کشی با احیاء سرمایه داری در شوروی و رفرمیسم حزب توده شکل گرفتند، حامی مائو و چین سوسیالیستی بودند. اگر بخواهیم به تاریخ رجوع کنیم، اختلافات اساسی ما با کومله عمدتا بر سر قبول و اتکاء به تمام بدنه علم مارکسیسم تا آخرین مرحله تکاملی اش (یعنی مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم)، بر سر رسالت طبقه کارگر در انقلاب دموکراتیک، جایگاه مساله ملی و ارضی - دهقانی در این انقلاب، و استراتژی نظامی طبقه کارگر برای کسب قدرت سیاسی، بوده است. این اختلافات مهم لاجرم به اختلاف بر سر نگرش به مساله ملی و حل آن نیز منجر می شد. حزب ما در «برنامه و اساسنامه» خود و پیش از آن در اسناد متعددش در زمینه مساله ملی و سیاست کمونیستها با صراحت تحلیل، خط و برنامه خود را پیش گذاشته است.

۲) در قبال مساله ملی، در سازمانهای منتسب به جنبش کمونیستی ایران همواره خطوط و راه حلهای متفاوتی بوده و لاجرم بر سر این اختلافات مباحثاتی نیز در گرفته است. این مباحث بخشی از تاریخچه مبارزات خطی در جنبش کمونیستی ایران است. آگاهی به این اختلاف نظرات و مباحثات برای نسل جدیدی که امروز پا به میدان سیاست انقلابی میگذارد و میخواهد از چند و چون خط کمونیستی در زمینه مساله ملی و راه حل آن و تجارب جنبش کمونیستی بین المللی در باره این مساله آگاه شود، واجب است.

۳) به برنامه حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست) منتشره به سال ۱۳۸۰ رجوع کنید.

از برنامه حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست)

در مورد مسئله ملی

پرولتاریا در گزینش شکل مطلوب اتحاد انقلابی ملل، از اصول راهنمای زیر پیروی می کند:

باعث ارتقاء و توسعه برابری میان ملل شود
وحدت را تحکیم کند و تفرقه را دامن نزند
در جهت نابودی استثمار و ستمگری میان ملل بطور کل عمل کند

بر این اساس، دولت پرولتری می تواند شکل اتحاد جمهوریهای خودمختار، یا پیوند مناطق خودمختار با درجات متفاوتی از قدرت و اختیارات و حق و حقوق در چارچوب جمهوری واحد خلق را به خود بگیرد.

دولت در راستای رفع نابرابریهای ملی، سیاستهای زیر را فورا به اجراء خواهد گذارد:

۱ - توجه ویژه به مناطق ملل ستمدیده به هنگام اختصاص منابع و کمک ها در برنامه ریزی های مرکزی.

۲ - ایجاد زمینه مساعد برای رشد و تکامل فرهنگها و زبانهای ملی. هر یک از ملل و گروه های اقلیت ملی مختار است که زبان خود را به کار برد و تکامل بخشد و تشکلات و نشریات ویژه خود را داشته باشد.

۳ - غیرقانونی کردن هر شکل از الحاق، کوچ دادن و تغییر اجباری ترکیب اهالی در مناطق ملل تحت ستم.

۴ - مقابله با هرگونه تعرض و توهین شووینیستی علیه ملل تحت ستم و اقلیت های ملی و مهاجران و جلوگیری قاطعانه از سازماندهی جنبش ها و دستجات شووینیستی علیه آنها. مبارزه پیگیر با هرگونه تبعیض علیه ملل تحت ستم و اقلیت های ملی و مهاجران در عرصه کار، مسکن، آموزش، بهداشت و سایر زمینه ها.

۵ - تبلیغ تعاون و زندگی و کار مشترک بین ملل و جلوگیری از جداسازی افراد بر حسب ملیتشان در محیط زندگی و کار و آموزش.

۶ - ارائه درک همه جانبه و روشن از زندگی، فرهنگ و تاریخ ستم و مقاومت تمامی ملل ستمدیده و سرچشمه ستمگری ملی در منابع آموزشی و رسانه های گروهی سراسری و محلی.

پرولتاریا از شعار حق تعیین سرنوشت دفاع می کند: زیرا فقط بدین طریق می توان وحدت اجباری و نابرابری که به ملل تحمیل شده را بر هم زد و وحدت داوطلبانه طبقه کارگر و ستمدیدگانی را بنا نهاد که آینده مشترکی را دنبال می کنند. طرح این شعار حاکمیت طبقات ارتجاعی و سلطه امپریالیسم که حول انقیاد و بی حقوقی ملل ستمدیده شکل گرفته را هدف قرار می دهد؛ به اتحاد هر چه مستحکمتر صفوف طبقه کارگر چند ملیتی در ایران خدمت می کند؛ بدگمانی های موجود در بین ملل ستمدیده را پاک کرده و زمینه مساعدتری برای پیوند توده های سراسر کشور بوجود می آورد. تبلیغ و ترویج انترناسیونالیستی حول شعار حق تعیین سرنوشت، جزئی لاینفک از تربیت کارگران ملت فارس است تا از نفوذ تفرقه افکنی های شووینیستی بورژوازی فارس رهائی یابند و نیروی نهفته انقلابی و پیشرو درون ملل ستمدیده را ببینند.

....

شکست دوم خرداد در آئینه جنبش دانشجویی

این روزها در مطبوعات و محافل جمهوری اسلامی، از وضع جنبش دانشجوئی زیاد صحبت می شود. نظریه پردازان رژیم به این مسئله می پردازند. همه آنان علیرغم اختلاف نظراتی که دارند، روی این نکته انگشت می گذارند که یک گرایش اصیل رادیکال، استقلال طلب و بی اعتماد به کل حاکمیت در میان دانشجویان در حال رشد است. می دانیم که جناح «دوم خردادی» رژیم برای سوار شدن بر جنبش دانشجوئی تلاش زیادی کرد. شعارهای فریبنده خاتمی و همدستانش بر سر آزادی و گشایش های فرهنگی بیش از همه جوانان و مشخصا دانشجویان را خطاب قرار می داد. این شعارها قرار بود اعتراضات دانشجویی که در سالهای آخر ریاست جمهوری رفسنجانی بالا گرفته بود را مهار کند؛ و مهمتر آنکه، از دانشجویان یک نیروی فعال تبلیغاتی برای جناحی از حکومت بسازد. اوضاع دانشگاه ها نشان می دهد که دار و دسته خاتمی علیرغم برخی موفقیتهای اولیه، نتوانست سلطه سیاسی ـ ایدئولوژیک خود را بر جنبش دانشجوئی حاکم کند. این ناکامی البته در یک بعد گسترده تر، یعنی در سطح جامعه نیز مطرح است. امروز وضع طوری شده که همان دانشجویان و جوانانی که در خرداد ۷۶، از خاتمی بعنوان «سید بزرگوار» نام می بردند و به وعده هایش امید بسته بودند، وی را به تحقیر «ممد خالی بند» می خوانند! در آئینه شکست دوم خردادیها در دانشگاه می توان شکست کل پروژه «دوم خرداد» را مشاهده کرد. زیرا دانشگاه «سنگر» مهمشان بود. در عین حال، شاهد یک افت نسبی در مبارزات دانشجوئی هستیم که قبل از هر چیز نشانه ناروشنی بر سر دورنما و راهی است که جنبش دانشجوئی و پیشروانش باید برای شکستن موانع تاکنونی و آزاد کردن انرژی و ظرفیت مبارزاتی خود به حداکثر در پیش گیرند. در این نوشته می کوشیم با رجوع به اظهارات نظریه پردازان حکومت، شکست طرح های تاکنونی رژیم برای مهار و کنترل جنبش دانشجوئی و راه حل های محتملی که برای آینده دارند را نشان دهیم؛ و سپس به آنچه پیشروی و تکامل این جنبش طلب می کند اشاره ای بکنیم.

از اعترافات عباس عبدی (یکی از سران حزب مشارکت و دانشجوی خط امامی سابق) در مورد موقعیت جنبش دانشجوئی شروع می کنیم که:

«مهمترین اشکال به نظر من فاصله گرفتن جنبش دانشجوئی از کلیت جنبش اجتماعی بیرون است.» (۱)

روشن است که منظور عبدی از کلیت جنبش اجتماعی بیرون، اعتراضات حق طلبانه کارگرانی که از فقر و فلاکت کارد به استخوانشان رسیده و با کارفرمایان و نیروی انتظامی و واحدهای ضد شورش درگیر می شوند نیست؛ مبارزه دهقانان زحمتکشی که در مقابل فرمانداری ها تجمع کرده اند زیرا جمهوری اسلامی به زور زمین های زیر کشت آنان را گرفته و به فئودالها پس داده نیست؛ تجمع و تظاهرات معلمان که علیه فشار اقتصادی و سیاسی به اعتراض برخاسته اند نیست؛ جنبش برابری طلبانه زنان علیه تبعیضات حکومتی و پدرسالاری و مردسالاری نیست؛ مبارزه خلقها و ملل ساکن ایران علیه دولت مرکزی سرکوبگر و برای پایان بخشیدن به ستم ملی نیست؛ حرکت آزادیخواهانه دختران و پسران جوان در محلات که مزدوران مسلح رژیم را به مسخره می گیرند و گوشمالی می دهند هم نیست. منظور عبدی، فاصله گرفتن جنبش دانشجوئی از اهداف، سیاستها و بازیهای «حزب مشارکت»، «شورای شهر»، «دفتر تحکیم وحدت»، کابینه خاتمی و امثالهم است: یعنی فاصله گرفتن از طرح آبروباخته «دوم خرداد».

این یک اعتراف علنی به از کف دادن مهار سیاسی جنبش دانشجوئی است. پیش از این، سران «دوم خردادی» و جناح رقیب آنان از وجود معدودی عناصر اخلالگر و ضد نظام درون صفوف دانشجویان که می خواهند از آب گل آلود ماهی بگیرند صحبت می کردند؛ و بقیه را به شناسائی و منفرد کردن آنان فرا می خواندند. حالا مجبورند اذعان کنند که جنبش دانشجوئی به جای اجرای فرمان آنان در مورد منفرد کردن آن «معدود عناصر اخلالگر و ضد نظام»، راه طرد «دوم خردادیها» و کل حاکمیت را در پیش گرفته است.

عبدی در ادامه بحث به تئوری بافی در مورد دورنمای مطلوب برای یک «جنبش دانشجوئی اصیل» می پردازد و با اینکار، هر چه بیشتر اهداف واقعی «دوم خردادی»ها را رو می کند. او می گوید:

«جنبش دانشجوئی در عین وجود باید خواهان نقض خودش باشد. چون هر جنبش غیر عام در جامعه عارضی است. اصالت ندارد و به دلیل شرایط خاص فضای اجتماعی، قدرت پیدا کرده است. یک جنبش دانشجوئی اصیل یا کارکردی باید راهی را برود که به نفی خودش منجر شود. راهی که نهادهای مدنی بیرون و نهادهای نظارتی تقویت شوند و جنبش اجتماعی و سیاسی منتقل به این نهادها شود. تقویت این نهادها نفی جنبش دانشجوئی... است.»

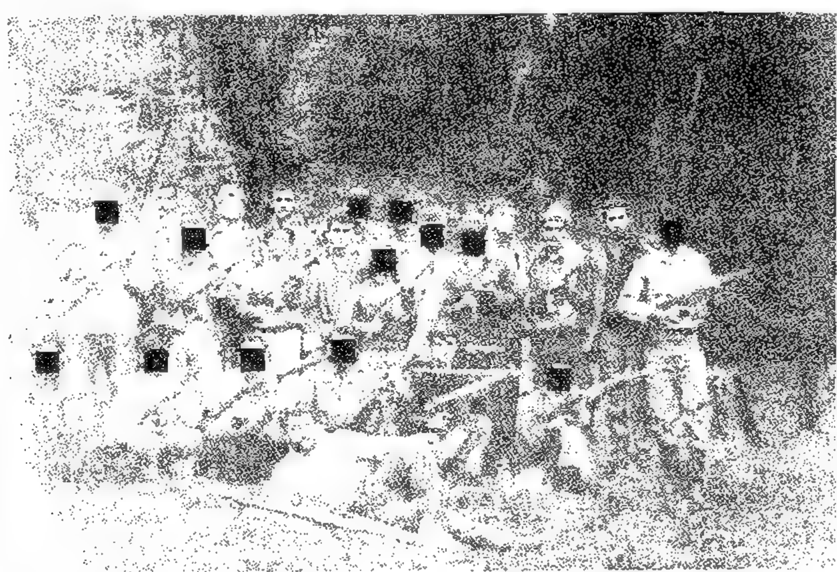
بهتر از این نمی شود استفاده ابزاری از جنبش دانشجوئی را تئوریزه کرد. این چکیده رویکرد خاتمی و شرکاء نه فقط به جنبش دانشجوئی که به کلیه جنبشهای مردمی است. جنبش دانشجوئی تا آنجا اجازه ادامه حیات دارد و به آن میدان داده می شود که به ایجاد یک رشته نهادهای «بیرون» کمک کند. همانطور که بالاتر گفتیم، منظور عبدی از «بیرون»، بیرون از مردم، بیرون از مقاومت و مبارزه ای است که از پایین علیه رژیم جریان دارد. معنی واقعی این «بیرون»، درون حاکمیت است. نهادهای مدنی و نظارتی مورد نظر عبدی، چیزی از قبیل «شورای شهر» یا برخی کانون های صنفی و به ظاهر مستقل تحت کنترل رژیم است. بر مبنای رهنمود عبدی، فرضا اگر «حزب مشارکت» موفق شود چنین نهادهائی را بسازد و موقعیت خود را در مقابل جناح رقیب محکمتر کند، دیگر زمان نقض و نفی جنبش دانشجوئی فرا خواهد رسید. دیگر نیازی به وجود این جنبش نیست و اگر بخواهد به مثابه یک جنبش باقی بماند، یعنی در حال مقاومت و مبارزه علیه نظام ستمگر حاکم باشد، نقط باعث دردسر است و باید برایش یک فکر جدی کرد. اما علیرغم میل عبدی و بقیه حکومتیان، جنبش دانشجوئی نه تنها فروکش نکرد، بلکه با جرقه «واقعه کوی دانشگاه» در تیر ماه ۷۸ منفجر شد. خیزش تیر، شکاف مهمی بین جنبش دانشجوئی اصیل با جریان ارتجاعی «دوم خرداد» و نهادهای دانشجوئی اش انداخت. عبدی این واقعیت را چنین بیان می کند:

«پس از ۱۸ تیر رادیکالیزم در دانشگاه ها تقویت شد و تقویت آن موجب شد که جنبش دانشجوئی در مقابل جنبش بیرون برای خود اصالت قائل شود و فاصله خود را افزایش دهد.»

این فاصله و شکاف، قبل از هر جا در طرح شعارهای رادیکال ضد حکومتی که بازتاب خصومت بر حق با ارتجاع و استبداد حاکم بود منعکس شد. این واقعیتی است که آن روزها شعارهای قهر آمیز فقط علیه خامنه ای، ولایت فقیه، انصار حزب الله و بطور کلی یک جناح از رژیم فریاد می شد. اما هیچیک از حکومتیان، به علت منافع پایه ای مشترکی که جناح های مختلف ارتجاع را به هم پیوند می دهد، نمی توانست این شعارها را تحمل کند. فرمان سرکوب خیزش دانشجوئی تیر ۷۸، مشترکا توسط دو جناح صادر و به اجراء گذاشته شد. اصالت آن خیزش، درست در استقلالش از «دوم خرداد» و بطور کلی هیئت حاکمه بود. این استقلال در شعارهای سیاسی ضد رژیمی و در حرکت عملی برای خارج شدن از صحن دانشگاه و پیوند خوردن با توده های مردم معترض در خیابانها جلوه کرد؛ یعنی اقدامی که حکومتیان از آن به شدت هراس داشتند و به کمک «دفتر تحکیمی»ها کوشیدند جلویش را بگیرند.

بقیه در صفحه ۳۰

گفت‌وگو با یکی از رفقای شرکت کننده در مبارزه مسلحانه سربداران و قیام آمل (بخش اول)



ردیف جلو: سهیل سهیلی - ردیف اول: ایرج ملایری -
ردیف دوم: فرخ خرم نژاد -
ردیف سوم از راست به چپ: فرامرز فرزاد، رحام ضرغامی، علی علیزاده،
محمود آزادی، غلامعباس درخشان، حشمت اسدی پور

پنجم بهمن ماه سال ۱۳۶۰: خبر رسید که شب هنگام در
شهر آمل نبرد مسلحانه گسترده ای آغاز و بخشهای مهمی از شهر
توسط قوای سربداران آزاد شده است. هنوز هیچکس از چند و چون
ماجرا خبری نداشت. هیجان انقلابی همه جا را
فراگرفته بود. راههای ورود و خروج به آمل بسته بود. تا چند روز
رژیم از پخش هر خبری در این مورد جلوگیری کرد. هرکس
تلاش می کرد بفهمد چه می گذرد.
آمل، یک شبانه روز شاهد درگیری های نظامی شدیدی بود. وصف
بی باکی و قهرمانی سربداران بر زبانها جاری بود.
بیم و امید همه را فراگرفته بود.
همه بی صبرانه منتظر نتیجه این نبرد دلاورانه بودند. سرانجام رژیم با
تمرکز قوای بسیار، این قیام را به شکست کشاند. پس از آن به
مدت یک هفته روزنامه های کشور به وقایع آمل اختصاص داشت. اما
هیچکس به اخبار رژیم باور نداشت.
سئوالات زیادی در اذهان بوجودآمده بود. همه می خواستند بدانند
دقیقا چه گذشت و چرا اتحادیه کمونیستهای ایران به پای سازماندهی
این قیام رفت؟ می خواستند بدانند چگونه قیام را
تدارک دید و چه حوادثی اتفاق افتاد؟ چرا قیام قهرمانانه ای که
سراسر کشور را لرزاند و بارقه امید
بر دل اکثریت ستمدیدگان
تاباند، شکست خورد؟
بیستمین سالگرد قیام پنج بهمن سربداران
در آمل فرصت مناسبی است که پای صحبت یکی از رفقای
شرکت کننده در این مبارزه بنشینیم، سیر وقایع را از زبانش بشنویم
و پاسخ سئوالات فوق را بیابیم.

سئوال: پنج بهمن ۱۳۸۰ مصادف با بیستمین سالگرد قیام سربداران در آمل است. اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) در گذشته جمعبندیهائی در این زمینه ارائه داده و به اشکال مختلف بر اهمیت حرکت سربداران و درسهای آن انگشت گذاشته است. اهمیت این قیام را از برخورد دشمن نیز می توان فهمید. هر ساله مراسمی با رفتن یکی از نمایندگان ارتجاع به آمل و جمع و جور کردن یکسری حزب الهی ها برگزار می شود. چند سال پیش هم رژیم سمیناری در این مورد برگزار کرد. در واقع رژیم هم این روز را به خاطر زخمی که خورده به نوعی زنده نگه می دارد و با اینکارها می خواهد رویش مرهم بگذارد. حتی خمینی هم در وصیت نامه اش به قیام آمل و اهمیت سرکوب آن برای حفظ جمهوری اسلامی اشاره کرد. متاسفانه به آن حدی که باید و شاید خود ما در مورد این قیام صحبت نکرده ایم، در مورد اینکه چی گذشت و تبدیل کردن این روز و کلا حرکت سربداران به بخشی از حافظه تاریخی مردم. بخصوص الان نسل جدید احتیاج دارد بداند که نسل انقلابی گذشته چه تجاربی را از سر گذراند و چه کارهایی کرد. نسل جدید حتی با دانستن جزئیات می تواند خیلی چیزها یاد بگیرد، از آنها الهام بگیرد، و در مبارزه ای که امروز علیه جمهوری اسلامی دارد بکارش گیرد. از این نظر می خواهیم با تو که یکی از شرکت کنندگان در این قیام بودی گفتگوئی داشته باشیم.

جواب: از این بابت بسیار خوشحالم. درست است. جزئیات زیادی از این قیام ناگفته باقی مانده. علت اصلی اش هم این بود که ما بسیاری از رفقا را که در این قیام شرکت داشتند، از دست دادیم. دست دشمن آنان را از ما ربود. این رفقا در جریان قیام و ضربات دستگاه امنیتی رژیم به تشکیلات اتحادیه و در پروسه بازسازی سازمان کشته شدند.
بعلاوه، همانطور که گفتید توجه به تجارب تاریخی برای نسل جدید حیاتی است. درسهای چنین تجارب انقلابی خیلی بدرد امروز و فردای مبارزه در ایران می خورد.
مسلما من بعنوان یکی از شرکت کنندگان در این قیام در بیان جزئیات و طرح جوانب گوناگون آن محدودیت دارم هر چند حداکثر تلاشم را می کنم که در حد امکان یک تصویر نسبتا کامل و همه جانبه از سیر وقایع ارائه بدهم. امیدوارم دیگر رفقای باز مانده این قیام و رفقای دیگری که به اشکال مختلف در سازماندهی این قیام نقش، مسئولیت و فعالیت داشتند، در آینده به طرح جوانب گوناگون این تجربه انقلابی بپردازند. این یک وظیفه مشخص است چرا که نسل جدید بیش از هر زمان دیگری به این تجارب نیاز دارد.

سئوال: قبل از پرداختن به این امر که این حرکت بر پایه چه درکی سازماندهی شد و چطوری جلو رفتید خوبست بگوئی که این قیام در چه شرایطی طراحی شد؟ آنزمان جامعه در چه اوضاع و احوالی بود؟ نیروهای انقلابی چگونه فکر می کردند، خودمان چطوری فکر می کردیم؟

بقیه در صفحه ۱۲



رفیق سیامک زعیم (شهاب) بنیانگذار سازمان انقلابیون کمونیست ام - ل ، رهبر ایدئولوژیک - سیاسی اتحادیه کمونیستهای ایران و مسئول سیاسی و طراح اصلی قیام سربداران. از فعالین جنبش دانش آموزی دبیرستان البرز در سالهای ۴۲ - ۳۹. از فعالین جنبش ضد جنگ ویتنام در آمریکا. همان زمان نامش در فهرست کمونیستهای خطرناک در اف بی آی ثبت شد در سال ۵۷ به ایران برگشت. او در ۷ بهمن سال ۱۳۶۰ در آمل یک روز پس از شکست قیام دستگیر شد و در سال ۶۲ اعدام شد

جواب: قبل از اینکه به برخی نکات در رابطه با تحلیل سیاسی بپردازم می خواهم حال و هوای جامعه را در سال ۶۰ توضیح بدهم. حال و هوایی که بویژه در بین جوانان انقلابی آنزمان غالب بود. جوانانی که انقلاب آنها را به جلو صحنه رانده بود و طی سالهای ۵۷ تا ۶۰ در صحنه های مختلف مبارزه طبقاتی رشد و تکامل یافته بودند. روحیه انقلابی خاصی در آن نسل موجود بود. متاسفانه طی این سالها برخی ها تلاش کردند سال ۶۰ را سال بدی تصویر کنند و تحت عنوان اینکه انقلاب شکست خورد بر دستاوردهای انقلابی آن سال خاک بپاشند. درست است که جنبش انقلابی شکست خورد، و به خاطر این شکست مردم درد و رنج بسیاری را متحمل شدند. اما مهم است که همیشه به این گونه مقاطع با دید تاریخی نگاه کنیم.

سال ۶۰ یک سال تاریخی بود، سال پر جذبه و پرشور، سال بی باکی، سال آرمانهای بلند و سال خاطرات شکوهمند! در تابستان داغ آن سال، در گوشه و کنار کشور و در کوچه و پس کوچه های هر شهر بوی باروت به مشام می رسید. انقلابیون آندوره سرشار از روحیه فداکاری، از خودگذشتگی و خدمت به خلق بودند. مست بوی باروت بودند! صدای گلوله برایشان خوشترین نغمه بود! عشقی که با خطر عجین نبود برایشان پشیزی ارزش نداشت. خلاصه سال ۶۰، سال تفنگ و سال سرفرازی و سربلندی بود.

ما در صحنه های گوناگون مبارزه، از سنگرهای نبرد کردستان تا درگیری های خیابانی، از میدانهای جنگ انقلابی تا زندانهای جمهوری اسلامی شاهد چنین برخورد و روحیه ای از جانب کمونیستها و انقلابیون بودیم. این روحیه در واقع انعکاسی از یک ضرورت تاریخی بود که در مقابل نسل ما قرار گرفته بود و خود بیان پاسخگوئی به آن بود. این روحیه بهیچوجه بیان ماجراجوئی و سرگشتگی دیوانه وار نبود. ضرورت تاریخ اسلحه را در مرکز سیاست ایران قرار داد و نسل ما این وظیفه را در دست گرفت.

ما نسلی بودیم آرمانخواه و آگاه، انقلابی و سازمانیافته. نسلی که به خاک مالیده شدن پوزه امپریالیسم آمریکا را در ویتنام دیده بود، شاهد خیزش انقلابی در دژهای امپریالیستی بود، قهرمانی های خلق فلسطین را از نزدیک دنبال می کرد، اوج جنبشهای انقلابی آزادیبخش در سه قاره و پیشرویهای عظیم ساختمان سوسیالیسم در چین را در مقابل «سوسیالیسم» منحط و آبگوشتی شوروی تجربه کرده بود. نسلی که آگاهانه راه خود را انتخاب کرده و در طی انقلاب در سازمانهای انقلابی و کمونیستی متشکل شده بود.

ما نسلی بودیم که رژیم شاه را انداخته بودیم و دنبال آن بودیم که جامعه نوین و انقلابی بنا کنیم. خمینی و دار و دسته مرتجعش سوار یک انقلاب اصیل توده ای شدند و حاصل تلاشهای مردم را دزدیدند. انقلاب نیمه کاره مانده بود و مبارزه بین انقلاب و ضد انقلاب در صحنه های مختلف با حدت و شدت بسیار ادامه داشت. در مقطع خرداد ۶۰ ضد انقلاب تصمیم گرفت کار انقلاب را یکسره کند؛ این نسل انقلابی را از بین ببرد. در واقع آمده بود که از یکسو سر انقلاب را ببرد و از سوی دیگر توده های وسیع را به خاطر جرئت شان در سرنگون کردن یک رژیم، تنبیه و مرعوب کند. در عوض نسل ما نمی خواست بگذارد اینکار صورت گیرد و بگذارد که دستاوردهای خلق بسادگی از دست برود. در حقیقت انقلاب وارد مرحله نبرد قطعی و تعیین تکلیف نهائی با ضد انقلاب شده بود. یک تند پیچ تاریخی بود. انقلاب و ضد انقلاب صریح و خصمانه جلوی هم صف آرائی کرده بودند.

سئوال: ارتجاعی که گفتید با توجه به اینکه در گیر جنگ هم بود، با چه پشتوانه ای، با چه طرح هایی می خواست انقلاب را بطور قطعی در سال ۶۰ سر ببرد؟

جواب: طرح شان کودتا بود. در خرداد ۶۰ ستاد کودتا را در پادگان قصر فیروزه تشکیل دادند. آنها سه هدف مشخص را در دستور کار کودتای شان قرار دادند. یکی تصفیه درونی حکومت از طریق بیرون راندن عناصری چون بنی صدر (که آنزمان رئیس جمهور بود). برای اینکه ضد انقلاب فشرده و منسجمی شکل بگیرد و حکومت متمرکزتر و یکدست تر شود تا راحتتر بتوانند انقلاب را سرکوب کنند.
دوم تنبیه عمومی مردم از طریق سرکوب توده ای به منظور خشک کردن دریا تا کمونیستها و انقلابیون نتوانند در آن شنا کنند. بویژه آنکه از اسفند ۱۳۵۹ مبارزات توده ای علیه رژیم رو به گسترش گذاشته بود. در همه جا سرکوب توده ای به شکل وحشیانه در دستور کار قرار گرفت. بر همین مبنا بود که پاکسازی محلات، کارخانه ها و ادارات و مدارس بر مبنای اینکه کی گرایش غیر حکومتی (و نه حتی ضد حکومتی) دارد آغاز شد و دستگیریهای و اعدامهای دسته جمعی سازمان داده شد. رادیو ها و روزنامه ها اسامی اعدام شدگان را روزمره لیست می کردند برای اینکه مردم را مرعوب کنند.
سوم، بسیج کلیه نیروهای نظامی اعم از پاسداران و ارتش برای مقابله با نیروهای انقلابی که مسلح بودند و داشتند مبارزه می کردند.
از همین زاویه یورش رژیم یک یورش مقطعی و قسمی و محدود که پس از بقدرت رسیدنش از سال ۵۷ هر از چندگاهی بکار می گرفت نبود. بلکه یک یورش همه جانبه و بکار گیری فاشیسم عریان علیه توده ها و انقلاب بود. تمامی روشهای سابق منجمله جمع آوری اطلاعات و جاسوسی کردن به اجرا گذاشته شد و یک طرح همه جانبه سیاسی امنیتی نظامی به پیش برده شد.
این طرح جدا از بند و بستهای خمینی با قدرتهای امپریالیستی و مشخصا آمریکا نبود. بند و بستهاتی که در سال ۱۳۵۹ در جریان معامله برای آزادی گروگانهای آمریکائی شکل گرفت. آمریکا می خواست مردم ایران را به خاطر سرنگون کردن شاه یعنی مهره وفادارش تنبیه کند و ضربه هائی که دستگاه دولتی ساخته و پرداخته در ایران، توسط انقلاب خورده بود ترمیم شود. اما چه کسی بهتر از خمینی میتوانست اینکار را صورت دهد. یعنی کسی که از همان ابتدا در سازش با آمریکا روی کار آمده بود. خمینی و اعوان انصارش با چراغ سبز آمریکا به پای سازماندهی این کودتا رفتند. این بخشی از طرحها و نقشه های امپریالیستها در صحنه منطقه ای و بین المللی بود. تقریبا در همان دوره در ترکیه هم یک کودتا برای سرکوب نیروهای چپ سازمان داده شد. جنگ ایران و عراق جاری بود و خمینی از این جنگ به حداکثر برای سرکوب نیروهای انقلابی استفاده می کرد. جالب اینجاست که درست در مقطع کودتای ۶۰، صدام حسین هم عملیاتهای جنگی خود را متوقف کرد. تا خمینی راحتتر با انقلاب تعیین تکلیف کند.
اما نتایج این طرح ارتجاعی روشن نبود و پیروزی کودتا از قبل تعیین

شده نبود. نگاهی به خاطرات رفسنجانی نشان می دهد که حتی مهره هائی چون او نمی دانستند که این کودتا به کجا منجر خواهد شد. چرا که یک نبرد واقعی در جریان بود و همه چیز به زورآزمائی در صحنه عمل بستگی داشت. بستگی به مقاومتی داشت که از جانب نیروهای انقلابی در مقابل کودتا صورت می گرفت. از این زاویه کلیه نیروهای سیاسی و طبقاتی بر مبنای هر توانی که داشتند و میزان تدارکی که دیده بودند در بوته آزمایش قرار گرفتند. اینکه به این اوضاع چگونه برخورد می کنند، و چه پاسخی می دهند. اوضاعی بود که نه فقط به لحاظ کلی بلکه همچنین بطور فوری مسئله مرکزی قدرت سیاسی و چگونگی تعیین تکلیف با آن بود.

سئوال: موقعیت تشکیلات ما چگونه بود؟ منظور این است که چقدر آمادگی داشت؟ تا چه حد می توانست چنین شرایطی را ببیند و خلاصه اینکه در چه حال و هوایی بودیم؟

جواب: خوب هیچ نیروی سیاسی جدی نمی توانست نسبت به چنین تحولات بزرگی بی تفاوت باشد. چنین تحولاتی مستقیما بر سیاستها، نحوه کارکرد و فعالیت هر نیروی سیاسی انقلابی و بطور مشخص خود ما تاثیر می گذاشت. از اسفند ماه ۱۳۵۹ که مبارزات توده ای اوج گرفته بود. مبارزات و مشاجرات درونی اتحادیه هم تشدید شد. بطور کلی یک جو نارضایتی عمومی نسبت به خط راستی که بعد از اشغال سفارت و بویژه پس از جنگ ایران و عراق بر اتحادیه غالب شد، موجود بود.

همین جا بگویم آن خط که مشخصه اش برخورد دو گانه به قدرت سیاسی جدید بود نه فقط صدمات بسیار به اتحادیه زد، بلکه بطور کلی موجب تضعیف جنبش نوین کمونیستی ایران شد؛ مانع از آن شد که طبقه کارگر ایران بتواند حزب خودش را در آن شرایط تاریخی بسازد، از فرصت های انقلابی گوناگون برای براه انداختن جنگ خود و کسب قدرت سراسری و یا حداقل کسب قدرت در مناطقی از ایران استفاده کند.

هم زمان با سیر شتاب آلود تحولات سیاسی در جامعه، محدودیت های آن خط غلط بیشتر آشکار شد. اوضاع به اضطرار، چند موضوع را طرح کرده بود. اینکه چکار می خواهیم بکنیم؟ اضطرارش هم صرفا ناشی از طرح سئوال همیشگی «چه باید کرد؟» نبود بلکه همزمان پاسخگوئی به سئوال «از کجا باید آغاز کرد؟» هم در دستور کار گرفت.

اعلامیه تاریخی اتحادیه در ۱۴ خرداد ۶۰ و افشای مشخص طرح کودتا و فراخوان به مردم و تشکیلات برای ایستادگی در مقابل کودتا موجب تحرک سیاسی جدی و همه جانبه ای در سازمان شد.

از آن پس هفته ای سه بار نشریه حقیقت بیرون می آمد و سازمان در سراسر کشور نقش فعالی در مبارزاتی که علیه کودتا شکل گرفته بود، داشت. شرکت دائمی در تظاهراتهای گسترده توده ای و یا تظاهراتهای موضعی خیابانی، درگیری های خیابانی با عوامل رژیم، به آتش کشیدن چادرهای انجمنهای اسلامی و خلاصه شرکت در کلیه اشکال مبارزاتی جاری خیلی زود سازمان را به این نتیجه رساند که با اشکال مبارزاتی سابق نمی توان در مقابل کودتا ایستادگی کرد. این سئوال که ایستادگی در مقابل کودتا به چه معناست، جلوی پای سازمان و همچنین کل جنبش و نیروهای سیاسی قرار گرفت. گوش هوش لازم بود که این صدای بلند را بشنود که اسلحه در دستور کار است. تنها با اتکاء به سلاح بود که می شد در مقابل یورش مسلحانه ضد انقلاب مقاومت کرد.

سئوال: عکس العمل در مقابل یورش ارتجاع یک محرک سیاسی قوی بود و ما را به این سمت کشاند که باید اسلحه برداشت. ولی بهرحال یک نیروی کمونیست، آگاهانه طرح و نقشه می ریزد، پشتوانه های معین ایدئولوژیکی دارد، محرک های معینی دارد و به تجارب اتکا می کند، که راه در پیاورد و نقشه مند حرکت می کند. پشتوانه ما چه بود؟ چگونه به تجارب تاریخی اتکاء کردیم؟ طرح و نقشه ما به چه متکی بود؟

جواب: همانگونه که گفتم ما نسلی بودیم که دنبال نابود کردن جامعه کهنه و ساختن جامعه نو بودیم. تا آنزمان تلاش های گوناگونی برای این کار صورت گرفته بود. اتحادیه کمونیستها یک جریان سیاسی پیشرو در جنبش نوین کمونیستی ایران بود. محصول تاثیرات انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی چین و مبارزات حاد مائو علیه رویزیونیستهای شوروی بود. در ضدیت با بیراهه های مسالمت آمیز طرفدار انقلاب قهر آمیز توده ای بود. در صحنه داخلی نیز اتحادیه مرز روشنی با خط رفرمیستی و مسالمت جویانه حزب توده و جبهه ملی داشت. بر همین مبنا اتحادیه توانسته بود رهبران و کادرهای کمونیست زیادی را پرورش دهد، یعنی کسانی که قادر بودند مارکسیسم را بکار گیرند و تحلیل کنند و نقشه بریزند و بعنوان یک سازمان سراسری حرکت سیاسی طبقه کارگر را سازمان دهند. این هم واقعیتی است که اتحادیه جوان بود و چند سال از بنیانگذاریش نگذشته بود که با یک انقلاب بزرگ توده ای روبرو شد. آنهم در شرایطی که به خاطر شکست چین، جنبش بین المللی کمونیستی با بحران روبرو گشته بود. جوانی و بی تجربگی اتحادیه و شرایط پیچیده انقلاب، مثلا همین مسئله که یک حکومت ارتجاعی از دل انقلاب بیرون آمده بود، نمی توانست موجب اشتباهات معین نشود. هم در ارتباط با بر عهده گرفتن مسئولیت کلی رهبری انقلاب؛ هم در زمینه تحلیل و ارزیابی از نیروهای طبقاتی مختلف.



رفیق حسین تاجمیر ریاحی (ناصر) از بنیانگذاران اتحادیه کمونیستهای ایران و از اعضای رهبری که نقش تعیین کننده ای در طرح و اجرای قیام سربداران داشت. از فعالین جنبش دانشجوئی در تهران در سالهای ۴۲ ـ ۳۹، از سازماندهندگان تظاهرات مراسم چهلم تختی، از اعضای «گروه فلسطین» که در ضربات ساواک دستگیر شد و توانست به سلامت از مرز رد شود و برای آموزش نظامی به اردوگاههای فلسطینی برود. وی مدت چند سال عهده دار «رادیو میهن پرستان» در عراق بود. حسین چند ماه قبل از قیام ۲۲ بهمن به ایران بازگشته. حسین ریاحی در ضربه سراسری تیرماه سال ۶۱ دستگیر شد و در پنج بهمن سال ۶۱ پس از محاکمه در یک دادگاه قرون وسطائی همراه با ۲۲ نفر دیگر از اعضا و فعالین سازمان در آمل تیرباران شد

همانطور که گفتم اتحادیه بعنوان یک نیروی کمونیست پیشرو در مواجهه با شرایط جدید نمی توانست بی تفاوت بماند. هیچ کمونیستی نمی تواند زمانی که دستاوردهای یک انقلاب به خطر می افتد نسبت به آن بی تفاوت بماند و وظایفش را بعنوان یک نیروی پیشاهنگ انجام ندهد. ما متعلق به نسلی بودیم که با آموزه های مائو بر سر اینکه «قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید» و «خلق بدون ارتش خلق چیزی ندارد» تعلیم یافته بودیم و عمیقا اعتقاد داشتیم که بدون یک انقلاب قهرآمیز توده ای نمی شود از گند و کثافات و مصائب جامعه کهنه رها شد. این آموزه ها آویزه گوشمان بود. هرچند در آن دوره تاریخی، بر پایه این حقایق مهم تاریخی عمل نکردیم. ولی سیر تحولات اوضاع، عمل کردن بر پایه این حقایق را با قدرتمندی بسیار جلوی صحنه آورد. از این زاویه گسستی انقلابی از یک سری اشکالات و اشتباهات گذشته لازم بود. یعنی ایفای نقش پیشرو و فعال مستقیما به این مسئله بر می گشت که کمونیستهای انقلابی چگونه به انقلاب، نقش طبقه کارگر در رهبری انقلاب نگاه می کنند. همه این مسائل با قدرت بسیار در میان ما طرح بود در واقع طرح آغاز مبارزه مسلحانه بیان تسویه حساب با خط راستی که در اتحادیه نفوذ کرده بود هم بود.

ولی من می خواهم روی چند نکته خاص دیگر هم انگشت بگذارم. درست است که محرک پایه ای ما کمونیست بودن ما بود. در عین حال ما متعلق به نسلی بودیم که بر ذهن و روح مان شکست ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ سنگینی می کرد. ما همیشه نسل قبلی خودمان را سرزنش می کردیم که چرا در مقابل کودتای آمریکایی ۲۸ مرداد بدون مقاومت تسلیم شد. از بررسی این مسئله فعلا بگذریم که هم جبهه ملی و هم حزب توده همیشه سعی می کردند تزلزل و بزدلی خودشان را در آن تند پیچ تاریخی به گردن هم بیاندازند. بهر حال آن شکست تاثیرات زیادی بر نسل ما داشت. ما نسلی بودیم که هرگز حاضر نبودیم اجازه دهیم دوباره چنین شکست هایی تکرار شود. این یک موضوع ایدئولوژیکی مهم بود. صرفا نگاه به گذشته نبود بلکه اساسا نگاه به آینده را در خود داشت. یعنی فرق است در یک مبارزه شکست خوردن با بدون مبارزه شکست خوردن. بدون مبارزه شکست خوردن مسلما تاثیرات روحی زیانباری برای کل مردم، طبقه کارگر و مشخصا نسل آتی کمونیستها داشت.

بعلاوه ما به برخی تجارب تاریخی معین نیز اتکاء می کردیم. تجاربی همچون مقاومت انقلابی ستارخان در تبریز در مقابل کودتای محمد علیشاه در انقلاب مشروطه. مسلما این تجارب محدودیتهای معین خودشان را داشتند. اما برای ما الگوئی از یک مبارزه انقلابی بود. اینکه چگونه زمانی که ارتجاع یورش می آورد، مقاومت کردن در مقابلش حتی اگر در ابتدا کوچک و ضعیف باشی، می تواند آن یورش را به ضدش برگرداند.



رفیق غلامعباس درخشان (مراد)، از اعضای رهبری سازمان، از مسئولین سازمان در کردستان و مسئول تدارکات قیام سربداران از فعالین اتحادیه کمونیستها در آمریکا که قبل از انقلاب ۵۷ به ایران برگشت و مسئولیت سازمانی رفقای جنوب را بر عهده گرفت. او پس از انقلاب به کردستان رفت، مسئولیتهای مهم و گوناگونی در «تشکیلات پیشمرگه زحمتکشان» (تشکیلات مسلح اتحادیه در کردستان) بر عهده گرفت. مراد نقش تعیین کننده ای در تدارک قیام سربداران داشت. او یک روز پس از شکست قیام در شهر آمل توسط دشمن دستگیر و شناسائی شد و در تابستان سال ۶۱ زیر شکنجه جانباخت.

خلاصه کنم طرح قیام در واقع پاسخی بود به این مسئله که طبقه کارگر و کمونیستها چگونه در آن اوضاع و احوال پیچیده که کلیه نیروهای طبقاتی در صحنه مخالفت با رژیم فعال بودند پرچم مستقل خودش را بلند کند. ما روشن بودیم که زمانیکه رژیم دسته دسته کمونیستها و انقلابیون را به جوخه های اعدام می سپارد هر گونه برخورد انفعالی نسبت به آن شرایط و این مسئولیت موجب مرگ سیاسی کمونیستها می شود. این روحیه بخوبی در چند مقاله و اعلامیه تاریخی اتحادیه در سال ۶۰ با عنوان «خطاب به کمونیستها» و «آیا نیروی کوچک می تواند وظیفه بزرگ بر دوش بگیرد؟» و «انقلاب دمکراتیک، طبقه کارگر و رهبری انقلاب» منعکس است.

سئوال: رسیدیم به اینجا که رهبری اتحادیه تصمیم گرفت در مقابل ضد انقلاب مسلح، بشکل مسلح ایستادگی کند. چه طرح عملی برای مقاومت مسلحانه در مقابل کودتا در نظر گرفته شد. چه برنامه و تصویری از عمل نظامی بود؟

جواب: اواخر خرداد، اوائل تیر ۱۳۶۰ بحث طرح های مشخص در سازمان مطرح شد. ایده های اولیه این بود که ما مقاومت مسلحانه ای را در تهران سازمان بدهیم. محله کارگری فلاح برای ابتکار انتخاب شد. البته همان موقع جاهای دیگر هم مد نظر بود. اما منوط به کنکاش بیشتری در امکانات سازمان شد.

سئوال: علت انتخاب محله فلاح چی بود؟

جواب: یک بخش آن به این ربط داشت که محله کارگری بود و اتحادیه دارای یک پایه اولیه در آن محله بود. اما دلیل اصلیش این بود که ابتکار در تهران باید صورت گیرد. تهران در آنزمان مرکز تغییر و تحولات بود. در عین حال تزلزلات و شکافهای جدی درون خود ارتجاع موجود بود. ولی این طرح خیلی زود به بن بست رسید. بخاطر اینکه اوضاع مداوما در حال دگرگونی بود. تهران هم جزو اولین جاهایی بود که حکومت شروع کرد به محکم کردن خود. خیلی زود محدودیت های پیشبرد مقاومت مسلحانه در یک محله در تهران روشن شد. البته هم زمان، تا جایی که به خاطرم می آید قبل از هفتم تیر، ایده آمل هم طرح شده بود. به این صورت که نقطه مناسبی است و قیام مسلحانه را می شود در آنجا آغاز کنیم. البته ایده سازمان دادن قیام در مسجد سلیمان هم در میان رهبری طرح بود. بویژه آنکه پایه نسبتا گسترده ای در آن شهر داشتیم ولی بخاطر نزدیک بودن به جبهه جنگ ایران و عراق و امکان تمرکز قوای سریع دشمن و خفه شدن قیام در همان لحظات اولیه، منتفی شد و تمرکز روی آمل گذاشته شد.

سئوال: دلایل انتخاب آمل چه بود؟

جواب: دلایل مختلفی برای این انتخاب موجود بود. مردم شهر آمل از سابقه مبارزاتی بالائی برخوردار بودند. سابقه برقراری حکومت مردمی در دوران شاه را داشتند. و در مبارزات علیه جمهوری اسلامی در دوره ۶۰ - ۵۷ فعال بودند. بعلاوه سازمان در آن شهر دارای یک تشکیلات مینیموم و پایه مشخص بود. که حدودا شامل چند ده نفر می شد. رفقای ما در آن شهر از سابقه مبارزاتی و نفوذ معینی برخوردار بودند و در جریان حکومت مردمی در آمل در سال ۵۷ نقش و شرکت فعال داشتند. برخی از رهبران آن حکومت مردمی (مانند حشمت اسدی پور) اعضای اتحادیه بودند. البته مسائل کلی تر هم در این انتخاب طرح بود. آمل نزدیک تهران بود؛ گذرگاه چند استان مهم کشور بود و به خاطر کنار جنگل قرار گرفتن از موقعیت سوق الجیشی مناسبی برخوردار بود.

سئوال: چه کارهای سیاسی و عملی اولیه برای پیشبرد طرح در آمل صورت گرفت؟

جواب: درآن موقع به خاطر مبارزه خطی حادی که براه افتاد اتحادیه عملا به دو بخش تقسیم شد. اکثریت سازمان که معتقد بود که باید هر چه سریعتر دست به اسلحه ببریم و اقلیتی که می گفت «هنوز وقتش نرسیده» و «طبقه کارگر آماده نیست» و «مردم نسبت به خمینی توهم دارند» و باید اول تدارک اعتصابات کارگری را دید و بقول خودشان «از اعتصاب تا قیام راهی است که باید پیموده شود». در واقع آنها عدم آمادگی خودشان را به عدم آمادگی مردم حواله می دادند و دنبال این بودند که مردم خودشان برانگیخته شوند و به خیابان بریزند. این خط بسیار غلط بود و نتایج عملی مرگباری را با خود بهمراه می آورد. خوشبختانه این خط غلط در اقلیت قرار داشت.

بر پایه این اقلیت و اکثریت رهبری جدیدی برای پیشبرد طرح قیام انتخاب شد. کمیته دائم رهبری مرکب از رفقا سیامک زعیم (شهاب)، حسین ریاحی (ناصر) و پیروت محمدی (کاک اسماعیل) و غلامعباس درخشان (مراد) تشکیل شد. تحت رهبری این رفقا ستاد رهبری قیام شکل گرفت که علاوه بر رفقای رهبری، شامل رفقائی از مسئولین




رفیق پیروت محمدی (کاک اسماعیل)، از اعضای رهبری سازمان فرمانده کل نظامی سربداران.از رهبران «گروه مبارزه برای آزادی طبقه کارگر» که در سال ۵۷ با اتحادیه وحدت کرد. اسماعیل جزو معدود کمونیستهای انقلابی کرد بود که از همان ابتدا دید سراسری داشت و برای رهبری کل طبقه کارگر ایران فکر می کرد. او قبل از انقلاب مدتی در مراکز کارگری اصفهان و تبریز به فعالیت کمونیستی مشغول شد. پس از انقلاب ۵۷ در جنگهای دهقانی کردستان شرکت کرد. در جریان جنگ گرفتار اسیر فئودالهای محلی شد و برای اعدام به خلخالی جلاد تحویل داده شد اما با هشیاری خود و با اوجگیری جنبش کردستان آزاد شد. او فرمانده نظامی «تشکیلات پیشمرگه زحمتکشان» بود و در جریان جنگهای سنندج کامیاران و بانه و بوکان آبدیده شد. اسماعیل در روز ۶ بهمن ۶۰ در آمل در جریان درگیری مسلحانه جان باخت.

مناطق و برخی رفقای محلی بود. این ستاد مسئولیت پیشبرد مجموعه وظایف مربوط به قیام را بر عهده گرفت. این وظایف شامل سه رشته کار اصلی بود. انتقال اسلحه؛ انتقال نیرو به آمل و شناسائی مقرهای دشمن و طراحی یک نقشه نظامی اولیه. رفتن به جنگل هنوز مطرح نبود. البته ایده اولیه ای وجود داشت که یک جای امنی داشته باشیم که در صورت شکست احتمالی قیام بعنوان عقبگاه از آن استفاده کنیم و مقداری آذوقه در آنجا انبار کنیم. نقشه کلی این بود که ما با استفاده از امکانات گوناگونی که تشکیلات در شهر داشت نیروها را در برخی خانه ها، پارکهای جنگلی نزدیک شهر و حتی پلاژهای کنار دریا مستقر می کنیم و با مسلح کردنشان مبارزه مسلحانه را آغاز می کنیم. ایده رفتن به جنگل پا به پای تغییر و تحول در اوضاع قوی تر شد. این مسئله بر می گشت به تغییرات مهمی که در خود اوضاع داشت صورت می گرفت. واقعیت این است که رژیم با پیشبرد طرحهای اولیه کودتا شروع کرد به سفت کردن کمربندهایش و برطرف کردن ضعف های آشکارش. از همینرو شرایط قدری سخت تر شد. این تغییر در شرایط بود که رفتن به جنگل را به ما تحمیل کرد.

البته پیشبرد مبارزات درونی هم موجب به تعویق افتادن کارها شد. عملا رهبری سازمان مجبور شد یک ماه را به پیشبرد این مباحث در بدنه سازمان اختصاص بدهد. و برای قطعیت بخشیدن به طرح قیام فوری آنرا به رای گیری بگذارد. سیامک زعیم و حسین ریاحی همراه با برخی نمایندگان خط اقلیت (مانند فرامرز طلوعی سمنانی) به حوزه های سازمانی می رفتند و بحثهای شان را ارائه می دادند و سپس رای گیری می شد. الان که به این مسئله نگاه می کنیم بنوعی پیشبرد چنین روشی در تناقض با طرح قیام فوری قرار داشت. در واقع انعکاسی از این بود که سازمان آمادگی ایدئولوژیکی، سیاسی، تشکیلاتی و عملی کافی برای رویاروئی با چنین روزهایی را نداشت. با وجود این عزم و اراده کافی و بالائی در میان ما موجود بود. تصمیم گرفته شد که این کار در طوری شده باید انجام شود چرا که مرگ و زندگی انقلاب به آن بستگی دارد.

این وقفه یک ماهه، تاثیرات خودش را داشت. تا قبل از آن در شهر آمل نیروی نظامی دشمن خیلی ضعیف بود، تعداد پاسدارها حداکثر چند ده نفر بودند. ما با آماج نظامی بزرگی روبرو نبودیم و حتی مقرهای نظامی دشمن در ساختمانهای «زیرتی» قرار داشت که تصرفشان خیلی راحت بود. یادم می آید رفقای محلی چون نوشته ازلی و منیر نور محمدی که مسئولیت شناسائی از مقرات دشمن را داشتند با نگرانی گزارش می دادند که دشمن دارد آرایش قوا و مقراتش را عوض می کند. مقرهای سپاه و بسیج دارد به ساختمانهای مستحکمتر و بلند تر منتقل می شود. این خود نشانه اوضاعی بود که داشت با شتاب دگرگون می شد. خود این مسئله ایده رفتن به جنگل را بیشتر تقویت کرد. به عنوان مکانی برای انتقال و استقرار رفقا و برای پیشبرد بهتر کارهای تدارکاتی؛ نه بعنوان نقطه ای برای آغاز جنگ.

سئوال: قبل از اینکه درک آنروزی تان از آغاز مبارزه مسلحانه و نحوه پیشرفت آن را توضیح دهید خوبست قدری بیشتر رفقای رهبری را معرفی کنید؟

جواب: این کاری بجا و ضروریست و امیدوارم در فرصتهای آینده بطور مشخصتر به نقش این رفقا بعنوان رهبران کمونیست پرداخته شود و نقاط قوت و ضعف شان بررسی شود. من در اینجا فقط اشاره مختصری می کنم و تلاش می کنم در لابلای این گفتگو به برخی خصوصیات انقلابی این رفقا اشاره کنم.

رفیق سیامک زعیم (شهاب) که سال ۶۰، سی و پنج ساله بود از فعالین جنبش دانش آموزی دبیرستان البرز در سالهای ۴۲ ـ ۳۹ بود. او برای ادامه تحصیل به آمریکا رفت و به یکی از فعالین جنبش ضد جنگ ویتنام در آمریکا بدل شد. تحت تاثیر مائو و انقلاب فرهنگی چین کمونیست شد. همان زمان نامش در فهرست کمونیستهای خطرناک در اف بی آی ثبت شد. در سال ۴۹ همراه با برخی رفقای دیگر، سازمان انقلابیون کمونیست (م ـ ل) را بنیان گذاری کرد و تا زمان دستگیریش در ۷ بهمن سال ۱۳۶۰ در آمل، رهبر ایدئولوژیک ـ سیاسی اصلی سازمان بود. او در سال ۶۳ اعدام شد.

رفیق حسین ریاحی (ناصر) که مسن ترین فرد رهبری در سال ۶۰ بود ۴۲ ساله و متولد اصفهان بود. او از فعالین جنبش دانشجوئی در تهران در سالهای ۴۲ ـ ۳۹ بود. نقش مهمی در سازماندهی تظاهرات مراسم چهلم تختی داشت. او به خاطر فعالیتهای سیاسی اش مدتی به دزفول تبعید شد. او بعنوان معلمی مبارز محبوب دانش آموزان شهر دزفول بود و نقش مهمی در سیاسی و ضد رژیم کردن دانش آموزان داشت. حسین جزو معدود رفقای «گروه فلسطین» بود که در ضربات ساواک دستگیر نشد و توانست به سلامت از مرز رد شود و برای آموزش نظامی به اردوگاههای چریکهای فلسطینی برود. وی مدت چند سال در بغداد عهده دار برنامه ای در «رادیو میهن پرستان» بود. رادیوئی که نقش مهمی در آگاه کردن یک نسل انقلابی داشت. در سال ۵۵ همراه با یارانش تحت عنوان گروه پویا با سازمان انقلابیون کمونیست (م ـ ل) متحد شد و اتحادیه کمونیستهای ایران را پایه گذاری کرد. رفیق ریاحی از رهبران اصلی و با نفوذ اتحادیه بود و نقش تعیین کننده ای در طرح و اجرای قیام سربداران داشت. حسین ریاحی در ضربه سراسری تیرماه سال ۶۱ دستگیر شد و در پنج بهمن سال ۶۱ پس از محاکمه در یک دادگاه قرون وسطائی همراه با ۲۲ نفر دیگر از اعضا و فعالین سازمان در آمل تیرباران شد.

رفیق غلامعباس درخشان (مراد) زمان قیام آمل سی ساله بود. او از فرزندان پرولترهای شرکت نفت در آبادان بود. در سال ۱۳۵۵ برای آشنائی با کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در خارج از کشور به آمریکا رفت. او خیلی زود به یکی از فعالین اتحادیه کمونیستهای ایران بدل شد و جزو اولین دسته رفقائی بود که قبل از انقلاب ۵۷ به ایران برگشت و مسئولیت سازماندهی رفقای جنوب را بر عهده گرفت. او پس از انقلاب به کردستان رفت. مسئولیتهای مهم و گوناگونی در «تشکیلات پیشمرگه زحمتکشان» (تشکیلات مسلح اتحادیه در کردستان) بر عهده گرفت. او قبل از طرح قیام آمل مسئولیت شاخه کردستان اتحادیه را بر عهده داشت. مراد نقش تعیین کننده ای در تدارک قیام سربداران داشت. او یک روز پس از شکست قیام در شهر آمل توسط دشمن دستگیر و شناسائی شد. مراد در تابستان سال ۶۱ زیر شکنجه جان باخت.

رفیق پیروت محمدی (کاک اسماعیل) اهل مهاباد زمان قیام آمل ۲۷ ساله بود. او فرمانده نظامی سربداران بود. رفیق اسماعیل از رهبران

«گروه مبارزه برای آزادی طبقه کارگر» بود که در سال ۵۷ با اتحادیه وحدت کرد. اسماعیل جزو معدود کمونیستهای انقلابی کرد بود که از همان ابتدا دید سراسری داشت و برای رهبری کل طبقه کارگر ایران مبارزه می‌کرد. رفیق اسماعیل قبل از انقلاب مدتی در اصفهان در بین کارگران ذوب آهن به فعالیت مشغول شد. سپس به کارخانه تراکتور سازی تبریز رفت. پس از انقلاب ۵۷ در جنگهای دهقانی کردستان شرکت کرد در جریان جنگ گرفتو اسیر فئودالهای محلی شد و برای اعدام به خلخالی جلاد تحویل داده شد. اما با هشیاری خود و با اوجگیری جنبش کردستان آزاد شد. او فرمانده نظامی «تشکیلات پیشمرگه زحمتکشان» بود و در جریان جنگهای سنندج، کامیاران، بانه و بوکان آبدیده شد. مدتی مسئولیت ستاد نظامی اتحادیه در آبادان را بر عهده داشت. اسماعیل در روز ۶ بهمن ۶۰ در آمل در جریان درگیری مسلحانه جان باخت.

سئوال: حال بپردازیم به درکی که آن دوره از پیشبرد مبارزه مسلحانه داشتیم؟

جواب: متاسفانه در ابتدا بخش زیادی از انرژی سیاسی رهبری صرف مقابله با نظرات راست و منفعلانه اقلیت شد. این امر خود مانعی بود که بر سر طرح و نقشه قیام و درک از مبارزه مسلحانه و استراتژی نظامی، تمرکز داده شود. البته تمامی رفقای اکثریت بر سر این مسئله متحد بودند که باید به هر شکلی که شده جرقه مبارزه مسلحانه زده شود و قدرت رژیم به مصاف طلبیده شود و موضوع کسب قدرت سیاسی در سراسر کشور طرح شود. در مورد شکل و نقشه آغاز مبارزه مسلحانه ایده ها و گرایشات مختلف موجود بود. می توان گفت که با دو گرایش اصلی روبرو بودیم و برخی ایده های دیگر که در چارچوبه همین دو گرایش می گنجید.

یک گرایش این بود که ما با قیام در شهر و آزاد کردن آمل، امکان پیوستن مردم به خودمان را فراهم می کنیم و ارتشی را سازمان می دهیم و شروع به پیشروی به سمت شهرهای دیگر شمال می کنیم. خود این حرکت موجب جنب و جوشی در سراسر کشور می شود و احتمالا نیروهائی چون مجاهدین هم در دیگر شهرها کارهائی می کنند و حکومت طی این پروسه سرنگون می شود.

گرایش دیگر بصورت پیشبرد جنگ پارتیزانی درازمدت تر در منطقه آمل طرح می شد. اینکه در ابتدا هدفهای نظامی کوچک مانند گرفتن پاسگاهها در اطراف جنگل را آماج قرار می دهیم و سپس با پیشبرد عملیات پارتیزانی مداوم در شهر آمل شرایط را بر گسترش خود فراهم کرده و سپس به آزاد سازی آمل و شهرهای دیگر می پردازیم. گرایش دوم تا حدودی تجربه کردستان را مدل قرار می داد.

می خواهم تاکید کنم که این ایده ها و گرایشات کاملا واضح و روشن نبودند و عملا طراحی نقشه نظامی به پس از انتقال و تمرکز نیرو به جنگل موکول شد. اما بطور کلی می توان گفت آنچه که بر ما غالب بود استراتژی قیام شهری و پیروزی بالنسبه سریع بود. ارزیابی کلی مان این بود که رژیم شانس زیادی برای ماندن بویژه پس از زدن جرقه مبارزه مسلحانه نخواهد داشت.

در همینجا اینرا هم بگویم که علیرغم ایده ها و گرایشات مختلف، ما با خط و روشی که آنزمان سازمان مجاهدین در زمینه مبارزه مسلحانه پیش می برد کاملا مخالف بودیم.

سئوال: دلایل مخالفت با روشهای جنگی مجاهدین چه بود؟

جواب: ما بطور همه جانبه و جدی با روشهای جنگی و کلا عملیاتهای پراکنده مجاهدین مخالف بودیم. آنها را جنگ نمی دانستیم. آنها یک سری عملیات با هدف ایذای دشمن بودند نه نابود کردن قدرت نظامی آن. این عملیات پراکنده بر پایه هیچ نقشه جنگی مشخص و رشد یابنده ای استوار نبود. مهمتر از همه اشکال اصلی آن روشها این بود که امکانی برای پیوستن مردم به مبارزه مسلحانه را فراهم نمی آورد. یعنی جبهه ای بوجود نمی آورد که مردم بتوانند بدان بپیوندند. روشهای مجاهدین حتی امکان اینرا فراهم نمی آورد که پایه وسیع و گسترده خودشان که آنزمان شامل دهها هزار جوان انقلابی جان بر کف بود را جلب کند. این روشهای جنگی همانزمان در یکی از سرمقاله های نشریه «حقیقت» در سال ۶۰ نقد شد. اما مسئله صرفا محدود به روش جنگی نبود بلکه این روش جنگی برخاسته از یک سیاست معین بود. مجاهدین واقعا نمی خواستند دولت ارتجاعی با کل دم و دستگاهش را نابود کنند. آنها فقط می خواستند تغییراتی در حکومت صورت گیرد. به همین خاطر عملیاتهای شان جنبه ایذائی داشت نه نابود کننده. برای آنها مبارزه مسلحانه اهرم فشاری بود برای وارد شدن در حکومت و پیشبرد بند و بستهای سیاسی شان در بالا. مجاهدین در اوج نفوذ و قدرتشان دنبال کسب مشروعیت از قدرتهای امپریالیستی بودند. آنها چشم شان به بالا بود. آنجائی هم که به توده ها اتکاء می کردند برای پیشبرد این سیاست بود. بی جهت نبود که در تابستان سال ۶۰ بخش زیادی از انرژی این سازمان به بهای ول کردن هزاران نعال جوان انقلابی مصروف پرواز تاریخی شان به فرانسه شد. و یا بعدها در روشهای جنگی بیحاصل با تلفات بالا به هرز برده شد. خط سیاسی و نظامی شان انعکاسی از این مسئله بود که آنها تمایلی به استفاده از طیف انقلابی گسترده و سازمان یافته برای درگیری قاطعانه با ارتجاع اسلامی نداشتند. روحیه همگی ما این بود که نمی توان روی عملیاتهای مجاهدین حسابی باز کرد.



رفیق رسول محمدی (کاک محمد) از اعضای رهبری سربداران؛ از فرماندهان اصلی نظامی، از فعالین اصلی «گروه مبارزه برای آزادی طبقه کارگر» از مسئولین اصلی نظامی «تشکیلات پیشمرگه زحمتکشان» در شهرهای بوکان و سقز. کاک محمد بخاطر تلاشهایش در متشکل کردن دهقانان منطقه، از نفوذ و محبوبیت وسیعی برخوردار بود. او در سال ۵۹ مدتی در بین کارگران شهرک صنعتی البرز در شهر قزوین فعالیت کرد. کاک محمد نقش تعیین کننده ای در هدایت مبارزه مسلحانه سربداران در جنگل و شهر داشت. در جنگل مسئولیت نظامی کمپ بالا و سپس گروه بهنام را بر عهده داشت. محمد تلاش زیادی برای سازمان دادن عقب نشینی منظم قوای سربداران در آمل نمود و جانش را بر سر اینکار گذاشت.

عملا در آن اوضاع دو راه حل در جبهه مخالفت انقلابی با رژیم شکل گرفت. یکی راه حل مجاهدین دیگری راه حل ما. دو راه حل با اهداف سیاسی مختلف. یکی خواهان «جمهوری دمکراتیک اسلامی» با جلب حمایت قدرتهای امپریالیستی بود دیگری خواهان نابودی کل قدرت سیاسی موجود با اتکاء به توده ها و از پائین بود.

سئوال: چرا به کردستان نرفتید بهر حال آنجا نیز جنگی جاری بود؟

جواب: درست است در کردستان یک جنگ عادلانه در جریان بود که اهمیت زیادی در بی ثباتی نگهداشتن رژیم داشت. متاسفانه بخاطر خط غالب بر آن جنبش و اشتباهاتی که جنبش کمونیستی ایران کرده بود، جنگ در کردستان از نظر اهداف سیاسی و نظامی بسیار محدود شد. اشتباهات اتحادیه در مقطع جنگ ایران و عراق که با تعطیل کردن فعالیت نظامی «تشکیلات پیشمرگه زحمتکشان» همراه بود، بی تاثیر در

شکل گیری این روند منفی نبود. در هر صورت ما در مقطع سال ۶۰ اینگونه فکر می کردیم که شروع مبارزه مسلحانه از جانب ما در کردستان آن تاثیر سیاسی سراسری که شروع مبارزه مسلحانه در نقطه ای دیگر خواهد داشت را ندارد. بعلاوه، حتی از زاویه تقویت جنبش انقلابی خلق کرد و تنها نگذاشتنش هم مهم بود که جای دیگری جنگ شروع شود. یادم می آید که رفیق سیامک زعیم در جنگل در بحثهایش می گفت پس از اینکه ما در شمال پایه گرفتیم باید در فکر بازگشائی جبهه ای در کرمانشاه با توجه به نفوذ تشکیلات ما در آن خطه هم باشیم.

سئوال: برگردیم به بحث در مورد تدارکات عملی طرح و چگونگی پیشرفت آن. چطوری جلو رفتید؟ سلاحها را چگونه تهیه کردید؟

جواب: همانطور که گفتم تدارک اولیه شامل انتقال اسلحه و تجهیزات، شناسائی های اولیه و انتقال نیرو بود. ما از چند منبع سلاحهای خود را تامین کردیم. بخشی از اسلحه ها و مهمات و نارنجک را رفقای ما در جریان قیام ۲۲ بهمن در تهران و یا گوشه و کنار کشور مستقیما به دست آورده بودند و یا به اتکاء به توده ها بعدها جمع آوری شده بود. برخی سلاحها و مواد انفجاری محدود هم از قبل طبق رهنمود کلی سازمان توسط هر منطقه ای تهیه شده بود. اما بخش اصلی سلاحها از کردستان و جنوب به تهران منتقل شد. سلاحهای نیمه سنگین چون آر پی جی ۷ عمدتا از جبهه های جنگ جنوب گرد آوری شده بود. جنگ ایران و عراق جنگ طبقه ما نبود و شرکت بخشی از نیروهای ما در آن جنگ هیچ منفعتی برای طبقه ما نداشت. اما تنها فایده ای که به ما رساند تهیه این قبیل سلاحها بود. این سلاحها و تجهیزات نظامی نخست به تهران در خانه ای در شرق تهران منتقل شدند بعدا به آمل.
رفقای رهبری بویژه رفقائی چون ریاحی، اسماعیل و مراد شخصا و مستقیما در هدایت و اجرای این انتقالات شرکت داشتند. این سلاحها با ابتکارات مختلف و پوششهای مختلف به تهران منتقل شدند. حتی در یک مورد برخی از سلاحها توسط رفقائی چون سهیل سهیلی (یوسف گرجی) از جبهه جنگ آبادان با هلی کوپتر به اهواز منتقل شد. در بسیاری از این نقل و انتقالات و تهیه جاسازی مناسب و پوشش درست کردن، بسیاری از خانواده های رفقا که اکثرا از کارگران شرکت نفت و کارگران پروژه ای جنوب بودند درگیر بودند.
بدین طریق مجموعا حدود ۶۰ الی ۷۰ اسلحه از انواع مختلف با مقداری زیادی مواد منفجره و مهمات گرد آوری شد. این سلاحها در تهران پس از گریسکاری در دبه های بزرگ جاسازی می شدند و زیر آجرها در یک کمپرسی که متعلق به رفیق ابراهیم جوانبخت (نادر) بود با همراهی رفقائی چون مراد به شمال منتقل می شدند. معمولا کمپرسی شبانه به سمت آمل براه می افتاد و با روشن شدن هوا به خانه ای واقع در حاشیه آمل می رسید. و بار آجر و اسلحه ها را خالی می کرد. در سری اول اسلحه ها در اوایل مرداد ماه مستقیما به آمل منتقل شدند. این مسئله ربط داشت به طرح اولیه ما. سری های بعد در شهریور ماه مستقیما به جنگل منتقل شدند. در آمل توسط چند تن از رفقای محلی از شب تا صبح گودالهای عمیق حفر می شد و با رسیدن کامیون، سریعا دبه ها در این گودالها گذاشته می شد و در عرض دو ساعت خانه به وضعیت قبلی بر می گشت. اینجا اینرا بگویم که در آنزمان رژیم علیرغم بگیر و به بندهائی که آغاز کرده بود، هنوز محکم نبود. برخی از اینکارها بصورت نسبتا آشکار انجام میشد. فی المثل رفقای محلی تعریف می کردند که آن خانه درست روبروی پلیس راه آمل بود و خالی کردن دبه ها از کامیون براحتی قابل مشاهده بود.

سئوال: شناسائی های اولیه چگونه پیش رفت؟

جواب: هم زمان با انتقال اسلحه، کار شناسائی ما هم به پیش رفت. این کار شامل دو بخش بود. بخش اول شامل شناسائی از مقرات نظامی دشمن در شهر که عمدتا توسط رفقای زن تشکیلات اتحادیه در آمل به پیش رفت. کروکی مقرات دشمن و کوچه پس کوچه های منتهی به آنها و نقشه نسبتا دقیق شهر تهیه شد. بخش دیگر، شناسائی از جنگل و انتخاب محل مناسب برای استقرار قوا بود. دو سفر چند روزه شناسائی از جنگلهای اطراف آمل تحت رهبری رفیق مراد همراه با برخی رفقای محلی سازمان داده شد. رفیق مراد تجارب انقلابی خود در کردستان را بخوبی بکار گرفت و نقاط مناسبی را برای انتقال سری های بعدی اسلحه و استقرار قوا تعیین کرد. جاده جنگلی روستای «رزکه» برای انتقال و انبار کردن سلاحها و منطقه «منگلوم» که پشت روستای «عالی کیا سلطون» واقع شده بود برای استقرار اولیه قوا و زدن کمپ ها انتخاب شد. علت انتخاب منطقه «منگلوم» نزدیکی و تسلطش بر جاده های اطراف بود. مثلا چند جاده جنگلی «اسکر محله - معدن سنگ درکا» و جاده امامزاده عبدالله و جاده دکلهای برق و جاده ای که از روستای «رزکه» به اعماق جنگل بسمت یک معدن ذغال سنگ کشیده شده بود. «منگلوم» منطقه جنگلی انبوهی بود و از نظر نظامی از موقعیت سوق الجیشی نسبتا مناسبی برخوردار بود. نزدیکی به جاده ها هم مطرح بود که برای پیشبرد کارهای تداركاتی گسترده مان بسیار ضروری بود.



رفیق فرح خرم نژاد به هنگام قیام آمل ۲۰ سال داشت. از یک خانواده کارگری در آبادان برخاسته بود. عضو کمیته زنان تشکیلات اتحادیه در آبادان، عضو هسته رهبری سازمان دانشجوئی و دانش آموزی «استاد» و مسئول چند هسته تبلیغ و ترویج کمونیستی در بین نوجوانان شهر بود. او به عنوان عضو گروه پزشکی و پرستاری به جنگل رفت؛ اما در انجام وظایف گوناگون همیشه پیشقدم بود. فرح بحث و مبارزه مشخصی را بر سر ضرورت مبرم هرگونه وظیفه انقلابی به زنان سربدار در میان رفقا دامن زد. در روزهای سخت محاصره اقتصادی، فرح داوطلب شرکت در تیم تهیه آذوقه از دل راه های صعب العبور و پر برف شد. در قیام پنجم بهمن، فرح مسئولیت نگهداری از رفقای زخمی را در خانه ای در شهر بعهده داشت. هفتم بهمن، او و چند تن از یارانش به اسارت مزدوران رژیم درآمدند. روز بعد در استادیوم آمل، فرح با شعار زنده باد آزادی، دوشادوش دیگر رفقای اسیر، در برابر جوخه اعدام قرار گرفت و قهرمانانه جان باخت.

سئوال: دیگر کارهای تداركاتی و انتقال نیرو چگونه صورت گرفت؟

جواب: بجز انتقال سلاح ها، انتقال بقیه تدارکات همزمان با انتقال نیروها انجام شد. چرا که انتقال حجم نسبتا عظیم مواد غذائی، دارو، چادر و دیگر تجهیزات نظامی بدون اتکاء به نیروی کلیه رفقا امکان ناپذیر بود. اواسط شهریور ماه برخی رفقای دیگر منجمله تیمی از رفقای جنوب برای انتقال باقیمانده سلاحها به رفقای محلی کمک کردند. رفقای جنوب مرکب بودند از بهرام خرمشهر و کمال اهواز که هر دو عرب بود؛ رفیق حجت محمدپور که از کارگران مبارز اهواز بود؛ رفیق حمید راج پوت که پدرش پاکستانی بود. از ۲۸ شهریور تا ۱۰ مهر ماه انتقال نیرو بطور فشرده انجام گرفت. رفیق سیامک زعیم جزو اولین دسته هائی بود که به جنگل منتقل شد. رفقا اسماعیل و ریاحی پس از پایان انتقال کلیه رفقا، به جنگل آمدند. بسیاری از رفقا در تیم های از قبل سازماندهی شده از نقاط مختلف ایران به تهران می آمدند و از تهران در دسته های ۵، ۶ نفره بطور علنی با ماشینهای سواری یا مینی بوس های کرایه ای بسمت آمل راه می افتادند و نزدیکی های آمل، کناره جنگل، پیاده می شدند و در نقاط از قبل تعیین شده مانند پارک جنگلی یا کافه های کنار جاده منتظر راهنماهای محلی می شدند. بهر یک از رفقا لیستی از وسایل اولیه شخصی مانند کوله پشتی، کیسه خواب، کفش مناسب و غیره داده شده بود که تهیه کنند. یوسف گرجی



جمعی از رفقای سربدار ــ پاییز ۱۳۶۰

با چمدان سر قرار آمد و شب تا صبح با چمدان در جنگل راهپیمائی کرد تا به دیگر رفقا رسید. رفیق دیگری با لباس تابستانی آمده بود و دیگری با کفش کتانی! خلاصه نزدیک به ۸۰ نفر بدین طریق به جنگل منتقل شدند. به محض اینکه دسته های اول به جنگل رسیدند رفقا سراغ گودالهائی که اسلحه ها در آن جاسازی شده بود رفتند، اسلحه ها را پاک کردند و سریعا مسلح شدند. کارهای تدارکاتی، فشرده و عظیم و پر مخاطره بود. بدون اغراق نزدیک به چند ده تن بار می بایست جابجا می شد. از مهمات و تجهیزات نظامی تا چندین تن مواد غذائی شامل آرد و برنج و حبوبات و کنسرو، تا چادر برای درست کردن کمپها تا برزنت و کوله پشتی و کیسه خواب و دارو غیره. کلیه رفقا با عزم و اراده و با روحیه ای بالا و خستگی ناپذیر کلیه این نقل و انتقالات را در مهرماه انجام دادند. رفقا شبانه روز و به سرعت در رفت و آمد بودند و در جاده ها و کوره راههای جنگلی بار حمل می کردند. روزانه جمعا هر رفیق لااقل ۱۰۰ تا ۱۵۰ کیلو بار حمل می کرد. هر رفیق تلاش می کرد شانه به زیر بارهای سنگین تر بگذارد و کمتر بخوابد و در راهپیمائی های شبانه شرکت کند. خواب کلیه رفقا به چند ساعت در شبانه روز محدود می شد و برخی رفقا شبهای متوالی نمی خوابیدند و شبانه روز در حال حرکت و جنب و جوش بودند. این طرح انقلابی انرژی سازمان را در کلیه سطوح رها کرد. این انرژی، انجام هر غیر ممکنی را برای ما ممکن می ساخت.

سئوال: با توجه به جو سرکوب شدیدی که توسط رژیم حاکم شده بود چطور حین انجام این کارها ضربه نخوردیم؟

جواب: تجربیات آغاز مبارزه مسلحانه انقلابی نشان می دهد که ضربه نخوردن در اول کار خیلی مهم است. چرا که می تواند موجب وقفه در شروع مبارزه مسلحانه شود و حتی بکلی آنرا منتفی کند. هر چند که در چنین مبارزات پر ریسک همواره تصادف هم می تواند نقش معین ایفاء کند. اما آنچه که موجب موفقیت اولیه ما شد ضعف و بی پایگی مفرط رژیم در آندوره بود. آنزمان رژیم تمام هم و غمش را صرف حفظ و محکم کردن تهران و دیگر شهرهای بزرگ کرد. هنوز رژیم قدرت کنترل امنیتی همه جانبه شهرهای کوچک را نداشت علیرغم آنکه در کلیه شهرستانها دستگیری و اعدام کمونیستها و انقلابیون را آغاز کرده بود. هنوز رژیم قادر به کنترل راهها بویژه راههای درجه دوم و فرعی نبود. دعواها و تصفیه های درونی و بطور کلی بحران حکومتی هنوز ادامه داشت. وقایعی مثل هفتم تیر و کشتن چمران و انداختن هواپیمای حامل برخی فرماندهان ارتش بیان این بحران ادامه دار حکومتی بود. معمولا زمانی که درگیریهای درون رژیم حاد می شود فرصتهای خوبی برای آغاز مبارزه مسلحانه فراهم می شود. شانس ما این بود که داشتیم از این فرصت استفاده می کردیم.

علیرغم سخت تر شدن شرایط حتی برخی کارهای ما بصورت نیمه علنی جلو می رفت. تقریبا اکثریت اهالی روستاهای اطراف متوجه تحرکات ما شده بودند. بسیاری از گالشهای جنگل (چوپانهائی که در جنگل زندگی می کنند و از گله های گاو نگهداری می کنند) رفقای ما را با اسلحه دیده بودند و یکی از گالشها انبار اسلحه ما را که در اثر باران خاک روی آن شسته شده بود، دیده بود. برخی عناصر محلی دشمن که در کل تعدادشان بسیار محدود بود، بوهائی برده بودند اما کاری از دستشان ساخته نبود. یا رفیق مان حشمت اسدی بعد از اینکه نیروها به جنگل منتقل شدند دو سری اسلحه ای که قبلا به شهر برده شده بود را پشت وانتی انداخت و یک گونی رویش انداخت و از جلوی پاسگاههای کنترل رژیم گذشت و آنها را به جنگل آورد. همه اینها نشانه ضعفهای آشکار و تاکتیکی رژیم بود که درآن شرایط بطور روزمره قابل استفاده بودند.

اما این تمام مسئله نبود. وجود یک نیروی انقلابی سازمانیافته که افرادش مهارت و قابلیت زیادی در جریان مبارزات انقلابی آن دوره کسب کرده بودند نقش کلیدی در استفاده صحیح از این فرصتها داشت. بخت، یار فکر تدارک دیده است. این امر در مورد ما هم صدق می کرد. درایت و هشیاری رفقای ما همراه با جرئت و جسارت فوق العاده شان و تجارب انقلابی متنوعشان و آشنائی شان از محیط، توده ها و نیروهای دشمن در این زمینه بسیار مهم بود.

بطور نمونه می توان روی رفیق مراد انگشت گذاشت که بار اصلی مسئولیت کارهای تدارکاتی را بر عهده داشت. خصوصیات انقلابی این رفیق، درایت و هشیاریش، دقت و پشتکارش، نظم و انضباط بالایش، توانائیش در اتکاء به توده ها و سنتز نظرات صحیح دیگران، نقش مهمی در هدایت صحیح کارهای تدارکاتی پر مخاطره سربداران داشت. رفیق مراد تقریبا هیچگاه قرارهای کنار جاده را که بعضا به هفته ای سه بار می رسید از دست نداد. او نظم و دیسیپلین پرولتری را از کارگران شرکت نفت جنوب به ارث برد و بسیاری از قابلیتهایش در رهبری کارهای تدارکاتی را در جریان مبارزه در میان خلق کرد و در «ت(تشکیلات پیشمرگه زحمتکشان» کسب کرده بود. او بارها برای تامین مالی تشکیلات پیشمرگه زحمتکشان عملیات مصادره در نقاط مختلف ایران را سازمان داده بود. رفیق مراد حتی زمانی که درگیر کاری می شد که همه چیزش ناشناخته بود و در ابتدا ترسناک به نظر می آمد، قادر بود روحیه خونسردی و نشاطش را حفظ کند و در آبهای ناشناخته شنا کند و قوانینش را فرموله کند و راه حل برای شرایط بظاهر بی راه حل ارائه دهد. وجود چنین کادرها و رهبرانی در ضربه نخوردن ما در آن مرحله بسیار تعیین کننده بود.

سئوال: ترکیب نیروها از زاویه ملیتی، پیر و جوان و زن و مرد و سابقه مبارزاتی چگونه بود؟

جواب: ترکیب سربداران در چارچوبه ایران بعنوان یک کشور چند ملیتی، یک ترکیب داغ انترناسیونالیستی بود. ترکیب نیروهای ما انعکاسی از ترکیب چند ملیتی طبقه کارگر ایران بود. سربداران خصوصیات انقلابی هر بخش از پرولترهای ایران را نمایندگی می کرد. خصوصیاتی که برای سازماندهی انقلاب به هر یک از آنها نیاز است. در سربداران متانت، دور اندیشی و دیسیپلین پرولترهای خوزستانی، رزمندگی، رشادت و جنگاوری پرولترهای کرد، خشم و قاطعیت پرولترهای آذری، استقامت پرولترهای عرب، بی صبری انقلابی پرولترهای شمالی و سرسختی پرولترهای لر و بلوچ یکجا گردآوری شده بود. وجود رفقای کرد یک نقطه قوت مهم بود. من بعدا عکس العمل مردم آمل نسبت به حضور رفقای کرد را بیشتر توضیح خواهم داد. تقریبا ۶۰ درصد از نیروهای سربداران خوزستانی و کرد بودند.

متاسفانه تا زمان قیام آمل رفقای زن بجز رفقای گروه پزشکی بعنوان نیروی جنگنده در سربداران حضور نداشتند. در واقع سربداران خود را از پتانسیل انقلابی مضاعفی که بطور بالفعل در سازمان موجود بود، محروم کرده بود. این نقصان پس از آمل تا حدودی بر طرف شد و برخی رفقای زن به نیروهای ما در جنگل پیوستند.

اکثریت رفقا زیر ۲۵ سال بودند و بقیه بالای سی سال و برخی مسن تر. سربداران ترکیبی بود از مبارزان قدیمی تر، یعنی کمونیستهائی که از سالهای ۴۰ و اوائل ۵۰ فعال بودند با مبارزان جوانی که طی پروسه انقلاب به صحنه آمدند و در صحنه های مختلف مبارزاتی رشد و تکامل یافتند. رفقائی که در مبارزات دانشجوئی کنفدراسیون احیاء در خارج از کشور پرورش یافته بودند و مشتاقانه به استقبال مبارزات انقلابی مردم شتافتند. تا رفقائی چون حسین ریاحی و حسین عطائی (محمد تی ان تی مسئول انفجارات سازمان) که در اردوگاههای فلسطینی آموزش دیده بودند تا رفقائی چون کاک محمد و کاک اسماعیل، کاک قادر انباری و دیگر رفقای کرد که در جنگهای کردستان آبدیده شده بودند و برخی شان زخمهای آن جنگ را بر تن خویش داشتند تا رفقای تهران و جنوب که در مبارزات کارگری، دانش آموزی و دانشجوئی پرورش یافته و در جبهه های جنگ جنوب، جنگیدن را فراگرفته بودند. کلیه رفقا حاصل و دستاورد یک دوره از مبارزات حاد طبقاتی بودند. از جوان ترین رفقا یعنی تورج ملایری (علی ریزه) بگوئیم که با وجود ۱۷ سال سن، بارها حین کارهای تبلیغی سازمان با کمیته چی ها محل درگیری داشت و دستگیر شده بود تا رفیق مجتبی سلیمانی (سهراب) که از کرمانشاه برای مقابله با حملات حزب اللهی ها به خوابگاههای دانشجوئی تهران به یاری دانشجویان می آمد و حزب اللهی ها را گوشمالی می داد. تا رفقائی چون احمد سینا که بارها حق چماقداران حزب الله را کف دستشان گذاشته بود و نقش مهمی در به آتش کشیدن چادر وحدت حزب الله در جلوی دانشگاه تهران در جریان مبارزه ۱۴ اسفند ۱۳۵۹ داشت. این بود ترکیب انقلابی ما. در واقع مبارزه مسلحانه انقلابی بدون وجود چنین انسانهای آگاه و مبارزی غیر ممکن است. چرا که در جنگ انقلابی برخلاف جنگهای ارتجاعی این انسان است که تعیین کننده است نه سلاح و تجهیزات.



رفیق بهناد کوکوشویلی، بنیانگذار گروه دانش آموزی صمد در دبیرستان البرز، عضو مرکزیت سازمان دانشجوئی و دانش آموزی استاده و بعدها عضو کمیته تبلیغات اتحادیه کمونیستها در تهران بود. زمستان ۱۳۵۸ برای آموزش نظامی به کردستان رفت. چند ماه بعد به ستاد نظامی اتحادیه در آبادان پیوست. در آنجا بود که به هنگام تلاش برای نجات رفقای زخمی از تیررس دشمن، از خود گذشتگی و شجاعت بینظیری از خود نشان داد. بهناد خصوصیاتی چون قاطعیت انقلابی، بیباکی و فداکاری پر شور و خونسردی آگاهانه را در خود جمع داشت. روز شش بهمن ۱۳۶۰ به هنگام عقب نشینی، وقتی بهناد یکی از رفقا را که به شدت زخمی شده بود در تیررس دشمن دید، تصمیم گرفت او را از خطر نجات دهد اما خود نیز هدف گلوله قرار گرفت و در سن ۲۱ سالگی جان باخت.

سئوال: برگردیم به جنگل؛ کجاها کمپ زدید، چگونه نیروها سازماندهی شدند و چگونه آموزش نظامی پیش برده شد و مشکلات زندگی در جنگل چگونه حل شد؟

جواب: از مشکلات زندگی در جنگل شروع کنم. در واقع می توان گفت که این قبیل مشکلات هیچگاه حل نشد بلکه توانستیم بدانها خو کنیم و خودمان را با محیط تطبیق دهیم. اوائل تقریبا بجز برخی رفقای محلی، مائی که هیچ آشنائی با محیط نداشتیم به محض چند ده متر دور شدن از محلهای استقرار، راهها را گم می کردیم و مدتی طول می کشید تا رفقا را پیدا کنیم. اما این مسئله خیلی زود حل شد و تقریبا آن منطقه به سرزمین خودی ما بدل شد. این امتیاز در درگیری ۲۲ آبان بسیار به نفع ما عمل کرد. در این زمینه رفقای کرد و رفقای روستائی و رفقائی که کلا آشنائی به کوه و جنگل و روستا داشتند جهت یابی شان بسیار خوب بود و زودتر از بقیه راهها را یاد می گرفتند. فی المثل رفیق عبدالله میرآویسی (عبسه) که از اهالی روستاهای اطراف سنندج و رابط تشکیلات شهر با پیشمرگه ها در سنندج بود و در آذر ماه به جنگل آمد، فردای همانروز راهنمای یک گروه شد و مسیری را که شبانه آمده بود بازگشت.

عادت کردن به طبیعت سخت جنگل هم آسان نبود. رطوبت بالا، بارندگیهسای زیاد و راههای پر از گل و شل و حشرات موذی عرصه را بر ما تنگ می کردند اما خیلی زود بر آنها فائق آمدیم. خیلی سریع به گرسنگی، بیخوابی، خستگی مفرط و راهپیمائی های مدام و طولانی و شبانه عادت کردیم. کلا این قبیل مشکلات در مقابل عزم و اراده انقلابی مان زود رنگ باخت.

با همت و تلاش کلیه رفقا، سه کمپ در منطقه جنگلی «منگلوم» بفاصله ۱۰ الی ۱۵ دقیقه زده شد. این منطقه بشکل یک کاسه بیضی شکل بود. یک کمپ در بالای کاسه در راس یک یال زده شد که به کمپ بالا مشهور بود و دیگری در مرکز کاسه که آنرا کمپ وسط می گفتیم و دیگری در پائین کاسه و کنار یک دره که آنرا کمپ پائین نامگذاری کرده بودیم. رفقا در ۹ گروه تقریبا ۹ نفره سازماندهی شدند و در هر کمپ سه گروه مستقر شدند. تقریبا هر یک از اعضای رهبری سازمان مسئولیت کلی این کمپها را برعهده گرفتند. مسئولیت کمپ بالا با رفیق ریاحی بود و مسئولیت کمپ وسط با رفیق اسماعیل و مسئولیت کمپ پائین با رفیق مراد. هر کمپ مسئول نظامی و مسئول تدارکاتی مشخص داشت. و هر گروه نیز دارای یک مسئول نظامی، معاون نظامی و مسئول تدارکات بود.

اوائل بویژه در مهر ماه وظیفه اصلی گروهها کمک به پیشبرد امور تدارکاتی بود. از حمل و نقل بارها گرفته تا دوختن جا خشابی ها، از کندن زاغه مهمات تا آماده کردن شرایط اولیه زندگی در کمپها و غیره.

روز با ورزش صبحگاهی و خواندن سرود انترناسیونال شروع می شد و تا شب کارهای مختلف مربوط به تدارکات صورت می گرفت و اکثر شبها رفقای هر کمپ بجز رفقائی که به ماموریتهای شبانه می رفتند، دور آتش حلقه می زدند، شب را با اجرای برنامه های هنری و سرود خوانی های جمعی به پایان می رساندند. در این زمینه کمپ پائین پیشتاز بود.

در همین دوره آموزش نظامی رفقا هم شروع شد. این آموزش شامل کار با سلاحهای گوناگون، کار با انفجارات، تهیه سه راهی و دیگهای انفجاری و تمرین برخی مانورهای اولیه نظامی بود. امری که زیاد طول نکشید چرا که بسیاری از رفقا بویژه رفقای کرد و جنوب چندان نیازی بدان نداشتند.

یکی دیگر از کارهای مهمی که در ایندوره صورت گرفت، آشنائی مسئولین بویژه کلیه مسئولین و معاونین نظامی با شهر بود. بار اصلی اینکار بر عهده رفقای تشکیلات شهر بویژه رفقای زن بود. آنها آخر شب یا صبح زود به کنار جنگل می آمدند و برخی رفقا را به شهر می بردند. آن رفقا یک روز تمام با راهنمائی رفقای محلی با شهر آشنا می شدند و مقرهای دشمن را از نزدیک مشاهده می کردند و غروب به جنگل باز می گشتند. چند بار رفیق مراد سوار ترک دوچرخه رفیق رحمت چمن سرا شد و به جنگل آمد.

در اینجا لازم است روی یک خصوصیت انقلابی مهم کاک اسماعیل در زمینه سازماندهی نیروها انگشت بگذارم. رفیق اسماعیل توانائی خوبی در تشخیص قابلیتهای افراد تحت مسئولیت خود داشت. اینکه هر کس برای چه کاری مناسب است و اینکه چه ترکیبی از رفقا و قابلیتهای

گوناگون برای پیشبرد یک وظیفه مشخص بهتر است. این مسئله از تجارب انقلابیش و از پیوند فشرده با رفقای تحت مسئولیتش ناشی می شد. او تقریبا اکثریت رفقای کرد و جنوب را از نزدیک می شناخت و می دانست هر کدام از چه پتانسیلی برخوردارند، حتی اگر تجربه انجام یک کار مشخص را نداشته باشند. فی المثل او رفیق بهروز غفوری (محمود دکتر) را بعنوان معاون یک گروه نظامی انتخاب کرد. زمانیکه بهروز به او گفت من که تجربه نظامی ندارم گفت تو در آبادان هنگامی که پاسداران به خانه ات ریختند، نهراسیدی، توانستی از دستشان در بروی و مرعوب تیراندازیهای آنان نشدی. تو جسارت لازمه را داری و این برای گرفتن مسئولیت نظامی کافیست.

سئوال: آیا در آن دوره با نیروهای سیاسی دیگر برای جلب همکاری تماسی گرفته شد؟ چقدر جوانان انقلابی با حرکت ما همراهی کردند؟

جواب: تا آنجائی که من می دانم با بسیاری از گروههای سیاسی هم در سطح سراسری و هم در سطح محلی تماسهائی گرفته شد. مشکل اصلی این بود که بسیاری از گروهها بویژه گروههای چپ هنوز پیام سیاسی کودتای سال ٦٠ را در نیافته بودند و صرفا آنرا دعوای درونی ارتجاع ارزیابی می کردند و فکر می کردند این هم یک موج ارتجاعی است که مانند موجهای قبلی دیگر می آید و می رود.



رفیق حسین عطائی (محمد تی ان تی)، از اعضای برجسته و قدیمی اتحادیه کمونیستهای ایران، مسئول انفجارات سربداران از فعالین کنفدراسیون احیاء در شهر آخن آلمان در سالهای قبل از انقلاب. محمد مدتی برای آموزش نظامی به اردوگاههای فلسطینی در منطقه رفت. پس از انقلاب به کردستان رفت و مسئولیت انفجارات «تشکیلات پیشمرگه زحمتکشان» را بر عهده گرفت. او در سال ۵۹ با مطالعات گسترده بر مبنای تجاربش بمبی موسوم به بمب جیلو را ساخت. بمبی که از قدرت تخریبی بالا برخوردار بود و براحتی و بدون خطر، محلولش قابل حمل و نقل بود. جزوه «طرز کار با مواد منفجره» حاصل تحقیقات و تجربیاتش بود. رفیق عطائی مسئولیت انفجارات و آموزش نظامی رفقا در جنگل را بر عهده داشت. در صبح روز ششم بهمن، رفیق عطائی بی محابا به کمک رفقای محاصره شده و حمل پیکر رفیق جانباخته عبدالرحیم بیگله شتافت، اما خود در همان حلقه محاصره قرار گرفت و در ادامه درگیریها جان باخت.

رفقای «سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (اقلیت)» می گفتند ما خودمان برنامه داریم. رفقای «سازمان مارکسیستی ـ لنینیستی توفان» در منطقه برخی همکاریها با ما داشتند. برخی گرایشات درون «وحدت انقلابی» بویژه رفقای جنوب شان تمایل زیادی در پیوستن به این حرکت داشتند. رفقای «حزب کار» قول همکاری بیشتری دادند و بعدها یکی از رفقای شان بنام رضا سید حسینی را به جنگل فرستادند. این رفیق در روز ششم بهمن ماه در جریان محاصره بسیج در شهر آمل جان باخت. دو تن از مسئولین مجاهدین در شمال یکبار به کناره جنگل آمدند و رفیق ریاحی با آنان ملاقاتی داشت. آنان کماکان روی خط عملیات پراکنده بودند. درکشان از مبارزه مسلحانه بسیار محدود، تدریجی و ذره ذره بود. اینکه هر فرد باید یک دور سه راهی یاد بگیرد و با آن عملیات کند بعد کار با نارنجک را فرا بگیرد و بعد یوزی و بعد کلاش و غیره. که رفیق ریاحی به آنان گفت، رفقای ما یک هفته ای همه اینها را آموزش دیدند و یاد گرفتند.

اما تعدادی از جوانان انقلابی حدود ۱۵ نفر که تعلقات سازمانی معینی نیز داشتند بطور فردی به ما پیوستند. شش جوان چپ و مجاهد که در پی کتک کاری با حزب اللهی ها روستای «مرزنکلا» که کنار جنگل قرار داشت به جنگل پناه آورده بودند و با اولین تماسی که با آنان حاصل شد به ما پیوستند. در تابستان ٦٠ بسیاری از جوانان انقلابی تحت تعقیب بودند که به روستاهای ییلاقی اطراف آمل پناه برده بودند، تقریبا در هر روستائی چند جوان پنهان شده بود. متاسفانه با شروع فصل پائیز پراکنده شده بودند. طی سفری که رفقای محلی به یکی از روستاهای ییلاقی داشتند چند نفر از آنان به صفوف ما پیوستند که عمدتا از سازمان مجاهدین بودند. یکسری سمپاتهای مجاهدین و جوانان انقلابی منفرد نیز در ارتباطات مشخصی که با رفقای محلی داشتند به جنگل آمدند. یکی دو مورد از پیوستن کارگران مبارز و پر سابقه استان مازندران را نیز شاهد بودیم. رفیق مسعود حیدری از فعالین سازمان پیکار در آمل نیز درست روز درگیری ۱۸ آبان به ما پیوست. با پیوستن این نیروها تعداد ما به بالای صد نفر رسید. این رفقا در همان گروهبندیهای اولیه سازماندهی شدند.
متاسفانه امکانات تشکیلات شهر ما به خاطر لو رفتن اکثریت فعالینش محدود شده بود، بهمین دلیل قادر نبود از چنین پتانسیلهائی که وجود داشت استفاده کنیم.

سئوال: همازمان رفقای چریکهای فدائی خلق (ارتش رهائیبخش خلقهای ایران) به رهبری رفیق حرمتی پور نیز جنگ چریکی شان را در آن منطقه آغاز کرده بودند، آیا خبری از آنها داشتید؟

جواب: حرکت مسلحانه آن رفقا تقریبا همزمان با ما بود. آنها حتی قبل از تمرکز کامل نیروهای ما عملیاتی در رابطه با تخریب فرستنده رادیو تلویزیونی سوردار در منطقه جنگلی «نور» داشتند. متاسفانه ما اطلاعی از حرکت آنها نداشتیم. در جنگل برخی ردها از آنها دیدیم و چند بار برخی رفقا را برای پیدا کردنشان به اینور و آنور فرستادیم. ولی هیچگاه تماسی حاصل نشد. علت اصلیش هم این بود که آن رفقا تحرک بالائی داشته و جای ثابتی نداشتند.

سئوال: اگر می توانی قدری بیشتر در مورد روحیه نیروهای دشمن و همچنین روحیه نیروهای خودمان بگو؟

جواب: تا آن زمان دشمن توانست قدری خودش را جمع و جور کند و از این زاویه پیشبرد کارهای تدارکاتی ما با مشکلات بیشتری همراه شد. اما نیروهای دشمن هنوز روحیه باخته بودند و مثل موش می ترسیدند. با روحیه ترین شان رفسنجانی بود که طبق اظهارات خودش امیدی به فردا نداشت. یا طبق گزارش آن دوره یکی از رفقا، خامنه ای به یکی از جوانان نزدیک خود گفت ما ماندنی نیستیم شما بهتر است بروید درس بخوانید و فکری به حال خود بکنید و اصلا دنبال سیاست نباشید. روحیه باختگی و نا امیدی در میان پایه های رژیم در منطقه آمل هم کاملا مشاهده می‌شد. یکی از رفقا که در جبهه جنوب با یکی از فرماندهان سپاه آمل آشنائی داشت یکبار به دیدارش در شهر رفت. فرمانده سپاه از هراس و روحیه باختگی پاسداران برایش گفت که چطور ۳۰ پاسدار جرئت نداشتند سراغ مجاهدی بروند که یک حزب اللهی شرور را در حوالی بانک ملی آمل ترور کرده بود و در کوچه بن بستی سنگر گرفته بود، تا اینکه فرد مجاهد خودش را کشت. تازه سه ماهی از کودتای خرداد ٦٠ گذشته بود.
پایه های محدود رژیم در مناطق روستائی هم بکلی روحیه باخته بودند و در کل روستاهای اطراف ما رژیم فقط یک جاسوس فعال داشت. حتی نیروهای ژاندارمری مستقر در پاسگاهها که تحرکات ما را دیده بودند از طریق اهالی روستاهای اطراف پیغام می فرستادند که اینقدر علنی رفت وآمد نکنید و کار دست مان ندهید.
اما در مقابل، روحیه رفقای ما عالی، بی نظیر و تعرضی بود. روحیه جرئت مبارزه به خود دادن؛ سلاح به کف گرفتن برای کسب قدرت سیاسی. روحیه کمونیستی و روحیه خلق حماسه های تاریخی. رفیق

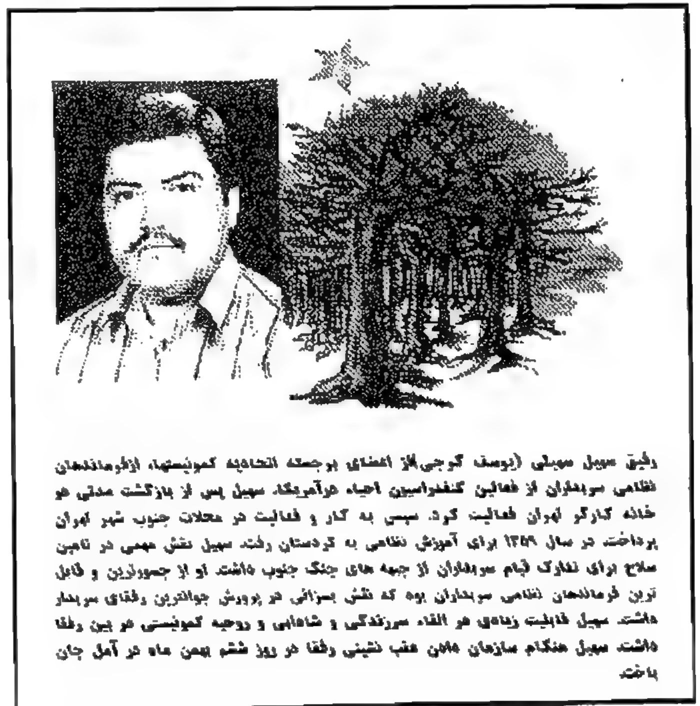
اسماعیل هر زمان که عکس جمعی گرفته می شد می گفت رفقا محکم بایستید برای ثبت در تاریخ است. هر یک از رفقا به رسالت تاریخی شان عمیقا باور داشتند و شادترین دوران زندگی خود را می گذراندند. آماده برای تحمل هر سختی، از جان گذشتگی و مرگ را به بازی گرفتن. سرشار از عشق به توده ها، لبریز از احساسات رفیقانه نسبت به یکدیگر و مالامال از شور انقلابی و مبارزه جوئی و سراپا خشم و کین نسبت به جنایاتی که دشمن انجام می داد. خشم و نفرت رفقا را پس از شنیدن اخبار اعدامهای پی درپی کمونیستها و انقلابیون، هیچ چیز جلو دار نبود. هر یک از ما آماده پاره کردن پیکر جمهوری اسلامی و تسویه حساب بی صبرانه، سریع و خونین با مزدورانش بودیم. آماده انجام هرگونه فداکاری برای هر وظیفه ای بردیم. کاک اسماعیل هر زمان که نیاز به بسیج نیرو برای انجام یک کار پیش بینی نشده داشت فقط اعلان می کرد نیازمند داوطلب است. خیلی مواقع فرصت نمی آوردیم داوطلبی خود را اعلام کنیم چرا که رفقا پیشدستی کرده بودند. آغاز مبارزه مسلحانه انقلابی بدون فداکاریهای حیرت آور غیر ممکن است، چیزی که ما در آن دوره اصلا کم نداشتیم. کلیه رفقا فقط منتظر روشن شدن طرح و نقشه نظامی و فرمان آغاز عملیات بودند.

سئوال: پس از استقرار نیروها، طرح و نقشه نظامی تان چه بود؟ چگونه طراحی شد و چه اقداماتی برای عملی کردن آن صورت گرفت؟

جواب: با تمرکز قوا، ستاد رهبری قیام با رفقائی چون رسول محمدی (کاک محمد) و فریدون خرم روز (میرزا یوسف) تکمیل شد. طی دو هفته بحث و بررسی و جدل درون این ستاد و مشورت با مسئولین نظامی، این ستاد توانست نقشه نظامی مشخصی را تدوین کند. این طرح بعدها در میان ما بنام طرح ۱۸ آبان معروف شد.
البته همانطور که قبلا گفتم ایده ها و گرایشات مختلفی در میان رفقا موجود بود. رفیق غلامعباس درخشان (مراد) اصرار داشت که ما عملیات مان را با تصرف همزمان سه پاسگاه ژاندارمری که اطراف جنگل بودند شروع کنیم. ولی اکثریت رفقا بویژه رفیق ریاحی تمایل داشت که عملیات ما با رفتن به شهر و تصرف آن آغاز شود. مراد می گفت گرفتن این سه پاسگاه که آن زمان نیروهای مستقر در آن بسیار محدود (۹ تا ۲۰ نفره) بودند، چندان مشکل نیست و کافیست آنها را محاصره کنیم و یکی از رفقا با یک دیگ انفجاری به داخل پاسگاهها برود و آنها را دعوت به تسلیم کند. اینکار از نظر او با توجه به روحیات نیروهای ژاندارمری در آن دوره امکان پذیر بود. در ضمن او تاکید می کرد اینکار موجب می شود که حداقل سی سلاح هم گیرمان بیاید و بقیه رفقا هم مسلح شوند. طرح این بحث تا حدی چگونگی برخورد به سپاه و ارتش و تضادهای میان آنان را به وسط کشاند. اینکه امروزه این پاسداران هستند که بشدت منفور مردم هستند، از همینرو باید اولین آماج نظامی ما باشند. این بحث هم بود که عملیات ما باید بگونه ای باشد که نیروی اولیه تی برای ما آزاد کند و امکان پیوستن سریع مردم به ما را فراهم سازد. امروزه که نگاه می کنیم می توان قضاوت کرد که نقشه رفیق مراد در مجموع صحیحتر بود.
سرانجام رفیق سیامک زعیم (شهاب) با جمعبندی از مباحث گوناگون طرح ۱۸ آبان را جلو گذاشت. این طرح ترکیبی از قیام شهری، جنگ مقاومت محله ای و جنگ درازمدت تر بود. که جنبه عمده اش را عملیات تعرضی تشکیل می داد. بصورت تصرف کامل مقرهای دشمن و تصرف کامل شهر. یعنی جنبه عمده اش به سمت قیام شهری می چربید. طرح ۱۸ آبان، طرح نسبتا جامع و کاملی بود.
قرار بود از کمپها تا شهر چند کمین گذاشته شود. یکی در جاده امامزاده عبدالله، دیگری در جاده هراز که می بایست راه ارتباطی تهران با آمل را قطع کند، دیگری در جاده کمربندی طالقانی. این کمینها هم مانع انتقال نیروهای رژیم از مناطق دیگر می شد و هم راه عقب نشینی ما را تضمین می کرد.
قرار بود در همان ابتدا پلیس راه آمل با یک ترفند نظامی تصرف شود. یعنی یک دسته از رفقا با لباس مبدل ارتشی در نقش یک سروان و

نقشه عملیات ۱۸ آبان برای تسخیر شهر آمل مقرهای دشمن و کمین های سربداران با شماره مشخص شده است

چند گروهبان و سرباز به داخل پلیس راه می رفتند و آنرا تصرف می کردند و کلیه تجهیزات موتوری آنرا برای حمل و نقل رفقا و انتقال زخمی های احتمالی و حتی زندانیان سیاسی شکنجه شده به جنگل مصادره می کردند.
نوک تیز طرح، ایجاد یک گروه نظامی زبده و متحرک بود که قرار بود بصورت برق آسا عمل کند، دادگاه انقلاب را که در مدخل ورودی شهر قرار داشت را تصرف کند. آنجا محل نگهداری بخشی از زندانیان سیاسی بود. روی زندانیان بعنوان یک نیروی اولیه حساب شده بود. قرار بود با زدن نگهبان و انداختن دیگ انفجاری در حیاطش دیوار یا دروازه اش را تخریب کنند تا راه ورود باز شود.
یک تیم تبلیغ مسلحانه هم درست شده بود که وظیفه اش هم پاکسازی دو محله «اسپه کلا» و «رضوانیه» بود و هم بسیج و سازماندهی مردم برای تقویت قیام. و تبدیل این دو محله به پشت جبهه محکم قیام. ایندو محله به خاطر نقش پیشروئی که اهالیش در مبارزات ضد رژیمی داشتند و رفقای محلی ما نیز در این دو محله از نفوذ برخوردار بودند، انتخاب شد. تقریبا در طول سالهای ۵۹ تا خرداد ۶۰ این محلات ماهی یکبار شاهد درگیریهای بزرگ و کوچک نیروهای سیاسی . بویژه مجاهدین با حزب اللهی ها بود و همواره در خانه های مردم بروی جوانان مبارز باز بود. جو محله طوری بود که حتی در طول تابستان سال ۶۰ یکی دو خانواده حزب اللهی فعال ساکن در محله اسپه کلا جرئت زندگی در آن محله را نداشتند چونکه هر چند وقت یکبار سه راهی به خانه شان انداخته می شد. رفقای محلی ما دقیقا این عناصر وابسته به رژیم را می شناختند و برای دستگیری شان برنامه داشتیم.
در ضمن یک تیم نظامی برای ضربه زدن به مقر بسیج که در مرکز شهر کنار پل اصلی آمل قرار داشت اختصاص داده شده بود و قرار بود با انداختن دیگ های انفجاری ضربه کاری بدان زده شود. تیم دیگر برای تصرف دفتر حزب جمهوری اسلامی و ضربه زدن و محاصره مقر سپاه که نزدیکی میدان اصلی شهر قرار داشت، اختصاص داده شد.
در مرکز طرح ۱۸ آبان تیم عملیاتی دادگاه انقلاب قرار داشت که قرار بود پس از تصرف دادگاه انقلاب و آزاد کردن زندانیان که شمارشان حداقل به چند ده تن می رسید، به یاری رفقای دیگر بشتابد و یک به یک مقرهای دیگر دشمن را تصرف کند. تمرکز عملیات نظامی در بخش غربی شهر قرار داشت چرا که مقرهای نظامی اصلی دشمن در این منطقه شهر بود. پاکسازی بخش شرقی که آنطرف رودخانه هراز بود و فقط مقر شهربانی و ژاندارمری در آن واقع شده بود و نقش نظامی



رفیق سهیل سهیلی (یوسف کوچی)از اعضای برجسته اتحادیه کمونیستها، از فرماندهان نظامی سربداران از فعالین کنفدراسیون احیاء در آمریکا. سهیل پس از بازگشت مدتی در خانه کارگر تهران فعالیت کرد. سپس به کار و فعالیت در محلات جنوب شهر تهران پرداخت. در سال ۱۳۵۹ برای آموزش نظامی به کردستان رفت. سهیل نقش مهمی در تامین سلاح برای تدارک قیام سربداران از جبهه های جنگ جنوب داشت. او از جسورترین و قابل ترین فرماندهان نظامی سربداران بود که نقش بسزائی در پرورش جوانترین رفقای سربدار داشت. سهیل قابلیت زیادی در القاء سرزندگی و شادابی و روحیه کمونیستی در بین رفقا داشت. سهیل هنگام سازمان دادن عقب نشینی رفقا در روز ششم بهمن ماه در آمل جان باخت.

چندانی نداشتند به بعد از تصرف کامل این بخش شهر موکول شد.
بر مبنای این طرح کلیه رفقا در تیمهای مشخص عملیاتی سازماندهی شدند و تمرینات خاص مربوط به هر یک از عملیاتها را اجرا کردند. روحیات بسیار بالا بود. به دلایل امنیتی فقط چارچوبه کلی طرح به رفقا گفته شد و هر تیم فقط در جریان کامل جزئیات عملیات بخش خود قرار می گرفت.
یک نکته جالب بگریم اینکه، تقریبا اکثر زندانیان سیاسی خبر داشتند که ما بزودی آنان را از زندان آزاد می کنیم. رفیق ذبیح ناصر نژاد که از فعالین جنبش دهقانی بود یکبار از جنگل به پائین آمد و به ملاقات یکی از رفقای پیکار در زندان رفت و گوشی را بدست او داد. تقریبا همه زندانیان خود را آماده کرده بودند که همراه ما به جنگل بیایند و حتی به جمع آوری سیگار و پوشاک و غیره پرداختند.

سئوال: یعنی قرار بود بروید آن کارها را بکنید و به جنگل برگردید؟

جواب: نه. برگشتن یا برنگشتن ما منوط بود به نتایج عملی در صحنه نظامی و مشخصا چگونگی برخورد مردم و میزان پیوستن شان به صفوف ما. اینکه پس از آزاد سازی شهر چگونه به پیشروی ادامه دهیم چندان مورد بحث قرار نگرفته بود، ایده هائی بود که به سمت شهرهای دیگر پیشروی کنیم و آنها را هم تصرف کنیم. اما آنچه که رویش حساب شده بود تاثیر سیاسی آن بر سراسر کشور بود و نقشی که این قیام در برانگیختن مردم در جاهای دیگر داشت. در هر صورت راه عقب نشینی هم گذاشته شده بود، از این زاویه است که می گویم عناصری از جنگ درازمدت تر هم در این طرح موجود بود.

سئوال: مسئله نیرو گرفتن از شهر و چگونگی ادغام توده ها در جنگ در این طرح چقدر بحث شده بود؟

جواب: بحثهای زیادی شده بود. اصلا موضوع مرکزی رفتن به شهر و اینکه عملیات مان را در آنجا آغاز کنیم به خاطر دسترسی بیشتر به توده ها بود. ما می خواستیم عملا جبهه ای در شهر باز کنیم و ایستادگی کنیم تا شرایط برای فعال شدن و پیوستن مردم به ما فراهم شود. در ضمن ما روی نیروهای بالفعلی چون جوانان انقلابی و زندانیان سیاسی حساب باز کرده بودیم. درک آنروزی ما از گسترش نیروی مسلح و ادغام توده ها اینگونه بود. مسئله فراهم آوردن امکان پیوستن توده ها به مبارزه مسلحانه اصلی ترین مشغله ذهنی، روحی و عملی ما بود. البته این مسئله جدا از درک سیاسی ما که رژیم آینده ای ندارد و جو جامعه کماکان ملتهب است و منتظر یک جرقه ای است تا گر بگیرد، نبود. ما آنزمان تصویری از ادغام مردم در جنگ انقلابی طی یک پروسه طولانی نداشتیم. مسلما فقدان چنین امری تاثیرات مشخصی در نحوه فکر و عمل و نقشه ریزیهای ما داشت.

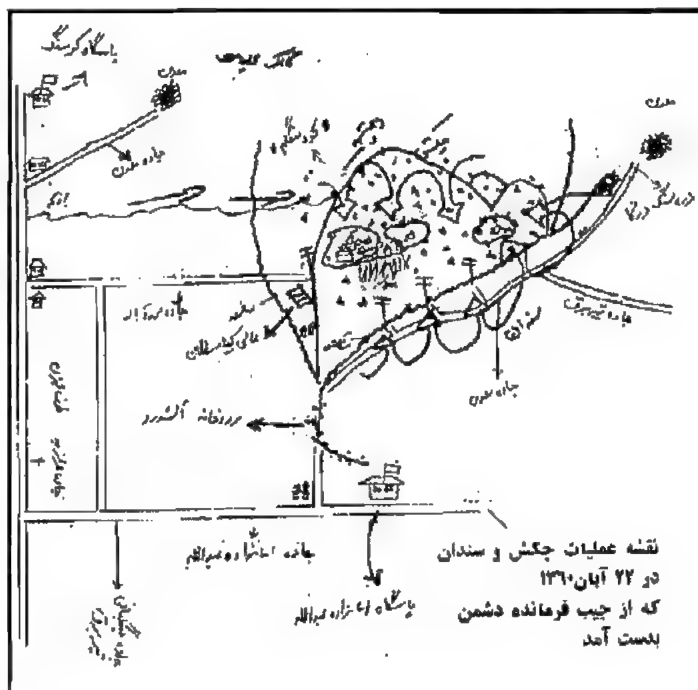
سئوال: تحلیل تان از نیروی دشمن چه بود؟ چقدر در شهر نیرو داشت؟ آیا تمام این مدت دشمن بیکار نشسته بود و برنامه ای برای شما نداشت؟

جواب: تا آنزمان هنوز تحرک نظامی مهمی از جانب دشمن مشاهده نشده بود. نیروی نظامی دشمن در شهر هم خیلی گسترده نبود. مقر سپاه در مواقع عادی ۲۰ تا ۳۰ نفر نیرو داشت. دادگاه انقلاب بیشتر دارای چند پاسدار و زندانبان بود. البته دیده بانی برای هر یک از مقرها درست کرده بودند و یا دروازه های این ساختمانها را که قبلا با یک لگد باز می شد فلزی و محکم کرده بودند. مستحکمترین مقر دشمن، ساختمان بسیج بود که تصرفش مشکل بود. در هر صورت ما با نیروی متمرکز و قوی در خود شهر روبرو نبودیم. البته آنطور که بعدا معلوم شد دشمن هم داشت برای محاصره و سرکوب ما تدارک می دید. اما بطور کلی موقعیت نظامیش در شهر فرقی نکرده بود.
همانطور که قبلا گفتم پاسگاه ژاندارمری امامزاده عبدالله کاملا از حضور مسلح ما باخبر بود ولی عکس العملی نشان نمی داد. البته ما شاهد برخی تحرکات از جانب جاسوسان دشمن بودیم. بعضی شبها نور چراغ قوه های مشکوکه را دیده بودیم که برای شناسائی از کمپ های ما آمده بودند. در ضمن چند بار برخی پروازهای شناسائی توسط هراپیماها هم صورت گرفته بود. ولی تحرک نظامی روی زمین مشاهده نمی شد. در واقع دشمن هم در پروسه شناسائی از ما و طراحی نقشه خود بود. آنها در فکر سازمان دادن عملیات محاصره و سرکوب ۲۲ آبان بودند. نقشه اصلی شان این بود که حرکت ما را در همان جنگل و در نطفه خفه کنند. بهر حال دشمن هم محدودیتهای زیادی داشت. با توجه به جنگ ایران و عراق و جبهه کردستان و حفاظت از شهرهای بزرگ دست و بالشان آنزمان چندان برای تمرکز نیرو باز نبود. البته بنظرشان نمی آمد با یک نیروی جدی نظامی روبرو هستند. تصور می کردند ما عده ای فراری مسلح هستیم که صرفا در جنگل پناه گرفته ایم.

سئوال: برگردیم به طرح ۱۸ آبان، مشکلات عملی اجرای این طرح چه بود؟

جواب: ما با دو معضل مشخص روبرو بودیم. یکی چگونگی حفظ عنصر غافلگیری در طرح که جایگاه مهمی برای ما داشت، و دیگری مسئله چگونگی انتقال نیرو به شهر با توجه به اینکه محل استقرار ما در ۱۲ کیلومتری شهر واقع بود.
اصل غافلگیری را با اجتناب از درگیری با دشمن حفظ می کردیم. امری که الان وقتی به آن نگاه می کنیم موجب از دست دادن فرصتهای نظامی زیادی شد.
مسئله انتقال قوا به شهر فکر و نیروی زیادی را به خودش اختصاص داد. عملا بخشهای دیگر تشکیلات که عمدتا تحت کنترل اقلیت سازمان بود حاضر به همکاری در تهیه وسیله نقلیه نشد. بالاخره به این راه حل رسیدیم که با مصادره موقتی ماشین های برخی اهالی اینکار را انجام دهیم. بدین منظور سه دستگاه مینی بوس و هشت دستگاه وانت بطور موقت مصادره شد. رفقای مختلف با رفتن به شهرهای آمل و بابل تحت عناوین مختلف چون حمل بار، یا نقل و انتقال مسافر و زوار برای امامزاده عبدالله این ماشینها را کرایه می کردند و به سمت سه راهی که کمین ما درآنجا مستقر بود می آوردند و به بهانه ای ماشین را در دهانه ورودی جنگل متوقف می کردند. آنگاه رفقای کمین با تهدیدی کوچک راننده، ماشین ها را بسمت جاده جنگلی که تحت کنترل ما بود هدایت می کردند. اینکار عمدتا از شب ۱۷ آبان تا بعدازظهر ۱۸ آبان صورت گرفت. البته راننده ها به محض اینکه می فهمیدند ما مسلح

هستیم و مسئله ما چیست با کمال میل موافقت می کردند. حتی یک مورد هم نبود که راننده ای مقاومت کند. اکثر آنان بدون مقاومت امکاناتشان را در اختیار ما گذاشتند و فقط در مورد نگهداری و مراقبت از ماشینهای شان سفارشاتی میکردند. اینکه کلاچ سفت نگیرید یا گاز زیاد ندهید. آن راننده ها را در روز ۱۸ آبان در تلاری (کلبه های چوبی که گالش ها در برخی فصول در آن زندگی می کنند) جمع کردیم و جلسه توضیحی و اقناعی برای شان گذاشتیم. و بطور عام خود را بعنوان کسانی که علیه رژیم می جنگند معرفی کردیم و گفتیم بابت یک روزی که ماشین تان در اختیار ماست پول پرداخت می شود. بعدها این راننده ها سر منشا، تبلیغات گسترده و حتی اغراق آمیزی در مورد ما شدند. تبلیغاتی چون اینکه پشت هر درختی یک نفر مسلح سنگر گرفته است یا اینکه جنگلی ها باجه بانک در لابلای درختان دارند. و در میان شان چندین سرهنگ و سروان هست. علتش این بود که رفقای مسئول تصرف پاسگاه پلیس راه، رفقائی چون فروهر فرجاد (فرخ)، بهروز فتحی (ناصر اهواز) و اکبر اصفهان را با اونیفورمهای ارتشی دیده بودند.



نقشه عملیات چکش و سندان در ۲۲ آبان۱۳۶۰ که از جیب فرمانده دشمن بدست آمد

سئوال: چرا طرح ۱۸ آبان عملی نشد؟

جواب: روز ۱۸ آبان، حوالی ظهر پس از آنکه آخرین عکس های جمعی در جنگل گرفته شد همگی بسمت تقاطع جاده دکلها با جاده امامزاده عبداله براه افتادیم. یعنی جائی که ماشینها گرد آوری شده بودند. حدود ساعت ۴ بعداز ظهر بود که آخرین دسته ها هم به این مکان رسیدند. این مسئله تقریبا همزمان بود با پیچیدن آخرین مینی بوس مصادره شده به سمت جنگل. یک گشتی سپاه که به تازگی در آن منطقه شروع به کار کرده بود مینی بوس را دید. آنها که سه نفر بودند پیاده شدند که ببینند چه خبر است. رفقای کمین جاده به راحتی می توانستند هر سه را بکشند اما به خاطر اینکه جنبه غافلگیری طرح بهم نخورد به فکر زنده دستگیر کردن این سه پاسدار افتادند. اما آنها زودتر جنبیدند و شروع به تیراندازی کردند، رفیق بهنام رودگرمی (باقر) هدف گلوله قرار گرفت و در دم جان باخت. در اثر تیراندازی متقابل رفقا دو پاسدار هم کشته و یکی زخمی شد و فرار کرد. اینجا رهبری نظامی می بایست تصمیم می گرفت که طرح را ادامه بدهد یا نه. در ابتدا به ما گفته شد که بهنام زخمی شده. تصمیم گیری مشکلی بود. هم از زاویه مسئله غافلگیری و هم از زاویه تاثیرات روحی دادن اولین شهید قبل از آغاز عملیات. در هر صورت یکساعتی طول کشید تا رهبری نظامی فرمان لغو اجرای عملیات را داد. ولی جزء کوچکی از طرح یعنی بستن جاده هراز اجراء شد.

سئوال: یعنی آن دسته رفقا خبردار نشده بودند؟

جواب: بله، محل عملیات آنها از ما دور بود. آنها بالای «پاسگاه کرسنگ» از قبل مستقر شده بودند. این تیم تحت مسئولیت رفیق سهیل سهیلی (یوسف گرجی) حوالی ساعت پنج و نیم بعداز ظهر با انداختن درخت بزرگی وسط جاده، جاده را بستند. تیرباری در یک بلندی نصب کردند و هر از چندگاهی ترقه های صدا داری روی جاده ول می کردند. یکی دو ماشین گشت رژیم به محض خبردار شدن بسرعت از منطقه دور شد. رفقا دو سه ساعت جاده را بسته بودند. این رفقا بیانیه قیام سربداران را میان مردم پخش کردند و به کار توضیحی و تبلیغی در میان مردم پرداختند. استقبال گسترده ای از رفقا شد. مردم به هم تبریک می گفتند؛ کمک مالی می دادند؛ هر غذائی که دم دستشان بود به رفقا تحویل می دادند. حتی چند جوان تحت تعقیب، همانجا خواهان پیوستن به ما شدند که رفیق یوسف گرجی به آنها گفت به شهر بروید آنجا بیشتر به وجود شما نیاز است. البته رفقای ما هنوز خبری از لغو عملیات شهر نداشتند. در واقع این عملیات اعلان آغاز جنگ مسلحانه سربداران علیه رژیم جمهوری اسلامی بود.

کاک اسماعیل پس از ملغی شدن طرح یک دسته از رفقا را بسمت آنها فرستاد تا خبر لغو عملیات را بدهد. پس از گذشتن از گردنه «کرسنگ» امکان تماس گیری بی سیمی با گروه کمین میسر شد و جمله رمز «شمع روشن شد» که به معنی دادن شهید بود گفته شد و تماس مستقیم با رفقای کمین حاصل شد. و خلاصه آن رفقا فهمیدند که باید عقب نشینی کنند.

همان موقع رفیق حشمت اسدی همراه با رفیق مسعود حیدری از رفقای پیکار که از تهران بسمت آمل در حرکت بودند، وقتی دیدند در شهر خبری نیست خود را به رفقا رساندند و به جنگل آمدند.

سئوال: جمعبندی تان از عملی نشدن این طرح چه بود؟

جواب: قبل از اینکه رفقای رهبری به جمعبندی بنشینند، مراسم تشییع جنازه رفیق جانباخته بهنام رودگرمی در فردای آنروز برگزار شد. مراسم پر شکوهی بود. پیکر رفیق بهنام در پرچم سرخی که داس و چکش بر آن نقش بسته بود، پیچیده شده بود. از جانب همه رفقا نسبت به اولین شهید سربداران ادای احترام شد. مراسم با اجرای سرود انترناسیونال و سرود سربداران که به تازگی ساخته شده بود آغاز شد. رفقا ریاحی و کاک اسماعیل سخنرانی کردند. از خصوصیات انقلابی رفیق بهنام سخن گفته شد. از شرکتش در مبارزات دانشجوئی کنفدراسیون احیاء، از فعالیتش در بخش کارگری و از قاطعیت وی در مبارزه انقلابی حرف زدند. پیکر رفیق بهنام در راس یالی که به کمپ بالا متصل می شد به خاک سپرده شد.

نکته ای که در این زمینه به خاطرم می آید این است که رفیق ریاحی در سخنرانیش گفت حیف شد که بهنام در این عملیات کشته شد، او می بایست در فتح تهران شرکت می کرد. من بعدها از رفقا شنیدم که کاک اسماعیل در جلسات رهبری به ریاحی انتقاد کرد و گفت این مهم نیست که هر رفیق در چه مرحله ای از جنگ شهید می شود همگی برای ما از یک ارج و قرب برخوردارند. نمی توان گفت یک جا ارزشش بیشتر است جای دیگر کمتر.

روز بعد ستاد رهبری جلسه ای داشت و جمعبندیهای اولیه نی کرد. تا آنجائی که می دانم جمعبندیها حول تضادهای انتقال و غافلگیری دور می زد. اما کماکان تاکید بر رفتن به آمل بود و اینکه باید راهش را پیدا کنیم. امروزه که نگاه می کنیم می توان گفت که در مجموع می شد همان روز ۱۸ آبان بسمت شهر راه افتاد و عملیات را آغاز کرد. صدای شلیک گلوله تاثیر چندانی بر مسئله غافلگیری نداشت و مسئله

جان باختن رفیق بهنام را نیز می شد آن لحظه اعلام نکرد. چرا که آن زمان از هر گوشه و کناری صدای گلوله می آمد و چندان غیر طبیعی نبود. مهمتر اینکه، وقتی قرار است طرح قیام را شروع کنی، دیگر نباید تردید کرد. باید با روحیه تعرضی و تا به آخر پیش رفت. این عدم موفقیت در واقع ربط داشت به التقاطی که در مجموع در طرح ۱۸ آبان موجود بود. التقاط میان جنگ درازمدت و قیام شهری که در عرصه انتقال خود را نشان داد. هر چند که در زمینه تکامل هیچ پدیده ای بویژه امور نظامی نباید به نقش تصادف کم بهائی داد. مسلما اگر آن درگیری اتفاقی با گشت پاسداران پیش نمی آمد امور بگونه ای دیگر جلو می رفت. بگونه ای کاملا متفاوت از آنچه که در پنج بهمن در آمل پیش رفت.

در هر صورت رهبری فرصت چندانی هم برای جمعبندیهای مفصل تر نداشت چرا که همانروز خبر رسید رژیم قصد دارد عملیات بزرگی را علیه ما در جنگل سازمان دهد. عملیاتی که در واقع با یک روز تاخیر در روز ۲۲ آبان صورت گرفت.

سئوال: عملیات محاصره و سرکوب ۲۲ آبان چه بود؟

جواب: ما بطور جسته گریخته از اهالی شهر و روستاهای اطراف جنگل شنیده بودیم که رژیم قصد حمله به ما را دارد. در ضمن خودمان با توجه به طولانی شدن اقامت مان در جنگل احتمال چنین حمله ای را می دادیم. بهر حال بر مبنای اخبار، روز ۲۱ آبان آماده باش کامل داده شد. در مناطق مختلف بر سر گذرگاههای مهم کمین گذاشته شد. تمام روز آماده باش بودیم متاسفانه آنروز دشمن نیامد. اگر آمده بود دمار از روزگارش در می آمد.

رژیم برای سازمان دادن عملیاتش نزدیک به ۲۰۰۰ - ۱۵۰۰ نفر سپاهی و بسیجی و ارتشی بسیج کرد. رژیم سعی کرده بود که ایدئولوژیک ترین نیروهای سپاه و زبده ترین گروه های ارتشی را جمع آوری کند. از زندانبانان بندر انزلی گرفته تا گروه ویژه ارتش در شیرگاه را به جنگ ما آورد. اسم طرح محاصره و سرکوب شان، چکش و سندان بود. قرار بود چند گروه چند ده نفره شان از بالا تحت عنوان چکش به کمپها حمله کنند و ما را بسمت رودخانه «آلشرود» برانند و از پائین هم چند گروه دیگر بسمت ما بیایند تا ما را بین چکش و سندان شان در هم بکوبند. در ضمن قرار بود نیروهای دیگرشان کل منطقه را زیر نظر گیرند و راههای مختلف را تحت کنترل داشته باشند تا کسی از ما جان سالم بدر نبرد.

صبح روز ۲۲ آبان، کله سحر چند نفر از نزدیکان آن جوانان روستائی که به صفوف ما پیوسته بودند به سمت جنگل آمدند تا ما را از حمله دشمن خبردار کنند. آنها زمانی به کمین همیشگی ما در جاده دکلها رسیدند که در نقاط دیگر درگیری آغاز شده بود.

سئوال: ممکنست جزئیات این درگیری را بیشتر توضیح دهی؟

جواب: ما آماده باش نبودیم اما هشیاری مان را حفظ کرده بودیم. دم های صبح قبل از روشن شدن هوا چند تا از رفقای نگهبان کمپ وسط از دور نور چند چراغ قوه را دیدند و کاک اسماعیل را خبردار کردند. رفیق اسماعیل خودش همواره در حال آماده باش بود و حتی شبها نیز کفشهایش را از پای در نمی آورد. رفیق اسماعیل سریعا اعلام آماده باش کرد. و یک تیم از رفقا مرکب از سهیل سهیلی (یوسف گرجی) و بهناد گوگشویلی (محمود تیربار) و علی گل گیری (جبار) از رفقای مسجد سلیمان و چند رفیق دیگر را به سمتی که نور نزدیک می شد فرستاد.



پیکر رفیق بهنام روده گرمی بر دوش رفیقان

این مسئله تقریبا همزمان شد با پیامی که نگهبان کمپ بالا از توی بی سیمش شنید. رفیق مجتبی سلیمانی (کاک سهراب) که نگهبان بود از بی سیم شنید که یکی می گوید یال را محاصره کنید. او نخ زنگی را که به منظور اعلام خطر سریع در وسط کمپ بالا نصب شده بود کشید و آنرا بصدا درآورد. کاک محمد که مسئول نظامی کمپ بالا بود آماده باش داد و بسرعت یک تیم را بسمت جاده جنگلی «اسکو محله» فرستاد یعنی نقطه ای که روز قبل در آنجا کمین داشتیم. این تیم زمانی به کنار رودخانه نزدیک جاده رسید که نیروهای دشمن (ترکیبی از سپاه و ارتش و بسیج) مشغول پیاده شدن از یک ریو ارتشی بودند. رفقا صبر کردند تا آنها پیاده شوند، آن وقت رفیق محمود آزادی (مصطفی) صحبت کوتاهی کرد و به سربازان گفت که خودتان را کنار بکشید و حساب تان را از پاسداران جدا کنید. چند لحظه بعد رفقا محل تجمع نیروهای دشمن را به رگبار بستند و تعداد زیادی از آنها را کشتند. اما محل استقرار رفقا، پوشش و سنگر مناسبی نداشت. برای همین سریعا بسمت کمپ بالا عقب نشستند.

این درگیری درست همزمان شد با درگیری رفقای تیم یوسف گرجی که با یکی از تیم های سندان دشمن رو در رو شده بودند و به سمت هم تیراندازی کردند. رفیق جبار تیری به رانش خورد و دیگر نمی توانست راه برود. اما رفقا علیرغم تعداد اندکشان با شجاعت تمام جنگیدند و یکی از چکشها را به کلی ناکار کردند طوری که مجبور به فرار شدند.

درگیری ها حوالی ساعت شش و نیم، یک ربع به هفت صبح یعنی درست زمانی که هوا گرگ و میش بود شروع شد. جنگ میان ما با قوای دشمن مغلوبه شد و تا ساعت سه و نیم بعداز ظهر بدون وقفه ادامه داشت.

آنقدر فاصله میان ما با دشمن کم بود که رفقای کمپ پائین مجبور به تخلیه کمپ شدند و به سمت کمپ وسط عقب نشستند. صدای تیراندازی از جبهه های مختلف شنیده می شد و هنوز کسی از کسی خبر دار نبود. هر تیمی مشغول درگیری با یک چکش یا سندان بود. تا اینکه چند ساعت بعد همزمان با بگوش رسیدن شلیک یک گلوله آر پی جی، صدای رفقای کمپ وسط بگوش رسید که با صدای رسا شعار مرگ بر خمینی می دادند. معلوم بود که اوضاع دارد بنفع ما می چرخد. اما جنگ هنوز در جبهه های مختلف ادامه داشت.

کاک محمد تیم دیگری از رفقا را برای کمک به تیم اول فرستاد. آنها درست به همان نقطه کمین رسیدند ولی رفقا را پیدا نکردند. به جایش نیروهای دشمن را دیدند که قصد سوار شدن به ماشین و فرار از جنگل را داشتند. رفقا صبر کردند تا ریو ارتشی پر شود. درست زمانیکه فرمانده روی سکوی ریو فرمان حرکت به راننده را داد رفقا با شلیک یک گلوله آر پی جی ریو را به هوا فرستادند. دشمن طبق تجربه چند ساعت قبل، با تیرباری که در آن محل مستقر کرده بود بسمت رفقا تیراندازی کرد ولی رفقا سریعا عقب نشستند. بیشترین کشته ها را رژیم

در این نقطه داد.
کاک محمد همراه با چند رفیق دیگر با یک تیم چکش دشمن درگیر شد و فرمانده شان را کشت.
رفقای تیم یوسف گرجی با زحمت زیاد جبار را بدوش کشیدند و رفیق بهنام همراه با جبار لای شمشادهای انبوهی پنهان شدند. یوسف گرجی و فرامرز فرزاد و رفقای دیگر به سمت کمپ پائین رفتند تا از رفقای تیم پزشکی برای حمل و بستن زخم جبار یاری بگیرند. آنها خبری از موقعیت کمپ پائین نداشتند. در همین اثناء با یکی دیگر از سنداتهای دشمن روبرو شدند و توانستند فرمانده تیم که از پاسداران بود و یک بی سیم چی ارتش و یکی دیگر از پاسداران را بکشند. و بقیه پا به فرار گذاشتند. حوالی ظهر، بی سیم دشمن و نقشه کل عملیاتی شان در این نقطه بدست رفقای ما افتاد.
اما تمرکز جنگ در کمپ وسط بود. رفقای کمپ وسط، همزمان با یک چکش و دو سندان درگیر شده بودند. جنگ از فاصله ای نزدیک جریان داشت. رفقا قهرمانانه جنگیدند. برخی رفقا دست خالی به سنگرهای دشمن یورش می بردند.
رفیق حشمت اسدی پابپای کاک اسماعیل از این سنگر به آن سنگر می رفت. او که بجز سه راهی اسلحه ای در دست نداشت در پیشاپیش رفقا به دشمن هجوم برد. یکبار خود را به چند متری سنگرهای دشمن رساند و با زبان محلی با فرمانده یکی از واحدهای دشمن که فرمانده سپاه بابل بود شروع به صحبت کرد و وانمود کرد از افراد آنهاست و زخمی شده است. سرانجام وی را فریب داد و از سنگر بیرون کشید. رفقای دیگر از فرصت استفاده کرده و با تیراندازی بسمت آن مزدور، وی را به همان بهشتی که می خواست روانه کردند.
رفیق دیگری تنها به محاصره سه پاسدار افتاد اما از پس هر سه بر آمد. پاسداران به سمتش نارنجکی پرتاب کرده بودند اما او با خونسردی نارنجک را برداشت و به سمت خودشان انداخت و حسابشان را رسید. از آن پس، پسوند محاصره به نامش اضافه شد.
رفیق عبدی محمد نوذری (عبدی) از رفقای جنوب، بالای درختی سنگر گرفته بود و با خونسردی تمام با هر تک تیرش نیروهای دشمن را یک به یک به کام مرگ می فرستاد. کاک اسماعیل رهنمود داده بود که بخاطر کمبود مهمات از رگبار استفاده نکنید و فقط از تک تیر آنهم از فاصله نزدیک شلیک کنید، رفیق عبدی این فرمان را بخوبی بکار بست.
دشمن در این جبهه هم در مقابل رشادتهای رفقا تاب نیاورد و فرار را بر قرار ترجیح داد. اما همین جا بود که قلب رفیق عزیزمان مرتضی رهبر(مصطفی) هدف گلوله ای قرار گرفت. و یکی دیگر از رفقا هم بشدت زخمی شد.
همزمان با این نبرد، در فاصله ای دورتر از کمپها، یکی از گروههای دشمن به کمین ما در جاده دکلها افتاد که در نتیجه آن یک پاسدار کشته شد و دو سرباز ژاندارمری به اسارت ما در آمدند.
خلاصه دشمن شکست سختی خورد و کاملا عقب نشست. ۱۵۰۰ نفر آنها در مقابل جمع صد نفره ما که تازه سی نفرمان هم مسلح نبودیم، تاب نیاوردند و با خفت و خواری عقب نشینی کردند. آنطور که بعدها فهمیدیم از ترسشان حتی به آمل نرفتند و تا محمود آباد و چالوس عقب نشینی کردند.

سئوال: نتایج نظامی این درگیری از زاویه تعداد کشته و زخمی ها و سلاحهای بکف آمده چه بود؟

جواب: در اطلاعیه شماره یک سربداران تعداد کشته های دشمن حداقل ۴۴ تن و تعداد زخمی ها نزدیک به ۱۰۰ نفر اعلام شد. حدود ۱۰ تفنگ و مقدار زیادی فشنگ و دیگر تجهیزات نظامی مانند بی سیم به دست ما افتاد. ما یک کشته و دو زخمی دادیم و یکی از رفقا بنام کاظم شیراز ناپدید شد که هیچگاه نفهمیدیم سرنوشتش چه شد. احتمال می دادیم که در درگیری کشته شده باشد؛ تا مدتها کل منطقه را برای یافتن جنازه اش جستجو کردیم اما چیزی حاصل نشد.

سئوال: جوانب دیگر این درگیری چه بود؟

جواب: این درگیری جبهه های دیگری هم داشت. یکی «جنگ بی سیمی» بود. خوشبختانه بی سیمهای کوچک ما به خاطر اینکه در یک منطقه کوچک و محدود بودیم و مانع بلندی وجود نداشت، بخوبی کار می کردند. اوائل جنگ دشمن روی بی سیمهای ما می آمد. فهمیده بودند که نام فرمانده ما کاک اسماعیل است. آنها به خیال خود برای فریب دادن ما شروع کردند نام اسماعیل را بر زبان آوردن، و بشکل احمقانه ای می گفتند کاکا اسماعیل. که خیلی زود دست شان رو شد. رفقای ما در بی سیم به زبانهای مختلف صحبت می کردند، کردی، ترکی، عربی و انگلیسی و آلمانی. بعد از چند ساعت که از درگیری گذشت تنها چیزی که از دشمن در بی سیمها می شنیدیم فحشهاتی بود که بر سر پیدا نکردن جهت های عقب نشینی و تقاضای کمک برای انتقال شان به یکدیگر می دادند.
وقتی دشمن شروع به عقب نشینی کرد، بعضی رفقا مطرح کردند که بهتر است دنبالشان کنیم و ضربه بیشتری به آنها بزنیم. در هر جنگی، کم بهائی یا پر بهائی به نیروهای دشمن پیش می آید. مهم این است که ارزیابی عینی و واقعی بکنیم. اما انجام چنین کاری در آن موقعیت چندان آسان نبود. در همان روز ایده تصرف پاسگاه امامزاده عبدالله و حتی رفتن تا خود شهر مطرح شد اما رهبری نظامی توافقی با آن نداشت.
درگیری ۲۲ آبان، آنگونه که بعدا فهمیدیم، یک جبهه معنوی هم داشت. از صبح اول وقت مردم روستای «اسکو محله» دور پاسگاه ژاندارمری جمع شده بودند. همگی ناراحت و نگران و عبوس و عصبی بودند. اما به محض اینکه اولین سری جنازه های دشمن به پاسگاه سرازیر شد، گل از گل مردم شکفت. ذوق زده شدند و علنا از شکست رژیم و پیروزی ما ابراز خوشحالی کردند.

سئوال: مهمترین دلایل پیروزی شما در این نبرد چه بود؟

جواب: مهمترین دلیل جرئت و روحیه انقلابی و انگیزه های انقلابی ما بود. از این نظر، زمین تا آسمان با دشمن فرق داشتیم. این اصلی ترین راز پیروزی ما بود. بخشی از سربازان ارتشی حتی تا آخرین لحظات نمی دانستند برای چه کاری به جنگل می آیند. به آنها گفته بودند که برای یک ماموریت گشت زنی به جنگل می روند. این موضوع را از اسرائی که گرفتیم، فهمیدیم.
بعلاوه، ما یک امتیاز مهم داشتیم. بنوعی آن منطقه برای ما حالت یک سرزمین خودی را پیدا کرده بود. ما دیگر هر جهت، مسیر و حتی هر درختی را می شناختیم. آنها به جائی آمده بودند که اصلا هیچ آشنائی با آن نداشتند. تقریبا همان حالتی را داشتند که رفقای ما در روزهای اول دچارش می شدند و مسیرها را گم می کردند. دشمن به زحمت چند راهنمای محلی گیر آورده بود که آنها هم با شلیک اولین تیر فرار کردند و آنها را تنها گذاشتند. اکثر نیروهای دشمن گیج و سردرگم ماندند و حتی برخی مواقع خلاف مسیر تعیین شده می رفتند. یک ستوان ارتشی که کشته شد بجای حرکت بسمت شمال یعنی کمپ وسط بسمت غرب می رفت که هدف گلوله رفقای ما قرار گرفت. در واقع دشمن به عمق سرزمینهای ما کشیده شد و این موقعیت مساعدی از نقطه نظر نظامی برای ما بود.
دشمن در صحنه عمل با مشکلات دیگری روبرو شد. در همان ابتدا بخش بزرگی از نیروهای اصلی شان ـ در واقع نیروهای موتوریزه شان ـ توسط دو تیم کوچک ما ضربات جانانه ای دریافت کرد. در نتیجه بخشی از نقشه نظامی شان اصلا اجرا نشد. بعلاوه در همان شروع جنگ، نوک کلیه چکشها و سندانهای شان چیده شد که این عمدتا شامل فرماندهان نظامی هر گروه بود در نتیجه خیلی زود نظم گروههای شان از هم پاشید.
اما آنچه که نقش کلیدی در این پیروزی داشت رهبری صحیح و جسارت کاک اسماعیل و همچنین کاک محمد در صحنه نبرد بود. کاک اسماعیل

گزیده اعلامیه

زنده باد فلسطین! نابود باد دولت مستعمره‌چی اسرائیل!

در چند ماه گذشته تانکها و سربازان اسرائیل محله به محله شهرهای فلسطینی را مورد تهاجم قرار داده، جوانان سنگ پران را با سلاحهای میدانهای جنگ و موشک، درو کرده و خانه ها را ویران کرده اند. آنها با محاصره نظامی روستاها، مردم را در دهکده هایشان حبس کرده و باغات و مزارع آنان را به تل خاک بدل کرده اند...... اسرائیل و اربابش آمریکا، آشکارتر از هر زمان با قلدری اعلام می کنند که منظورشان از روند «صلح» هیچ نیست مگر لگدمال کردن کامل و همه جانبه ملت فلسطین.....

خلقهای خاورمیانه و جهان به حق از دولت اسرائیل نفرت دارند و خود را در مبارزه و آمال مردم فلسطین شریک می دانند.

اسرائیل یک دولت مستعمراتی است که از همان ابتدا با ترور و جنگ علیه بومیان فلسطین و دزدیدن سرزمین آنان تاسیس شد.

اسرائیل از درون مقاومت عادلانه یهودیان در مقابل نسل کشی یهودیان توسط هیتلر که نماینده کل طبقه سرمایه داری آلمان بود، بیرون نیامد. بلکه از بطن نسل کشی ملت فلسطین بیرون آمد و در جریان نیم قرن پاکسازی قومی، قوام گرفت.

اسرائیل یک دولت انتصابی و مهمترین پایگاهی بود که امپریالیستها پس از جنگ جهانی دوم در خاورمیانه برقرار کردند و وظیفه ژاندارمی خاورمیانه را به آن دادند. سرکوب مداوم مردم فلسطین....

اسرائیل دولت خون آشامی است که با قتل عام شهروندان غیر نظامی فلسطین، با ناقص العضو کردن جوانان، با ریشه کن کردن باغات زیتون دهقانان و موشک باران کردن محله های فلسطینی برای اهالی اسرائیل غرور ملی، ارزشهای اخلاقی و حس مفید بودن در این جهان، فراهم می کند.....

دفاع از مبارزه حق طلبانه مردم فلسطین، منجمله مبارزه مسلحانه برای سرنگونی کامل دولت اسرائیل، وظیفه هر کمونیست و هر فرد ترقیخواه در هر نقطه جهان است. در واقع چنین حمایتی یکـــی از خط تمایزات مهم میان ارتجاعی بودن یا مترقی بودن در جهان امروز است.....

اما، علیرغم فداکاریهای زاید الوصف و مبارزات قهرمانانه، انقلاب فلسطین حتی در فرصتهای تاریخی بزرگ که در برخی گره گاهها پدیده آمده، نتوانسته است گامهای مهمی در راه سرنگونی دولت اسرائیل بردارد. علت اصلی این امر، فقدان یک تشکیلات پیشاهنگ و خط پرولتری راستین بوده است. مبارزات خلق فلسطین تحت رهبری رفرمیسم و تسلیم طلبی آبرو باخته عرفات و یا زیر بیرق مرتجعین بنیادگرای اسلامی که روزها علیه امپریالیسم و اسرائیل شعار می دهند و در سیاهی شب به مغازله با آنها می پردازند، بوده است. برنامه هیچ یک از اینها ایجاد یک جامعه رهائی بخش در فلسطین نیست.....

انقلاب فلسطین با فریاد، ایجاد نیروی رهبری کننده نوینی را طلب می کند. اگر هزاران جوانی که امروز در خیابانها هستند، بخشی از یک ارتش سرخ رهائیبخش بودند که آنان را با چیزی بیشتر از سنگ، مسلح میکرد و بر مبنای استراتژی و تاکتیک جنگ خلق برای مغلوب ساختن دولت اسرائیل می جنگیدند، آنوقت اوباش ارتش اسرائیل چه می توانستند بکنند؟

انقلاب فلسطین، تشکیل یک حزب کمونیست که ایدئولوژی و علم انقلابی مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم قطب راهنمای آن باشد را طلب می کند. تنها چنین حزبی و فقط این ایدئولوژی است که می تواند پیچیدگیهای مبارزه طبقاتی در فلسطین را توضیح دهد؛ گیجی موجود در اذهان توده های انقلابی را بزداید و آنان را به مبارزه، نه تنها برای احقاق حقوق ملی و سرزمین بلکه برای یک انقلاب اجتماعی علیه هر نوع ستم و استثماری برانگیزد...... این راه پرپیچ و خم، مشکل و محتاج فداکاری است. اما راه دیگری بسر منزل رهائی وجود ندارد. تنها در طی طریق این مسیر است که ستمدیدگان جهان، انتظار پیشروی انقلابیون فلسطینی را دارند. .

حزب کمونیست ایران (مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست) ـ ۱۰ دسامبر ۲۰۰۱

گفت و گو....

با مهارت فراوان و به سرعت رفقا را سازماندهی کرد و فرمانهای نظامی مناسب صادر کرد. این از جمله توانائی هایش بود که می توانست زود ارزیابی اولیه کسب کند و بر پایه آن سریعا تصمیمات صحیح بگیرد. در ضمن، شناختش از نیروهای تحت فرمانش عامل مهمی در تعیین آرایش قوای صحیح بود. او می دانست که در صحنه جنگ کجا استقامت و پایداری لازم است، کجا جسارت و شهامت. کجا قاطعیت در امر تصمیم گیری و چالاکی لازم است، کجا نیازمند صبر و حوصله بیشتر. در نتیجه می توانست سریعا در رابطه با یک ماموریت مشخص تیمی با ترکیب مناسب انتخاب کند. اما یکی از خصوصیات برجسته کاک اسماعیل علاقه اش به رفقای تحت مسئولیتش بود. او حاضر نبود بی دلیل موئی از سر رفقا کم شود. برای او هر انقلابی از ارزش بالائی برخوردار بود. از همینرو بهیچوجه حاضر نبود بر مبنای هوی و هوس تصمیم گیری کند و بیهوده جان رفقا را به خطر اندازد. کاک اسماعیل جزء آن دسته از فرماندهان نظامی کمونیستی بود که ذهنی فعال و قلبی گرم داشت. عاشق رفقای تحت مسئولیتش بود، افرادش را خوب می شناخت، با روحیات و خواسته های شان از نزدیک آشنا بود و پیوند فشرده ای با آنان برقرار می کرد. به همین خاطر کلیه رفقا با جان و دل و با اطمینان خاطر فرامین نظامیش را علیرغم هر خطری که در بر داشت اجرا می کردند.

سئوال: پس از این درگیری چه کار کردید؟

جواب: با توجه به آنکه احتمال حمله هوائی و بمباران کمپها بود کاک اسماعیل فرمان جابجا شدن نیروها از کمپها به نقطه دیگری در جنگل را صادر کرد. شبانه یک تیم، یکی از رفقای زخمی که قادر به حرکت بود را کنار جاده برد. آن رفیق سوار مینی بوس شد و به تهران رفت. تقریبا اکثر مسافران از ماجرا بو برده بودند.

فردا قبل از روشن شدن هوا در یک صبح مه گرفته همگی رفقا بسمت دره ای دیگر براه افتادند و موقتا در آنجا اسکان یافتند.

یکی دو روز بعد پیکر رفیق مرتضی رهبر کنار مزار رفیق بهنام رودگرمی به خاک سپرده شد. رفیق مرتضی از کمونیستهای سرشناس شهر تنکابن بود. او در سال ۱۳۵٦ برای آشنایی با مواضع سازمان‌های کمونیستی به ایتالیا رفت. در آنجا به فعالیت در کنفدراسیون احیاء پرداخت. مرتضی پس از مدتی کوتاه با کوله باری از نشریات اتحادیه کمونیستها به ایران بازگشت و به فعالیت در تنکابن مشغول شد. او رفقایی چون ابراهیم جوانبخت (نادر) و فریدون شمال را جذب سازمان کرد. مرتضی در جریان حمله رژیم در اردیبهشت ۵۹ تحت عنوان «انقلاب فرهنگی» به دانشگاه رشت با هادی غفاری جنایتکار درگیر شد و ٦ ماه را در زندان بسر برد.

در مراسم تدفین مرتضی، بدلیل موقعیت ویژه همگی رفقا نتوانستند شرکت کنند. رفقا اسماعیل و ریاحی سخنرانی کردند و سرود سربداران خواند شد و سپس آتش بزرگی روشن کردیم، آتشی که از شهر هم قابل مشاهده بود.

چند روز بعد زخمی دیگر هم به شهر منتقل شد. تا اینکه جلسه جمعبندی از درگیری ۲۲ آبان گذاشته شد.

سئوال: در جلسه جمعبندی چه نکاتی طرح شد؟

جواب: آن جلسه عمدتا به جمعبندی نظامی از درگیری ۲۲ آبان اختصاص داشت. سخنران اصلیش کاک اسماعیل بود. تا آنجائیکه به خاطرم می آید او ضمن بررسی نقشه نظامی دشمن بر پوشالی بودن رژیم و روحیه باختگی نیروهایش انگشت گذاشت و گفت چنین درگیری در تاریخ جنبش انقلابی ایران بی سابقه بود. او دلاوری رفقا را ستود. از جرئت و جسارت رفقا صحبت کرد. اینکه چگونه با شهامت فراوان حتی بدون سلاح به سنگرهای دشمن یورش می بردند. سپس از کلیه رفقا خواست که تجربیات و خاطرات خود از این درگیری را تعریف کنند.

رفیق سیامک زعیم هم بر این نکات تاکید کرد و گفت توان آنرا داشتیم که ضربات بیشتری به دشمن وارد کنیم. او در رابطه با آینده گفت برخی فاکتورها تغییر کرده است. حضور نظامی ما در جنگل کاملا لو رفته است در نتیجه در رابطه با نقشه های بعدی این تغییرات را باید در نظر بگیریم.

سرانجام کاک اسماعیل بعنوان جمعبندی کلی، با خنده ای بر لب گفت که دشمن به خیال خود می خواست ما را با چکش و سندانش در هم بکوبد اما چکش و سندانش حلبی بود.

ادامه دارد....

رژیم جدید کمپانیهای نفتی آمریکائی در افغانستان

با اشغال افغانستان توسط امپریالیسم آمریکا و تشکیل یک حکومت دست نشانده دیگر فصل نوینی در تاریخ مبارزات خلقهای افغانستان آغاز می شود. مبارزه علیه دشمنانی دیرینه که با چهره ای نوین به میدان آمده اند، مبارزه با نیرنگها و توطئه های بی پایان امپریالیستها، مبارزه علیه سفاکی ها و جنایات وصف ناپذیر قدرت های بزرگ، مبارزه علیه مرتجعین منطقه ای و محلی.

به فاصله کمتر از یک ماه از واقعه ۱۱ سپتامبر، حملات نظامی آمریکا علیه مردم افغانستان آغاز شد. البته تحت عنوان آزاد کردن مردم افغانستان از شر اسامه بن لادن و رژیم طالبان. بمب افکنهای آمریکائی به مدت دو ماه روزانه ۳۰۰ بمب بر سر مردم افغانستان ریختند. کشوری که از قبل به دلیل ۲۰ سال جنگ داخلی و مداخله خارجی درهم کوبیده شده بود. بیش از یک میلیون کشته داده بود. نزدیک به یک سوم جمعیتش آواره اردوگاه های کشورهای همسایه شده و تحت اذیت وآزار آنان قرار گرفته بودند. میلیونها نفر دیگر در خود کشور سرگردان شده و بیش از یک سوم مردم در معرض گرسنگی و خطر مرگ ناشی از قحطی قرار داشت. کشوری که مردمش اسیر و زندانی رژیم طالبان قرون وسطایی و دست پرورده آمریکا بودند. حال همین مردم باید بار دیگر تاوان قدرقدرتی های یک امپریالیست متفرعن را بپردازند. آمریکائیها در این جنگ به روی خود نیاوردند که خودشان اسامه بن لادن را پروراندند؛ خودشان طالبان را برای پیشبرد مقاصدشان کرایه کردند؛ و خودشان اسارت زنان افغانستان بدست طالبان و سلطه گری پشتون علیه ملل دیگر افغانستان را تشدید کردند. بالاخره خود آنان بودند که بنیادگرایی اسلامی طالبان و بقیه نیروهای جهادی را علیه «کافران» تقویت و حمایت کردند.

این نخستین بار نیست که قدرتهای امپریالیستی و استعمارگر به افغانستان تجاوز می کنند. در طول دو قرن گذشته این قدرتها چند بار چنین کرده اند و هر بار ضربات سختی را از خلقهای افغانستان نوش جان کرده اند. با این وصف اینک دوباره به شکل مستقیم پا به افغانستان می گذارند. زیرا آنها در پی منافع اقتصادی و سیاسی خود به اینجا و هر جائی کشیده میشوند.

پس از اشغال افغانستان توسط ارتش سوسیال امپریالیسم شوروی به سال ۱۳۵۷ (۱۹۷۹ میلادی) نیروهای دموکراتیک و کمونیست مائوئیست افغانستان که به شعله ای ها معروف بودند دست به سازماندهی مقاومت عادلانه خلقهای افغانستان علیه قوای اشغالگر زدند. شوروی ها تلاش داشتند که با اشغال افغانستان دامنه نفوذ خود را گسترش داده و خود را به آبهای گرم دریای عمان برسانند. آمریکا این حرکت را خطر مستقیمی علیه منافع استراتژیک خود می دانست. آمریکا سیاستی اتخاذ کرد که با یک تیر دو نشان بزند. هم قوای شوروی را بیرون براند و هم مانع گسترش نیروهای دموکرات و کمونیست انقلابی شود. برای همین آمریکائی ها به تقویت نیروهای مرتجع اسلامی، جنگ سالاران و دین سالاران فئودال پرداختند. در آن زمان شعار آمریکا در افغانستان به راه انداختن «جهاد اسلامی علیه کفار» بود. آمریکا در عرض دهسال بیش از ۳ میلیارد دلار اسلحه و پول نقد به جنگ سالاران اسلامی افغانستان که به «مجاهدین» معروف بودند، داد. تقریبا همین مقدار از طرف عربستان سعودی و سایر دول ارتجاعی منطقه (از جمله جمهوری اسلامی ایران) به طرف نیروهای جهادی در جنگ افغانستان سرازیر شد. علاوه بر این یکی از طرحهای سازمان سیای آمریکا، تقویت نیروهای بنیادگرای اسلامی در خاورمیانه، جنوب آسیا و آسیای میانه و تشویق و ترغیب این نیروها برای پیوستن به جهاد علیه نیروهای «کافر و بی خدا» بود که افغانستان را اشغال کرده بودند. به پیرو همین طرح، اسامه بن لادن از سوی سازمان سیا همراه با مبالغ عظیمی کمک مالی از طرف عربستان سعودی برای تقویت مجاهدین وارد افغانستان شد. تا سال ۱۳۶۶ (۱۹۸۷ میلادی) هر ساله حدود شصت و پنج هزار تن سلاح و مهمات ساخت آمریکا به این جنگ اختصاص داده شد. در سال ۱۳۶۸ (۱۹۸۹) نیروهای شوروی از افغانستان بیرون کشیدند. دو سال بعد شوروی فروپاشید، اما مداخلات آمریکا در افغانستان پایان نیافت.

کشف منابع معتنابهی از ذخایر نفت و گاز طبیعی در حوزه دریای خزر، آسیای میانه را به منطقه استراتژیکی مهمی در دنیا تبدیل نمود. خواست سرمایه داران بزرگ آمریکائی کشیدن لوله نفت و گاز از کشورهای آسیای میانه، از طریق افغانستان به پاکستان به منظور ارتباط دادن آسیای میانه به بازارها و شرکتهای غربی بود.

امپریالیستها برای تحقق این خواست نقشه ها و طرحها و توطئه های گوناگونی ریخته و مرتکب جنایات بسیار در حق مردم افغانستان شدند. یکی از این طرحها آفریدن و نصب رژیم تبهکار طالبان در افغانستان بود. آمریکا امیدوار بود از طریق طالبان ثبات دلخواه کمپانیهای نفت و گاز را در افغانستان برقرار کنند. تا بدین ترتیب این شرکتها بتوانند بدون نگرانی پروژه های عظیم و پر هزینه خود را آغاز کنند. کمکهای نظامی و مالی مهمی از طریق دولت پاکستان و عربستان سعودی به طرف طالبان سرازیر شد تا آن را بر مسند قدرت بنشاند و تحکیم کند. ملا عمر، رئیس طالبان، سگ خانگی خانواده ریچارد هلمز (رئیس اسبق سازمان سیا) بود، و لیلا هلمز (عروس افغانی ریچارد هلمز) رابط میان آمریکا و وی بود. گرچه امپریالیسم آمریکا تلاش کرد رسما و علنا از طالبان پشتیبانی نکند و در ظاهر از بنیادگرایی و واپس گرایی افراطی آن فاصله بگیرد، اما نزدیکی آمریکا به طالبان و بودنش در پشت طرح بقدرت رسیدن آنها از انظار جهانیان پنهان نماند. صاحب واقعی رژیم طالبان کمپانی نفتی یونیکال بود که انحصار پروژه لوله کشی گاز و نفت از طریق افغانستان را گرفته بود. در رژیم طالبان سفیر واقعی آمریکا شخصی بود به نام زالمی خلیل زاد که فرستاده مخصوص کاخ سفید به افغانستان و یکی از کارشناسان استخراج نفت و گاز طبیعی و از مشاورین عالیرتبه شرکت یونیکال بود. او اکنون از مشاورین رامسفلد (وزیر دفاع آمریکا) در پنتاگون (وزارت دفاع آمریکا) است. اما طالبان نتوانست ثبات دلخواه آمریکا و کمپانیهای نفتی گازی را بوجود آورد. از چند سال پیش آمریکا تدارکات استقرار ارتش خود در افغانستان و جمهوری های آسیائی را آغاز کرده، نیروهای ارتش آمریکا در قرقیزستان مستقر شدند تا به اصطلاح خود را با محیط آسیای میانه آشنا کنند.

آمریکا منتظر فرصت میگشت و واقعه انفجار برجهای «مرکز تجارت جهانی» در نیویورک توسط گروههای ناشناس بهانه خوبی بدست آن داد تا نیروهای نظامی خود را در افغانستان و جمهوریهای آسیای میانه مستقر سازد. اشغال افغانستان ادامه همان سیاستهایی است که امپریالیسم آمریکا عمدتا در دهه گذشته و بعد از فروپاشی بلوک شوروی به پیش برده است. آن سیاستها کدامند؟

۱. ایجاد ثبات در افغانستان به منظور کنترل یک منطقه بسیار حساس استراتژیک که قرار است یکی از شاهرگهای اقتصادی امپریالیسم از آن گذر کند.

۲ . نفوذ سیاسی و اقتصادی بیشتر در آسیای میانه و ایجاد یک کانال اقتصادی بین آسیای میانه و جنوب آسیا و همچنین آبهای آزاد.

بقیه در صفحه ۲۸

رژیم جدید کمپانی‌های نفتی...

۳ ـ جلوگیری از ظهور دوباره روسیه به مثابه یک ابر قدرت و حتی یک قدرت بزرگ رقیب در منطقه.

بالاخره حکومت طالبان سقوط کرد اما بمبارانهای آمریکا ادامه یافت. مردم افغانستان علاوه بر بدبختی های ناشی از جنگ، با یک فراورده دیگر آمریکا یعنی یک حکومت دست نشانده جدید روبرو شدند. بنا به گزارش مجله فرانسوی لوموند دیپلماتیک، حامد کرزای، رئیس دولت جدید افغانستان، مشاور کمپانی نفتی یونیکال بوده است. وی نماینده ظاهر شاه است و در گذشته از مقامات «دولت اسلامی افغانستان» بوده و با قدرت گیری طالبان تا مدتی با آن همکاری می کرد. وزرای دفاع و امنیت دولت جدید از «ائتلاف شمال» هستند که یکی از ارکان حکومت جدید را تشکیل می دهد. «ائتلاف شمال» در حقیقت مجموعه ای از همان گروههای جهادی بنیادگراست که با پول و اسلحه آمریکا علیه «کفار» روسی جهاد کردند و پس از سرنگون شدن حکومت وابسته به روسیه، «دولت اسلامی افغانستان» را به رهبری ربانی و احمد شاه مسعود برقرار نمودند و اولین کارشان تحمیل قوانین اسلامی، حد اسلامی، حجاب اسلامی بود. برخی از ژنرالهای خون آشام وابسته به روسیه نیز در این ائتلافند. ژنرال دوستم ازبک از آن جمله است. همچنین بخشی از نیروهای طالبان نیز در رژیم جدید سازماندهی شده اند. بسیاری از جنگ سالاران فئودال حامی طالبان جهت خود را عوض کردند و در قدرت باقی ماندند. در واقع در مورد حکومت جدید افغانستان باید گفت «آنچه خوبان همه دارند تو یکجا داری». زیرا مشتمل بر دست چین کاملی از مرتجعترین جنگ سالاران، دین سالاران، سران قبائل و فئودالها و خانها و نوکران خانه زاد و دست پرورده آمریکا و اروپا و روسیه است.

انتخاب چنین جمعی از سوی آمریکا (و با توافق قدرتهای اروپائی و روسیه) برای تشکیل حکومت جدید افغانستان تصادفی نیست. اگر امپریالیستها جز این می کردند جای حیرت بود. فئودالها، سرمایه داران بزرگ و خوانین متحدین بومی امپریالیستها در کشورهای نیمه مستعمره هستند. قدرت های جهانی در همه کشورهای نیمه مستعمره متحدین طبقاتی خود را بر مسند قدرت می نشانند. وقتی که در این کشورها رژیمی دچار بحران می شود از میان کسانی که حاضرند و قادرند همان نظام طبقاتی را حفظ و تقویت کنند، آلترناتیوسازی می کنند. این همان کاری است که امپریالیستهای آمریکائی و اروپائی در سال ۱۳۵۷ با گشودن راه برای قدرت گیری خمینی و همپالگی هایش، در ایران انجام دادند.

رژیم حامد کرزای حکومت خائنین ملی و طبقات کمپرادور فئودال و خوانین افغانستان است. هدف این رژیم برقراری نظم و ثبات در چارچوب یک نظام نیمه فئودال ـ نیمه مستعمره و مشخصا برآورده کردن منافع کمپانیهای نفتی بین المللی است. در مورد ماهیت حکومت جدید، رفقای مائوئیست در افغانستان چنین نوشتند: «ما به صراحت اعلام می کنیم که رژیم دست نشانده ارتجاعی ایکه از طریق تجاوز و اشغالگری امپریالیستهای آمریکائی و شرکاء و همنوایان امپریالیستی و ارتجاعی شان هدایت و کنترل مستقیم سیاسی و نظامی آنها بر کشور و مردمان ستمدیده ما مسلط ساخته شود. ماهیت رسواتر و آبروباخته تری از سلطنت پوشالی شاه شجاع و حاکمیت خیانتبار ببرک خواهد داشت. نه تنها شکل گیری و استقرار چنین رژیمی در اثر حمایت های سیاسی ـ نظامی و اقتصادی مستقیم و غیر مستقیم امپریالیستها صورت خواهد گرفت بلکه بقاء و دوام نکبت بار آن در آینده نیز کاملا به چنین حمایتهایی وابسته خواهد بود.» (به نقل از اعلامیه مشترک حزب کمونیست افغانستان و کمیته وحدت برای جنبش کمونیستی (م ـ ل ـ م))

هنوز زمان زیادی از عمر رژیم جدید نگذشته که بخشنامه های آقای کرزای در مورد لزوم رعایت حجاب اسلامی و برگزاری مراسم نماز و غیره خیال همه آنانیکه انتظاری غیر از این را داشتند، راحت کرد. برخورد این حکومت با بنیادگرایی اسلامی بخودی خود موقعیت زنان افغانستان تحت دولت آینده را بیان می کنند. سیما ثمر از اعضای دولت جدید، اعلام کرد که حل مسئله حجاب در افغانستان یک مسئله طولانی مدت است. این بیانی صریح در تایید و تداوم انقیاد زنان افغانستان است. رسانه های خبری غرب، دست نشاندگان جدید آمریکا را فرشته نجات زنان تصویر می کنند. در حالیکه بنابر شواهد موجود چادر و برقع و پدرشاهی فئودالی همچنان پابرجا مانده و خواهد ماند. زیرا شرکت یونیکال، امنیت لوله های گاز و نفت خود را مدیون خوانین و فئودالهای محلی افغانستان خواهد بود. وقتی که روشن می شود آقای کرزای مشاور شرکت یونیکال بوده است، در دولت جهادی شرکت داشته است، نماینده ظاهر شاه است، وقتی که می گوید بمب باران های آمریکا لازم و به صلاح افغانستان است، وقتی بخشنامه برای رعایت حجاب اسلامی و اجرای مراسم مذهبی ابلاغ می کند، وقتی اینها در کنار هم نهاده می شوند، و ترکیب دولت جدید به آن اضافه می شود، آنگاه میتوان چهره کریهی از وابستگی به امپریالیسم و وفاداری به مناسبات عقب مانده نیمه فئودالی را از این رژیم زاییده تجاوز امپریالیستی، بخوبی مشاهده کرد. آنانیکه تصور می کردند حمله امپریالیستها به افغانستان به معنی پایان بنیاد گرایی و آغاز مدرنیسم است و برای مردم افغانستان آزادی و رهایی به ارمغان می آورد باید چشمان خود را کمی بیشتر باز کنند تا بتوانند واقعیات را ببینند. آمریکا جز زور و قلدری، جز استثمار و چپاول، جز تحکیم طبقات استثمارگر بومی، جز فریب و نیرنگ برای خلقهای جهان چیزی در چنته ندارد. آنانیکه منتظر اهدای آزادی از سوی آمریکایند باید رفتار آمریکا با اسیرانی که در جنگ افغانستان گرفته است را ببینند و بنگرند که چگونه حتی آزادیهای بورژوایی درون خود آمریکا لگد مال میشود.

کسانیکه خیال میکنند آمریکا افغانستان را بازسازی خواهد کرد اگر کمی به خود زحمت دهند منظور واقعی قدرتهای امپریالیستی از بازسازی افغانستان را می توانند دریابند. «بازسازی» سیاسی از نظر آمریکائیها یعنی ایجاد یک نظام حکومتی که در بست در اختیار سیاستهای آنها باشد. اوضاع را برای چپاول اقتصادی آنها آماده کند. برای اینکار آماده زندانی و شکنجه کردن مردم و ستم بر اقلیتهای ملی و مذهبی و زنان باشد. این آن چیزی است که امپریالیستها به نام رژیم متعهد به دمکراسی غرب از آن یاد می کنند و کشورهایی چون سعودی و اردن و مصر، شیلی و اروگوئه، و صد البته ترکیه و اسرائیل و غیره در آن زمره قرار دارند. «بازسازی» اقتصادی یعنی تشدید فشار بر کارگران و دهقانان و بقیه زحمتکشان در کشورهای تحت سلطه و چپاول منابع طبیعی کشور برای به حداکثر رساندن سود سرمایه های بین المللی. حتی در کشورهای نفت خیز خاورمیانه (منجمله ایران) که در میان کشورهای تحت سلطه «مرفه» محسوب میشود طبقات میانی بسرعت در حال فقیر شدن و رقم گرسنگان در حال افزایش است. منظور از بازسازی نظامی افغانستان نه از بین بردن جنگ سالاران و برقراری امنیت برای مردم بلکه ایجاد ارتشی است که بتواند با شیوه بهتری از منافع امپریالیستهای آمریکائی و طبقات حاکم وابسته به آن حفاظت کند. بهتر بتواند صدای مخالفین را در هم بکوبد. بهتر بتواند با شورشها مقابله کند. بهتر بتواند نیروهای انقلابی را تعقیب و پیگرد کند. خلاصه ابزاری باشد که اعمال ترور و خفقان را بهتر تضمین کند و در صورت لزوم در لشگر کشی های امپریالیستی در منطقه شرکت کند.

همه این «بازسازی» ها هیچ چیز جز صاف کردن جاده برای حرص و آز بی پایان سرمایه های امپریالیستی، تقویت طبقات استثمارگر افغانستان که ازمناسبات عقب مانده و گوشت و پوست مردم تناول می کنند، نیست.

خلقهای افغانستان برای رهایی از مناسبات عقب مانده نیمه فئودالی، برای رهایی از دست امپریالیسم و خوانین و فرهنگ ارتجاعی متعلق به آنان، برای رهایی از ستم بر زنان و ستم ملی، چاره ای جز سرنگونی قطعی این دولت و برگماری جمهوری

اعلامیه مشترک
حزب کمونیست افغانستان
و
کمیته وحدت جنبش کمونیستی مارکسیست - لنینیست - مائوئیست افغانستان

تمثیل وحدت اندیشه، وحدت اراده و وحدت عمل پرولتاریا در یک کشور در یک حزب کمونیست واحد به مثابه پیشاهنگ پرولتاریا، وظیفه اساسی کمونیستها (م ل م ها) در مسیر دست یابی به سلاحهای مورد نیاز انقلاب محسوب میگردد. حزب کمونیست در میان سه سلاح معجزه آسای انقلاب نقش اساسی را بر عهده دارد. با دسترسی به این سلاح اساسی است که میتوان به دو سلاح دیگر انقلاب یعنی ارتش خلق و جبهه متحد دست یافت.

جنبش کمونیستی (م ل م) افغانستان برای دست یابی به سلاح اساسی انقلاب یعنی حزب کمونیست مسیر پر فراز و نشیب و دردآوری را پیموده است. این جنبش در زیر بار انحرافات و کج رویهای متعدد و سنگین، سالهای سال از دست یابی به این سلاح محروم مانده. تاسیس حزب کمونیست افغانستان گست کیفی مهمی از این راستا که تشکیل حزب کمونیست را به هدفی در خود مبدل ساخته و پیشرطهای گوناگون غیر اصولی در پیش پای آن قرار میداد، محسوب میگردد.

اما این گسست ایدئولوژیک . سیاسی وتشکیلاتی، بنابر علل و کمبودهای معین و مشخصی که کل جنبش کمونیستی (م ل م) افغانستان، منجمله موسسین حزب کمونیست افغانستان، از آن رنج میبردند، قادر نگردید وحدت جنبش کشور در یک حزب واحد را تامین نماید. در طی یک دهه گذشته بخشهای دیگری از جنبش کمونیستی (م ل م) کشور بصورت جداگانه به تکاملات ایدئولوژیک . سیاسی خود ادامه دادند. چند بخش فعال بر مبنای قبول مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم و تائید قاطع از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در چوکات «کمیته وحدت جنبش کمونیستی م ل م افغانستان» متشکل گردیده و به مبارزات برای دست یابی به وحدت حزبی ادامه داده اند.

هم اکنون جنبش کمونیستی (م ل م) افغانستان شامل حزب کمونیست افغانستان، کمیته وحدت جنبش کمونیستی م ل م افغانستان و حلقات و افراد و حلقات مارکسیست - لنینیست - مائوئیست کشور است. وحدت این مجموعه در یک حزب کمونیست واحد، بر مبنای وحدت ایدئولوژیک . سیاسی و تشکیلاتی از طریق توافق اصولی روی یک برنامه و اساسنامه حزبی واحد، مفهوم وحدت عمومی جنبش کمونیستی مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی را افاده مینماید

حزب کمونیست افغانستان و کمیته وحدت جنبش کمونیستی م ل م افغانستان به همیاری کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به توافق رسیده اند که: برای تامین وحدت ایدئولوژیک . سیاسی و تشکیلاتی میانشان در یک حزب کمونیست واحد، برای دستیابی به یک برنامه و یک اساسنامه حزبی واحد، مبارزات مشترکشان را آغاز نمایند و در این راستا فعالیتهای عملی مبارزاتی در سایر عرصه ها را نیز بطور روزافزونی هماهنگ سازند.

اساسات ایدئولوژیک . سیاسی و اصول تشکیلاتی مارکسیست - لنینیست - مائوئیستی مبنای اساسی این حرکت وحدت طلبانه حزب کمونیست افغانستان و کمیته وحدت جنبش کمونیستی م ل م افغانستان را تشکیل میدهد. مرامنامه و اساسنامه موجود حزب کمونیست افغانستان به مثابه اسناد اصلی مورد بحث در این حرکت مبارزاتی در نظر گرفته میشوند تا از طریق بازنویسی مشترک آنها دست یابی به برنامه و اساسنامه حزبی واحد ممکن و میسر گردد.؟

حزب کمونیست افغانستان و کمیته وحدت جنبش کمونیستی م ل م افغانستان امیدوارند که حرکت مبارزاتی وحدت طلبانه شان در شرایط حساس فعلی تحرک مثبتی در کل جنبش کمونیستی مارکسیستی لنینستی مائوئیستی و جنبش ملی دموکراتیک ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی کشور ایجاد نماید. در شرایط فعلی که امپریالیستهای آمریکائی و شرکاء و همنوایان ارتجاعی و امپریالیستی شان، «گردباد» شومی در جهان براه انداخته اند و افغانستان ویرانه و مردمان به خاک و خون کشیده آنرا مورد تعرض و تجاوز قرار داده و در مرکز این «گردباد» انداخته اند، وظایف خطیر و حساسی در سطح ملی و بین المللی بر عهده مائوئیستهای افغانستان افتاده است. ما باید به امر شکل دهی و تقویت قطب انقلابی در سطح ملی و بین المللی توجه و تلاش جدی مبذول داریم و قویا به خاطر داشته باشیم که مسئولیتهای ما در این جهت ، فوق العاده، سنگین و غیرقابل تعطیل است. اجرای درست، اصولی و به موقع این مسئولیتها با تکیه بر اصولیتهای ایدئولوژیک . سیاسی و تشکیلاتی پرولتری و تامین وحدت اصولی جنبش کمونیستی مارکسیستی لنینستی مائوئیستی کشور در یک حزب پیشاهنگ پرولتری واحد ممکن و میسر است.

ما از تمام مارکسیست لنینیست مائوئیستهای افغانستان دعوت به عمل میاوریم که در این مبارزه اصولی و جدا ضروری با ما همنوا و هماهنگ گردند.

به پیش در راه تامین جنبش
مارکسیست لنینیست مائوئیستی افغانستان
زنده باد مارکسیزم لنینیزم مائوئیزم
زنده باد انقلاب ، زنده باد کمونیزم

حزب کمونیست افغانستان
کمیته وحدت جنبش کمونیستی م ل م
افغانستان

۲۹ عقرب ۱۳۸۰ (۲۰ نوامبر ۲۰۰۱)

نشانی
جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

BCM RIM
WC1N 3XX
LONDON UK

دمکراتیک نوین تحت رهبری طبقه دورانساز کارگر ندارند. تنها آن جمهوری است که می تواند رهایی واقعی زحمتکشان و همه قشرهای خلق را به معنای واقعی و بدست خود آنان، برآورده کند. برقراری جمهوری دمکراتیک نوین فقط از طریق برپایی جنگ دراز مدت خلق امکان پذیر است. گفته می شود که مردم افغانستان از جنگ خسته شده اند، اما مردم افغانستان نزدیک به دو قرن علیه استعمار گران و ارتشهای اشغالگر و استثمارگران خارجی و داخلی جنگیده اند و باز هم می توانند برای رهائی واقعی خویش بجنگند. طبقات زحمتکش افغانستان بیش از هر چیز از سلطه مرتجعین رنگارنگ و مداخله بیگانه بر سرنوشت خود خسته شده اند. عمر امپراتوری های انگلیس و تزارهای روس و سوسیال امپریالیستها در افغانستان بسر آمد اما مبارزات مردم افغانستان ادامه یافت. زحمتکشان افغانستان بار دیگر، اما این بار تحت رهبری مائوئیستهای افغانستان و مشخصا حزب کمونیست افغانستان، دست به رزمی مصمم برای سرنگون کردن دولت طبقات کمپرادور فئودال و اربابان امپریالیست آنان و بدست گرفتن سرنوشت خود خواهند زد. ■

شکست دوم خرداد...

امروز عبدی در نگاه به آن گذشته، سعی می کند راه حلی که دوم خردادی ها باید برای خاموش کردن خیزش دانشجوئی جلو می گذاشتند را ارائه کند:

«معتقدم آقای خاتمی باید روز یکشنبه ۲۰ تیر به دانشگاه می رفت و به هر ترتیبی سر و ته قضیه را هم می آورد و یک قول هایی هم برای پیگیری می داد و بعد هم بر اساس آن قول ها اقدام می کرد، حال تا هر جائی که می توانست، ولی متاسفانه همه منفعل شدند.»

این کل منطق «دوم خرداد» و فلسفه وجودی خاتمی و همدستانش نه فقط در برابر جنبش دانشجوئی، بلکه در مقابل جنبش های رو به گسترش ضد رژیمی و معضلات یک جامعه در حال انفجار بود. یعنی تلاش برای اینکه به هر ترتیب سر و ته قضیه را هم بیاورند. همانگونه که در مورد خیزش دانشجویی ۷۸ دیدیم، این «به هر ترتیب»، بدون برو و برگرد شامل استفاده از سرکوب مستقیم یعنی حبس و شکنجه و قتل نیز بود. در عین حال، وعده های سر خرمن و قول های روی هوا می دادند تا بخشی از مردم را منتظر و متوهم نگهدارند و فضای خشم و نارضایتی عمومی را کاهش دهند.

البته عبدی هم مثل اغلب مرتجعین، نگاهی متفرعنانه به جنبش دانشجوئی دارد و خیال می کند اگر به موقع می جنبیدند و به اصطلاح تاکتیک های درست می زدند، می توانستند آب را از سر چشمه ببندند و جنبش دانشجوئی را به مسیر دیگری بیندازند:

«باید کوشش می شد و اجازه داده نمی شد که وقایع ۱۸ تیر در روزهای بعد ادامه پیدا کند.... همان موقع هم معتقد بودم که روز یکشنبه ۲۰ تیر باید آقای خاتمی و مجموعه اصلاح طلبان می آمدند و جلوی کار را می گرفتند و اجازه نمی دادند که جریان به آن صورت ادامه پیدا کند. بلکه از راه گفت و گو و تحت فشار قرار دادن باید این کار را می کردند. تا وضعیت به یک حرکت کور، بی هدف و پوپولیستی تبدیل نشود.»

جالب اینجاست که از همان صبح ۱۹ تیر، همه اینکارها را خود عبدی، بهزاد نبوی و دیگر مهره های «دوم خردادی» کردند و کاری از پیش نبردند. فائزه هاشمی هم از جانب بیت رفسنجانی به یاریشان آمده بود. حتی شخصیت های ملی ـ مذهبی نظیر مهندس سحابی هم که هنوز فکر می کردند از تنور دوم خرداد برای آنان آبی گرم می شود، به این تلاش بیهوده پیوستند. دانشجویان مبارز هرکس را که حرف از کوتاه آمدن و به خانه رفتن و مسالمت می زد، هو می کردند. اینگونه تلاش ها محکوم به شکست بود و هست، زیرا تضاد میان توده های مردم با نظام ارتجاعی اسلامی حادتر و عمیقتر از این حرفهاست و جنبش دانشجوئی بدرستی همین تضاد را بازتاب می دهد.

یکی از نتایج مهم خیزش ۷۸، رسوائی قطعی «دفتر تحکیم دانشجوئی» در برابر توده های مبارزی بود که به علت نفوذ توهمات «دوم خردادی»، برخوردی خنثی نسبت به این نهاد ارتجاعی و وابسته به حکومت اختیار کرده بودند. البته «دفتر تحکیم» به خاطر سابقه اش به مثابه یک مرکز تبلیغاتی ـ جاسوسی رژیم در دوران رفسنجانی، هیچگاه نتوانست در میان دانشجویان مترقی پایه بگیرد و تا مدتها به «آنتن» معروف بود. بعدها که این تشکیلات در جوار گروهی از فرماندهان سپاه و وزارت اطلاعات و سازمان زندانها «اصلاح طلب» شد و نقش ستاد حمایت از خاتمی در انتخابات ۷۶ را بعهده گرفت هم نتوانست چهره جذابی به خود بدهد.

در همین زمینه، یکی از مهره های امنیتی رژیم به نام نیما راشدان که ظاهرا حرفه روزنامه نگاری دارد، کوشیده است علت بی آبروئی و بی پایه بودن «دفتر تحکیم» در دانشگاه ها را پیدا کند تا شاید راه حلی برای معضلات کنونی جمهوری اسلامی در مهار جنبش دانشجوئی بیابد. (۲) راشدان بر نقاط ضعف مختلف انگشت می گذارد تا نشان دهد این نهاد حتی در زمینه امنیتی ـ اطلاعاتی (و مشخصا گرفتن نبض سیاسی دانشگاه ها) هم کارآیی کافی ندارد، چه رسد به جلب و جذب بخشی از توده های دانشجو. او می گوید: اعضای دفتر تحکیم غالبا از خانواده های مذهبی و سنتی هستند. فراکسیون هایش تا حد زیادی از ماهیت منطقه ای و حتی عشیره ای برخوردارند. آگاهی عمومی فعالانش از عناصر فعال حوزه سیاست پایینتر است. عمدتا کسانی هستند که در عرصه های دیگر حیات اجتماعی کاری از پیش نبرده اند. از تاریخچه جنبش دانشجوئی ایران و وضعیت جنبش دانشجوئی در کشورهای دیگر بی اطلاعند. مشغولیت آنان جدل بر سر نقش این یا آن شخصیت سیاسی، مشکوک وانمود کردن، رفع شک، کشف توطئه، تلاش برای حذف رقیب بهر طریق ممکن و نظایر آن است. روح و گفتار بیانیه های این نهاد بشدت از گفتمان ایدئولوژیک دهه ۱۳۶۰ مایه می گیرد و مرامنامه اش در تضاد کامل با یک نهاد جامعه مدنی است و راه را بر هر گونه تحول فرهنگی می بندد. و سرانجام اینکه، منبع تغذیه مالی دفتر تحکیم از ساختمان، دفتر، آب و برق، روزنامه و پوستر و آگهی، رنگ و چسب و غیره، دفتر خامنه ای است!

طبیعی است که با چنین خصوصیاتی، «دفتر تحکیم» نمی توانست از میان نیروی جوان، ترقیخواه و مبارزی که خود را در ضدیت با جهالت و تاریک اندیشی و ارتجاع و استبداد مذهبی حاکم معنی می کرد، پایه بگیرد. البته این بررسی، بیانگر یک نکته دیگر هم هست که امثال راشدان نمی توانند و نمی خواهند به آن اشاره کنند: خصوصیات دفتر تحکیم، خصوصیات رایج و نمونه وار بدنه همه نهادهای سرکوبگر در جمهوری اسلامی است. سربازان گمنام امام زمان، ارتش ارتجاع، بسیجی ها، نیروی انتظامی، زندانبانان و شکنجه گران، انصار حزب الله و امثالهم همگی چنین حال و روزی دارند.

اینک به یکی از مهمترین نشانه های شکست طرح «دوم خرداد» می پردازیم: یعنی راه یافتن این ایده و بحث در میان دانشجویان و جوانان که در برابر خشونت ناعادلانه مزدوران رژیم باید دست به خشونت عادلانه زد. خاتمی و شرکاء طی چند ساله گذشته، همه تلاش خود را بکار بستند تا مبارزه قهرآمیز، نبرد مسلحانه و جنگ انقلابی را در ذهن نسل جوان به یک تابو تبدیل کنند. در این راه، طیف وسیعی از جریانات سازشکار و خیانت پیشه و نیروهای رفرمیست خارج از حکومت (از اکثریتی ـ توده ای گرفته تا ملی ـ مذهبی) پشت خاتمی را گرفتند و در بوقش دمیدند. اینان خشونت عادلانه را هم ردیف و یکسان با اعمال خشونت بار بسیج و حزب الهی ها و قتل و کشتارهای طالبان و امثالهم معرفی کردند و باید چنین می کردند. زیرا «دوم خرداد» آمده بود تا ضرورت دست زدن به یک انقلاب راستین، ریشه ای و عمیق برای رهائی از شر ستم و استثمار و کثافات رژیم مذهبی را از ذهن جامعه پاک کند. در ابتدا خرافه های مسالمت آمیز تا حدی در محیط ها و محافل دانشجوئی جا باز کرد. اما واقعیت ستبر و خشن حاکمیت ارتجاع به شکل قتل های زنجیره ای، پیگرد و سرکوب خیابانی، حبس و شکنجه مبارزان به این خرافه ها ضربه زد. امروز اوضاع به جائی رسیده که عبدی با وحشت می گوید:

«چطور می توانیم به او بگوئیم که وارد شدن به سیکل خشونت آخر و عاقبتی ندارد؟ او پاسخ می دهد بدون خشونت هم آخر و عاقبتی برای ما نداشت.»

در مقابله با این خطر، یعنی گسترش ایده قهر در میان دانشجویان مبارز و پیشرو، عبدی تعارف را کنار گذاشته و جنبش دانشجوئی را تهدید به سرکوب می کند:

«جنبش دانشجوئی... آن قدر فاصله اش از جریان دوم خرداد زیاد نشود که تبدیل به یک جزیره دور افتاده شود و لذا به راحتی سرکوب گردد!»

برای موثرتر کردن اینگونه تهدیدها و ارعاب ها است که امروز بیدادگاه های جمهوری اسلامی دست به بررسی مجدد پرونده دانشجویان زندانی می زنند و برای عبرت جنبش دانشجوئی، احمد باطبی و شماری دیگر را به حبس های طویل المدت محکوم می کنند.

اینک نظریه پردازان رژیم می کوشند از علل برپائی و تاثیرات خیزش ۷۸ و سپس شورش خرم آباد جمعبندی کنند و برای جلوگیری از تکرار و یا بروز شدیدتر چنین وقایعی، راه

حل ارائه دهند. برخی از این «راه حل»ها را عباس عبدی به زبان آورده است. البته باید تاکید کنیم که این فقط نظر «دوم خردادی ها» نیست و بیان دیدگاه عمومی مقامات جمهوری اسلامی است. بر مبنای بحث عبدی:

یکم، در جریان دعواها و کشمکش های درون حکومتی و به قصد گرفتن امتیاز از جناح رقیب، نباید زیاده از حد یک جنبش توده ای را تحریک کرد و به آن میدان داد. زیرا ممکنست اوضاع از کنترل رژیم خارج شود و کل نظام را با خطر تزلزل و بی ثباتی روبرو کند. عبدی این سیاست را تحت عنوان «دوری و دوستی» خلاصه کرده است:

«شما اگر هم بخواهید به او (جنبش دانشجوئی) نزدیک شوید، او راه نمی دهد.... این که نباید به آن نزدیک شویم چون ضربه می خوریم درست نیست. اصلا نزدیک شدن فایده ای ندارد.... طرفین باید به نحوی رفتار کنند که هیچ گاه یکی از دیگری دور نشود. من خودم به جنبش دانشجوئی نزدیک نمی شوم، به این معنا که در مسائلش دخالت نمی کنم.... اصطلاحا می گویم دوری و دوستی بهتر است.»

دوم، همانطور که بالاتر نقل کردیم، این سیاست بهیچوجه به معنی دست روی دست گذاشتن در برابر خیزش های دانشجوئی نیست. نقد وی به خاتمی و بقیه در جریان خیزش ۷۸ اینست که چرا منفعل ماندند و دیر جنبیدند. عبدی معتقد است که جناح های حکومت نباید در برابر حرکات ضد رژیمی خارج از کنترل، منفعل بمانند، و باید به موقع برای فرونشاندن آنها وارد عمل شوند وگرنه راه گسترش و تعمیق خیزش باز می شود.

سوم، تهدید به سرکوب دانشجویان از زبان عبدی، نشان می دهد که راه حل نهائی جمهوری اسلامی در برابر یک جنبش دانشجوئی رادیکال ضد رژیمی، مثل همیشه سرکوب تظاهرات ها و حبس و شکنجه و قتل مبارزان این جنبش است.

جدا از این سه نکته، بنظر می آید که افرادی نظیر نیما راشدان کماکان به ضرورت تشکیلات سازی در دانشگاه به قصد پایه گرفتن در بین دانشجویان و بدست آوردن ابزار تاثیر گذاری بر فضای سیاسی و مهار مبارزات رادیکال باور دارند. برای مثال او تاکید می کند که به «نقش ارزنده» این تشکل در «شکوفائی حوزه نقد عمومی و جامعه مدنی» بی اعتنا نیست؛ «نقش عظیم دفتر خصوصا در تحولات سیاسی سالهای اخیر» را انکار نمی کند؛ و هدفش از برشمردن نقاط ضعف دفتر تحکیم اینست که «پویایی و بالندگی هر چه بیشتر این تشکل» را تامین کند. نظریه پردازانی مانند وی بر این باورند که رژیم باید در دانشگاه یک «نهاد مدنی» کارآمد و به اصطلاح امروزی بسازد که حداقل از وقایع روز با خبر بوده، بتواند از نظر سیاسی نبض جنبش دانشجوئی را بگیرد تا نظام با وقایع غیر مترقبه ای مانند خیزش ۷۸ روبرو نشود.

اما جنبش دانشجوئی بعد از گذر از تجربه چهار پنج ساله اخیر، امروز در چه وضعی بسر می برد. عباس عبدی در این زمینه می گوید: «جنبش دانشجوئی در یک رکود و محاق نسبی رفته است.»

آری، چنین است. اما این حالت طبیعی و اجتناب ناپذیری است که در هر جنبش توده ای بعد از دستگیری و سرکوب گسترده فعالین، رو شدن دست ناراهبران، به نتیجه نرسیدن راه و روش های نادرست و نیم بند، و عدم تحقق شعارها پیش می آید. در عین حال، اگر قرار بر آن باشد که جنبش دانشجوئی با کمی رادیکالتر شدن و فاصله گرفتن از جناح های هیئت حاکمه، اما در همان محدوده هائی که تا به حال حرکت کرده، با همان بینش و سیاستها و روش هایی که تا به حال بر آن حاکم بوده، با همان شعارها و جهت گیری ها و ترکیب تاکنونی توده های درگیر در آن تکرار شود، قادر به پیشروی نخواهد بود. به نقش و رسالتی که یک جنبش دانشجوئی انقلابی می تواند و باید ایفاء کند، نزدیک نخواهد شد. مرزبندی قاطع با کلیت دولت ارتجاع حاکم و اربابان و متحدان بین المللی اش یک معیار پایه ای و تعیین کننده برای جنبش دانشجوئی است؛ اما کافی نیست. جنبش دانشجوئی در شرایط کنونی حداقل باید از چند معیار انقلابی دیگر برخوردار باشد:

یکم، پیوند با توده های تحتانی و ستمدیده جامعه (یعنی جهت گیری سیاسی و اجتماعی مشخص در دفاع از منافع و مبارزات کارگران و دهقانان و زحمتکشان؛ ضدیت با ستم بر زنان و دفاع از مبارزات و خواسته های زنان؛ ضدیت با ستم ملی و دفاع از مبارزات و خواسته های ملل ستمدیده و مهاجران ساکن ایران). معنای عملی این کار، طرح شعار و خواسته های اساسی و مهم هر یک از طبقات و قشرهای ستمدیده ای است که نام بردیم؛ افشاء و محکوم کردن سیاستهای سرکوب و ترفندهای رژیم علیه هر یک از آنها؛ به خیابان کشاندن اعتراضات و تظاهرات دانشجوئی با هدف بردن شعارهای ضد رژیمی به میان مردم و درگیر کردن توده های غیر دانشجو در این مبارزات.

دوم، کنار زدن قاطعانه موانع عقب مانده و ارتجاعی عقیدتی ـ اجتماعی ـ فرهنگی که در راه شرکت فعال و گسترده دختران دانشجو در مبارزات دانشجوئی وجود دارد؛ و راه ایفای نقش همه جانبه و برابر زنان در جنبش دانشجوئی به مثابه رهبران و فعالین و رزمندگان صف اول این جنبش را می بندد.

سوم، گسست آگاهانه از ایدئولوژی ارتجاعی حکومتی، مرزبندی قاطعانه با رنگ مذهبی زدن به مبارزات و تشکلات دانشجوئی که تحت عنوان «احترام به اعتقادات مردم» یا به اصطلاح تاکتیک برای «جلوگیری از سرکوب توسط رژیم مذهبی» انجام می گیرد. جنبش دانشجوئی باید به مثابه یک جنبش انقلابی آشکارا سکولار (غیر مذهبی) ظهور یابد.

دستیابی جنبش دانشجوئی به این معیارها، یک تحول کیفی است و به هیچوجه به شکل خودبخودی و اتفاقی نمی تواند صورت گیرد.

این تحول کیفی فقط در صورتی انجام می شود که بخشی از پیشروان این جنبش بطور متشکل بر اساس بینش و سیاستهای کمونیسم انقلابی (مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم) برای تاثیرگذاری و رهبری مبارزات دانشگاه ها فعالیت کنند؛ ایده ها و روش های پیشرو را اشاعه دهند؛ آگاهانه با خرافات و عقب ماندگی ها و روش های کهنه رایج در این جنبش مبارزه کنند؛ و دانشجویان مبارز را سازمان دهند.

آیا زمینه عینی برای چنین تحولی مساعد است؟ بله. افت و رکودی که امروز در جنبش دانشجوئی مشاهده می کنیم یک جنبه واقعیت است که دلایلش را بالاتر برشمردیم. جنبه دیگر اینست که معمولا در چنین دوره هایی، مبارزان و در درجه اول پیشروان جنبش در مورد محدودیتهای سیاسی و تشکیلاتی و راه برون رفت از آنها به فکر می نشینند. به مسائل بزرگتر و گسترده تر، مثلا به نقشی که جنبش دانشجوئی باید در مجموعه جنبش ضد رژیمی بازی کند فکر می کنند. دوره ای است که پیشروترین دانشجویان بیش از هر زمان دیگر با ضرورت دستیابی به یک استراتژی پیروزمند برای براندازی رژیم ارتجاع مذهبی کلنجار می روند؛ به ضرورت پیدا کردن ایدئولوژی راهنما و آرمانی می اندیشند که برای پیگیری یک حرکت انقلابی تا کسب پیروزی ضرورت دارد.

امثال عباس عبدی به خاطر تجاربشان، از این گرایشات با خبرند و همه تلاششان آنست که آب رفته را به جوی باز گردانند؛ دانشجویان را از فکر کردن به این افق ها باز دارند؛ آنان را از «سیاست» و از «افراط» دور نگهدارند؛ تهدیدشان کنند که اگر از بخشی از حاکمیت دور شوید، راحت سرکوبتان می کنند. در مقابل، وظیفه کمونیستهای انقلابی است که راه های اشاعه بینش و سیاست انقلابی پیگیر درون جنبش دانشجوئی و مشخصا در بین پیشروان این جنبش را بیابند. اینکه در آینده نزدیک چه سیاستی بر جنبش دانشجوئی حاکم خواهد شد را نمی توان پیش بینی کرد. اما یک چیز روشن است: خرافه های «دوم خردادی» و طرح های آتی کل هیئت حاکمه اسلامی هر چه که باشد، با منافع و اهداف جنبش دانشجوئی و پویائی و شکوفائی آن در تضاد است و نهایتا محکوم به شکست. این برنامه و راه انقلابی طبقه کارگر است که سرانجام سرنوشت و آینده جنبش های مردمی منجمله جنبش دانشجوئی را رقم خواهد زد. ■

توضیحات

۱) همه نقل قول های مورد استفاده در این نوشته از گفت و گوی اخیر عباس عبدی (از سران حزب مشارکت) با خبرنگار روزنامه «حیات نو» به تاریخ ۱۸ آذر ماه ۱۳۸۰ آورده شده است.

۲) مقاله «دفتر تحکیم وحدت کیست؟» به قلم نیما راشدان

فیلم «علی»: نمایش میراث دهه ۱۹۶۰

اخیرا فیلمی به نام «علی» در کشورهای مختلف دنیا به نمایش درآمده است. این فیلم، بخشی از زندگی محمد علی کلی (قهرمان تاریخی بوکس) را تصویر می کند. متن زیر خلاصه مقاله ای است که مایکل اسلیت، یک روزنامه نگار مائوئیست انقلابی در آمریکا نگاشته است. او ما را با خود به تماشای فیلم «علی» می برد تا حال و هوای انقلابی در دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ را با هم احساس کنیم. تهیه و تماشای این فیلم را به همگان توصیه می کنیم.

نوشته مایکل اسلیت
نشریه کارگر انقلابی ارگان حزب کمونیست انقلابی آمریکا

تمساحو بیچاره کردم
نهنگو میچاله کردم
صاعقه رو دستگیر کردم
رعدو زمین گیر کردم
بهتر از این نمیشه!
ندیدی که هفته پیش
سر صخره رو بریدم
شیره سنگو کشیدم
بخششو زجرکش کردم
دارو رو ناخوش کردم

این شعری است که محمدعلی به سال ۱۹۷۴ در جواب به این ادعا سرود که می گفتند وی آماده مسابقه با جورج فورمن برای پس گرفتن عنوان قهرمانیش نیست.

کاملا از خاطره ام پاک شده بود! واقعا چرا من و دوستانم می خواستیم مثل محمد علی شویم. ما پسر بچه هائی بودیم با گوش های بزرگ و زانوان و آرنج های کبره بسته که در رینگ بوکس گرد و خاک گرفته ای در ساختمان متروکه محله مان سخت مشت زنی می کردیم. مردان مسن پس از بازگشت از کار، تی شرت می پوشیدند و می آمدند که داور ما باشند یا با اشارات و رهنمودهائی ما را تعلیم دهند: «پسر، دستهایت را بالا نگه دار! مشتت را با قدرت بیشتری پرتاب کن و اینطوری تاب نخور!»

شبهای شنبه، پدر بزرگ مرا به تماشای بازیهای بوکس می برد. این بازیها از تلویزیون سیاه سفید اسقاطی کافه محله که کف آن پوشیده از خاک اره و آبجو بود، پخش می شد. اینجا بود که برای اولین بار محمدعلی را که به کاسیوس کلی معروف بود دیدم.

اولین باری بود که «کلی» با «سانی لیستون» روبرو می شد. کافه شلوغ تر از هر زمان بود، چون کسی باور نمی کرد که لیستون به این سادگی شکست بخورد. پدر بزرگ به این معروف بود که مشت زن سریعی است، زود جوش می آورد و داستانهای خوبی تعریف می کند. پدر بزرگ انصاف را دوست داشت و عاشق ضعفا و قربانیان بود؛ بخصوص وقتی که تن به ضعف و قربانی بودن نمی دادند. او آن شب همه دوستانش را وادار کرد که با من روی «لیستون» شرط بندی کنند. هر شرطی بیست و پنج سنت. در حالی که نتیجه از قبل برای همه دنیا روشن بود. اغلب آدمها ساکت بودند. فقط گاهی صدای تعجب ازشان در می آمد اما پدر بزرگ من با سر و صدا و هیجان برای محمد علی هورا می کشید و تشویقش می کرد.

وقتی داشتیم به خانه که یک بلوک آن طرفتر بود بر می گشتیم، سکه های بیست و پنج سنتی در جیبم صدا می کرد. پدر بزرگ دستش را دور شانه ام گذاشت و گفت دوستانش را وادار کرد با من سر «لیستون» شرط بندی کنند. پدر بزرگ مخصوصا می خواست دوستانش را خیط کند. چون آنان از محمد علی خوششان نمی آمد اما پدر بزرگ عاشق او بود. مطمئن بود که ستاره محمد علی خواهد درخشید و در سالهای آتی آتشی به پا خواهد کرد. از نظر او این واقعه خیلی خوبی بود. وقتی «کاسیوس کلی» نامش را به «محمد علی» تغییر داد، تبدیل به محبوب ترین و مغضوب ترین ستاره ورزشی شد.

یکسال بعد یا بیشتر پدر بزرگ مرد و من دست از بوکس کشیدم. اما هنوز می خواستم مثل محمد علی باشم. عاشق جسارت او بودم؛ عاشق عقب نشینی نکردنش؛ عاشق جرقه های صحبت در چشمانش وقتی در میان مردم بود، و خروشیدنش در مقابل قدرتمندان. با چه اعتماد به نفسی خطرناکترین حریفان را به رینگ بوکس وارد و از آن خارج می کرد! من عاشق آن بودم که محمد علی همیشه کنار مردم می ایستاد. کنار سیاهان وقتی علیه نژادپرستی می جنگیدند، همراه مردم ویتنام وقتی علیه قدرتمندترین قدرت نظامی جهان می جنگیدند. عاشق آن بودم که نمی گذارد او را به حاشیه برانند.

همه اینها از خاطره ام پاک شده بود تا اینکه فیلم «علی» را که «مایکل مان» کارگردانی کرده است دیدم. آه که چقدر خوب بود.

یک تاریخ نگار ورزش بوکس می گوید، «هر زمانه ای، قهرمانانی را به ظهور می رساند که شایسته آن است.» کارگردان فیلم «علی» این را فهمیده است. داستان این فیلم در مورد آنست که چه جنبه از «علی» برای توده های مردم مهمتر از هر چیز دیگر بود. «مایکل مان» همراه با جمع فوق العاده ای از هنرپیشگان و فیلمبردار تیزبینی چون مانوئل لوبزکی، این داستان را زیبا تعریف می کند. هنرپیشه سیاهپوست «ویل اسمیت» یکسال و نیم کار کرد تا تفکر و کاراکتر محمدعلی را بشناسد. یکسال و نیمی که به قول او «دگردیسی روح و روان» بود تا بتواند مانند یک جنگنده فکر کند.

«جیمی فاکس» نقش مربی «علی» یعنی «درو براون» که به «بوندینی» معروف بود را بازی می کند. «بوندینی» مربی و یار غار «علی»، شاعر کوچه، و آفریننده کلامهای شعرگونه بود: «مانند پروانه شناور باش، مانند زنبور نیش بزن». مبارزه «بوندینی» برای غلبه بر اعتیاد به هروئین، آئینه تلاش خود علی برای از سر گرفتن نبرد است. عشق بی پیرایه او به علی در تباین آشکار با اپورتونیسم تاجر منشانه حقیر «ملت اسلام» است. (۱) «جادا پینکت» نقش «سونجی» همسر اول «علی» را بازی می کند و خیلی خوب جسارت زنان جوان آن دوره را بازتاب می دهد. «ماریو ون پیبلس» نقش «مالکم ایکس» را بازی می کند و خوب قادر است روابط رفیقانه ای که میان وی و «علی» شکل گرفت را بازآفرینی کند. فیلم «علی» هم بموقع است و هم مثل هر داستان خوب دیگر آدم را به گشت و گذار در زمانی دیگر می برد.

شروع فیلم با تصاویر مونتاژ شده وقایع تاریخی ای است که زندگی «علی» را شکل دادند. «علی» را مخلوق زمان خویش، مخلوق توده ها و مصافهائی که مقابل روی توده ها قرار گرفت، می بینیم. صحنه های کنسرت «سام کوک» فضای داغ فرهنگی آن زمان را القاء می کند. «کوک» محبوب مردم سیاه بود و صدای دلنشینش، امیدها و تلاشهای سیاهان علیه ستم و برای کسب آزادی را فشرده و بازتاب می داد.

تمرکز فیلم به روی سالهای ۱۹۶۴ تا ۱۹۷۴ است. در مورد اینست که چنان زمانه ای چگونه می تواند آدمهائی مانند «علی» ، یک قهرمان خلق ، را بیافریند و چنین قهرمانی چه تاثیری بر زمانه خود می تواند داشته باشد. این موضوعی است که «مایکل مان» در فیلم خود بطور مکرر به آن برمی گردد. پر واضح است که وی «محمد علی» آن دوران را عاشقانه دوست دارد. او بهترین ها را گرد آورده و به جزئیات توجه بسیار کرده است تا ما را به آن زمان ببرد. در عین حال از تناقضات موجود چه در شرایط

آن موقع و چه در خود علی، فرار نکرده است. مثلاً، او جداتی «علی» از «مالکم ایکس» را بر سر اختلافات سیاسی و دلسردی فزاینده وی از «ملت اسلام» را نشان می دهد. یا در همان حال که نشان می دهد «علی» با قدرت تمام ضد ستم بر سیاهان مبارزه می کند، رفتارهای زیانبار و تصاحب گرایانه او با زنان را نیز به تصویر می کشد.

لحظه دراماتیک فیلم و واقعه کلیدی آن زمانی است که علی از خدمت در ارتش آمریکا و رفتن به جنگ ویتنام سر باز می زند.

فیلم پر از احساس است. «مایکل مان» می گوید، «تمام آن وقایعی که بر محمد علی تاثیر می گذاشت بر همه نسل ما تاثیر می گذاشت. هر کس کشتارهای ویتنام یا سلما و بیرمنگام (۲) را دیده بود، پر از خشم بود؛ خشمی که آرام نمی گرفت و فرو نمی نشست. علی با چنین خشمی، پا به صحنه بین المللی گذاشت. او شجاع و شوخ بود و رفتار و گفتاری تکان دهنده داشت. او بی وقفه از نظام حاکم و معیارهای آن سرپیچی می کرد و ما از این بابت عاشق او بودیم.»

هر چند علی همیشه تاکید می کرد که «قهرمان خلق» است، اما به واقع زمانی که علیه جنگ ویتنام موضع گرفت بطور کامل چنین نقشی پیدا کرد. این حرف علی که «من هیچ نفعی در شرکت در جنگ ویتنام ندارم؛ من با ویت کنگ دعوا ندارم؛ ویت کنگ هیچوقت مرا نگرو صدا نکرده» (۳) توده های سیاه، توده هائی که علیه جنگ مبارزه می کردند و مردم ستمدیده سراسر جهان را به وجد آورد و برانگیخت. او با این حرفها ستمگران و همراهانشان را به شدت عصبانی و خشمگین کرد. حتی «ملت اسلام» از موضع علی ناراحت شد و مایل بود بر سر نظام وظیفه علی با حکومت آمریکا وارد معامله شود.

نظام، ضربه محکمی به علی زد. «مایکل مان»، به طرزی عالی این صحنه را تصویر می کند. او نشان میدهد که چگونه سازمان سیا و اف بی آی، جاسوسی علی را می کنند. ۵۰ سال بود که هیچ بوکسوری تحت بازجوئی اف بی آی قرار نگرفته بود. محمد علی اولین بود. دولت، وحشت زده از تاثیر علی بر مردم، او را تحت فشار قرار داد که به خاطر موضعی که در مورد جنگ ویتنام گرفته بود عذرخواهی کند. به او پیشنهاد معامله ای را دادند: علی در نظام وظیفه نام نویسی کند و به ارتش بپیوندد و دولت در عوض تضمین می کند که او را به جبهه جنگ ویتنام نفرستد و از بوکس محروم نکند. آنها از او خواستند که تسلیم شود. اما علی در مقابل آنان محکم ایستاد.

صحنه ای که نشان میدهد علی دست رد به سینه آنان می زند قلب را مالامال از غرور و سرور می کند. او بخاطر استنکاف از خدمت نظام و پیوستن به ارتش محکوم می شود و عنوان قهرمانی و حق شرکت در مسابقات مشت زنی را از او می گیرند. با این وصف او حاضر به پس گرفتن موضعش علیه جنگ ویتنام و عذر خواهی نمی شود. مسئول کمیسیون بوکس بر او نهیب می زند که: «و تو خودت را قهرمان خلق می خوانی؟» علی پاسخ می دهد، «بله، می خوانم».

چند لحظه بعد علی در راهرو است و اینجا یکی از پر قدرت ترین صحنه های فیلم است: خبرنگاران هجوم می آورند و از هر طرف او را در مورد موضعش علیه جنگ ویتنام سوال باران می کنند. علی در جواب به سوالات در نمی ماند و بی معطلی به خبرنگاران می گوید: برای یافتن دشمنم لازم نیست ده هزار کیلومتر، به آن طرف دنیا بروم؛ دشمن همینجاست؛ صاحبان قدرت دشمن من هستند که ضد مبارزه من برای کسب آزادی و برابری هستند. علی در جواب به این سوال خبرنگاران که ممکنست به ۵ سال زندان محکوم شود، جواب می دهد: «مردم من چهار صد سال است که زندانیند بنابراین ۵ سال زندان مرا نمی ترساند.»

علی برای چیزی بیشتر از عناوین قهرمانی جنگید؛ او برای خلق سیاه، برای برابری، و علیه حکومت آمریکا جنگید.

فیلم وارد بخشی می شود که علی برای باز پس گرفتن عنوان قهرمانی بوکس سنگین وزن مبارزه می کند. نبرد سخت و درازی است که درسهای بسیار دارد. درسهائی در مورد اینکه ستمدیدگان در مبارزه علیه ستمگران در کجا میتوانند متحدان خود را بیابند و اینکه اگر در مقابل دشمن قوی و استوار بایستی به دیگران هم کمک میکنی که قوی و استوار بمانند.

«مایکل مان» در این فیلم به نسل جوان نشان می دهد که علی در یک مقطع حساس از تاریخ برای استوار ماندن روی موضع سیاسی اش، مخاطرات بزرگی را به جان خرید.

«ویل اسمیت» هنرپیشه فیلم که نقش علی را بازی می کند می گوید: «من می دانستم که او یک جنگنده است اما همچنین می دانستم که او علیه جنگ ویتنام موضع گرفت. بچه هائی که الان ۲۱ ساله هستند هیچ درکی از آن مقطع زمانی، از جنبش سیاهان برای حقوق مدنی، جنبش ضد جنگ ویتنام و غیره ندارند. با این وصف، برایشان اسم علی در پیوند با همه اینهاست. اما نمی دانند که برای این پیوند چه رنجها و زحمتهائی کشیده شد.»

فیلم با تمرکز روی مناسباتی که میان «هاوارد کوسل»، مفسر ورزشی تلویزیون ای بی سی، و علی بوجود می آید نشان می دهد که چگونه موضع شجاعانه و اصولی علی علیه نژادپرستی و جنگ ویتنام از همه قشرهای جامعه متحدانی را بسوی او جلب می کند؛ به آنان الهام می بخشد؛ پشت گرمی و توانائی ایستادن در مقابل قدرتمندان را به آنان می دهد.

وقتی که علی برای پس گرفتن حق مشت زنی و عنوانش، استراتژی ای را پیش می گذارد، «هاوارد کوسل» در اجرای آن به او کمک می کند. داستان او را از تلویزیون سراسری پخش کرده، برایش حمایت گسترده جلب می کند. وقتی علی در دیوان عالی کشور پیروز می شود، «هاوارد کوسل» به اندازه وی در اینکه او به زندان نرفته و دوباره قادر به شرکت در مسابقات مشت زنی خواهد بود، خوشحال است.

پس از باخت غم انگیز به «جو فریزر»، علی بالاخره شانس آن را بدست می آورد که در مسابقه با «جورج فورمن» در سال ۱۹۷۴ عنوان قهرمانیش را باز یابد. این مسابقه در زئیر برگزار شد. مسابقه ای بود که مردم سراسر جهان مشتاقانه انتظارش را می کشیدند.

در این بخش فیلم، «مایکل مان» دوباره به موضوع «قهرمان خلق» و پیوند مهمی که بین علی و مردم برقرار است، باز می گردد. از لحظه ای که موضوع مسابقه طرح می شود هیچکس باور نمی کند علی پیروز خواهد شد. زیرا چهار سال مشت نزده، و هشت سال از «فورمن» بزرگتر بود.

در زئیر، علی مترادف شجاعت و امید بود. «جان وویت» که در این فیلم نقش «هاوارد کوسل» را بازی می کند، به خاطر می آورد که قبل از مسابقه در زئیر با علی صحبت تلفنی داشت. علی به او گفت «من مجبورم ببرم، مگر نه؟» جان وویت می گوید: «او می دانست که چه چیزی را از جانب همه بر دوش گرفته است.... و می دانست که برای همه ما این پیروزی چه اهمیتی دارد. همه ما به شدت محتاج آن بودیم که او آنچه را که از وی گرفته شده بود باز پس بگیرد.»

فقط علی و مردم باور می کنند که او می تواند پیروز شود. وقتی علی وارد زئیر شد با فریاد انبوه توده های مردم که به استقبالش شتافته بودند مواجه شد: «علی او را بکش!» در زئیر هر جا می رفت با این شعار مواجه می شد. مردم می خواستند که او برنده شود و سخت اعتقاد داشتند که او می تواند چنین کند. یک روز صبح، علی هنگام تمرین دو، از کلبه های حلبی و جاده های خاکی گذشت و در یکی از محله های فقیر نشین کینشاسا، وارد قلب توده ها شد. علی هم عشق توده ها را مشاهده کرد و هم مسئولیتی که نسبت به آنان دارد. مردم با شعار و آواز همراه او شروع به دویدن می کنند. می خندند. او را لمس می کنند و به او نشان می دهند که همراهش می جنگند. علی قهرمان آنان است و در همان چند لحظه، در این دنیا هیچ چیز موجود نیست به جز علی و مردم، و هر دو می دانند که سخت به یکدیگر وابسته اند.

بقیه در صفحه ۳۵

مصاحبه با رفیق پراچاندا

ساله صحت این گفته را به اثبات رسانده است. یکم، آغاز جنگ خلق یک تحول کیفی در ساختار مخفی و سبک کارهای حزب ایجاد کرده است. دوم، به موازات تکامل جنگ خلق، حزب موفق شده نقطه تمرکز قوای خود را توده های تحتانی قرار دهد. تغییرات مهمی نیز در ترکیب طبقاتی کادرهای حزب صورت گرفته است. سوم، جنگ خلق تعداد بیشمار کادرهای حزب را از میراث رفرمیستی سابق رها کرده و این مسئله یک معیار نوین به زندگی حزب بخشیده و این امر همچنان ادامه دارد. چهارم، جنگ خلق بر گرایش «آلوک» که انحرافات فرقه گرایانه و آنارشیستی را در بر می گرفت پیروز شد و از این طریق، محیطی را برای اتحاد نوین بر یک مبنای نوین ایجاد کرد (منظور مبارزه حزب علیه یکی از رهبران سابق حزب به نام آلوک است که راه انحطاط در پیش گرفت). پنجم، جنگ خلق، پایه مادی برای اجرای موفق کارزار اصلاح حزب را مهیا کرده است. ششم، جنگ خلق حزب را به مثابه یگانه حزب انقلابی در بین توده های سراسر کشور تثبیت کرده است. هفتم، جنگ خلق، حزب را به نقطه اوج کنونی سنتز ایدئولوژیک رسانده است. بدین طریق، جنگ خلق از وجوه گوناگون به لحاظ ایدئولوژیک و مادی به فرایند پرولتریزه شدن خدمت کرده و می کند.

کنفرانس شما توجه خاصی به برخی سئوالات مربوط به تاریخ جنبش بین المللی کمونیستی معطوف داشت. چرا این بررسی را ضروری دیدید؟ چه درسهائی برای آینده در بر دارد؟

بله! دومین کنفرانس سراسری حزب ما توجه خاصی به مطالعه تاریخ جنبش بین المللی کمونیستی معطوف داشت. سئوال اینست که طبقه ما که در نبرد برای کسب قدرت دولتی به قله پیروزی تاریخی دست یافته بود، چرا باید با چنین عقبگرد بزرگی در سطح جهانی روبرو شود؟ این سئوال بسیار مهمی است. مسلما بحث ما این بوده که این عقبگرد نتیجه قوانین افت و خیز مبارزه طبقاتی، خیانت تبهکارانه رویزیونیستها و توطئه امپریالیستها بود. اما این توضیحات نمی تواند کل حقیقت را در بر گیرد؛ و نخواهد توانست در توده ها حس اطمینان نسبت به انقلاب را ایجاد کند.

عامل عمده در بوجود آمدن هر پدیده یا هر روند، همیشه عامل درونی است. از این نقطه نظر، سئوال حساس اینست که نمایندگان انقلابی طبقه ما در گذشته، کجا از عطف توجه به مسائل ایدئولوژیک باز ماندند؛ یا اینکه نقطه ضعفهایش در این زمینه چه بود؟ با استفاده از تلسکوپ و میکروسکوپ مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم است که می توانیم به این سئوال پاسخ دهیم. بعد از تجربه پنج ساله، به خاطر موفقیت انقلاب و با توجه به ضرورت مقابله با خطر ضد انقلاب در آینده، ما این موضوع را کانون توجه خویش قرار داده ایم. در جریان این کار، نقطه عزیمت مطالعه ما، تجربه انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی بوده است. بدین ترتیب، در جریان مطالعه و مباحثه، توجه ما به این ارزیابی رفیق مائو از اشتباهات ۳۰ درصدی رفیق استالین جلب شد.

ما کوشیده ایم درک عمیقتری از این ارزیابی رفیق مائو بدست آوریم که می گفت رفیق استالین علیرغم اینکه یک مارکسیست ـ لنینیست کبیر و صادق بود، اما در فهم فلسفه ماتریالیستی دیالکتیکی، به میزان زیادی دچار متافیزیک، ذهنیگرائی و دگماتیسم شد. بدین طریق، حزب ما راه بررسی چند موضوع را گشود: چرا درک رفیق استالین از حزب نتوانست وحدت اضداد را بفهمد و به سر بلند کردن خوجه ایسم کمک کرد. استالین در فهم خصلت و هدایت مبارزه طبقاتی تحت سوسیالیسم دچار اشتباهات متعدد شد. استالین در بسیاری موارد جهت گیری ها و رهنمودهای نادرستی در ارتباط با مناسبات میان انقلاب شوروی و انقلاب جهانی به پیش گذاشت. استالین در تعمیم نیاز شوروی به تشکیل یک جبهه متحد طی جنگ جهانی دوم اشتباه کرد. او تاکید یکجانبه ای بر رشد تولید و تکامل نیروهای تولیدی به مثابه تضمینی برای پیروزی سوسیالیسم گذاشت. استالین در فهم مقوله لنینیستی آمیزش جنبشهای رهائیبخش ملی در کشورهای تحت ستم با جنبشهای پرولتری مشکل داشت. او نتوانست اهمیت خدمات انقلاب چین و رفیق مائو را درک کند، و امثالهم. از طریق تجربه مبارزه طبقاتی و مبارزه ایدئولوژیک، متوجه شده ایم که بسیاری از گروه ها و رهبران قدیمی نپال که ادعای طرفداری از اندیشه مائوتسه دون دارند، به مارکسیسم از دریچه دگما ـ رویزیونیستی خوجه ای می نگرند. آنان رفیق استالین را نه با نگاه رفیق مائو، که از نگاه انور خوجه می نگرند. آنان برای چند دهه در راه تکامل انقلاب نپال مانع ایجاد کردند؛ حتی امروز هم باید علیه این گرایش مبارزه کرد. ما احساس می کنیم که جنبشهای کمونیستی در اکثر قریب به اتفاق کشورهای جهان به میزان کم یا زیاد با این مشکل مواجه شده اند. در این اوضاع، نسل جدید انقلابیون کمونیست نباید در مطالعه و بررسی خطاهای رفیق استالین دچار تردید شوند. زیرا امروز مضمون ارتجاعی ترتسکیسم، رویزیونیسم خروشچفی، کمونیسم اروپایی، خوجه ایسم، هوشی مین ایسم، سنتریسم، چوچه ایسم کره شمالی و سایر گرایشات اشتباه برملا شده است. حداقل در حال حاضر، خطر اینکه رویزیونیستها از تلاش صادقانه ما برای درس آموزی از تاریخ سوء استفاده کنند، به هیچوجه وجود ندارد. درست برعکس؛ تلاش ما برای درس آموزی از تاریخ، به میزان زیادی به درک محکمتر مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم و تامین رهبری پیروزمند برای انقلاب و ممانعت از خطر ضد انقلاب در آینده، کمک خواهد کرد.

کنفرانس حزب شما از راه پراچاندا صحبت می کند. ممکنست مختصرا این مفهوم را توضیح دهید؟

در جریان بکاربست حقیقت عام مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم به شرایط خاص نپال، و عمدتا در جریان جمعبندی از تجربه پنج سال پر تلاطم جنگ خلق، کنفرانس به این نتیجه گیری رسید که یک مجموعه بهم پیوسته معین از ایده ها شکل گرفته است. این مجموعه بهم پیوسته، راه پراچاندا نام گرفته است. حزب این مفهوم متمایز و مشخص را ارائه کرده، زیرا تبلور نشرده رهبری کلکتیو (جمعی) و رهبری صحیح و مداوم رفیق پراچاندا است. به عقیده حزب، راه پراچاندا، غنای مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم است. تعریف معین کنفرانس از راه پراچاندا اینست که این مجموعه بهم پیوسته ایده ها چیزی فراتر از خط عمومی یک حزب است؛ در عین حال هنوز به سطح یک اندیشه تکامل نیافته است. حزب، راه پراچاندا را در چارچوب نپال به مثابه یک حلقه جدید مارکسیسم خلاق که در ضدیت با رویزیونیستهای راست و دگماتیست های فرقه گرا قرار دارد، مشخص کرده است.

کنفرانس به درستی نقش شهدای جاودانه جنگ خلق، توده ها، جنگاوران انقلابی، کل افراد حزبی، تیم مرکزیت رهبران، جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و انقلابیون کمونیست جهان را در تکوین راه پراچاندا به مثابه مجموعه بهم پیوسته ای از ایده ها جمعبندی کرده است. حزب مطمئن است که سنتز راه پراچاندا با هدایت و به پیش راندن انقلاب نپال، به انقلاب جهانی خدمت خواهد کرد.

رابطه حزب شما با جنبش بین المللی کمونیستی چگونه بوده است؟

مناسبات عمیق و ویژه ای بین حزب ما و جنبش بین المللی کمونیستی برقرار بوده است. همین واقعیت که از سال ۱۹۸۴، یعنی از هنگام تاسیس جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، حزب ما یک عضو فعال این جنبش بوده، گواه چنین مناسباتی است. از طریق جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بود که ما از تجارب عظیم جنگ خلق پرو الهام و کمک گرفتیم. جنگ خلق نپال در جوهر خود، یک اقدام مشترک از سوی حزب ما و جنبش بین المللی کمونیستی بوده است؛ زیرا در سراسر فرایند تدارک و آغاز و گسترش جنگ خلق، مباحثه و تاثیر گذاری متقابل

مصاحبه با رفیق پراچاندا

(میان ما و جنبش بین المللی) جریان داشته است. این واقعیت بازتاب خصوصیت و ابعاد عظیم مناسبات فی مابین است. در راستای همین مناسبات، ما روابط تنگاتنگی را با احزاب انقلابی هند برقرار کرده ایم. این احزاب به طرق گوناگون به توسعه جنگ خلق در نپال کمک های عظیمی کرده اند.

کل حزب ما و توده ها برای مناسبات با جنبش بین المللی کمونیستی اهمیت عظیمی قائلند. قبلا هم گفته ایم که اگر جنگ خلق در نپال با یک عقبگرد بزرگ مواجه شود، این امر نه تنها بازتاب ناکامی حزب ما خواهد بود بلکه به میزان زیادی انعکاس ناکامی جنبش بین المللی کمونیستی نیز هست. از این نقطه نظر، واضح است که مناسبات ما با جنبش بین المللی کمونیستی با روابط دیگری که در گذشته داشتیم، تفاوت می کند. ما مطمئنیم که پا به پای تکامل جنبش انقلابی تحت هدایت ایدئولوژی کبیر مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم و انترناسیونالیسم پرولتری، مناسبات ما نیز هر چه عمیقتر به انقلاب جهانی خدمت خواهد کرد.

رابطه انقلاب نپال با بقیه کشورهای منطقه جنوب آسیا را چگونه می بینید؟

به خاطر شرایط مشخص اقتصادی و سیاسی و فرهنگی و جغرافیائی جنوب آسیا، احساس می کنیم که باید فرایندهای انقلابی در کلیه کشورهای این منطقه را بطور هماهنگ به پیش ببریم. ما بر اهمیت هماهنگ کردن جنبش های انقلابی در سطح منطقه تاکید کرده ایم؛ زیرا جنوب آسیا می رود که به یک مرکز مهم انقلاب جهانی تبدیل شود؛ امپریالیستها بویژه امپریالیستهای آمریکائی، چشمان ناپاک خود را به این منطقه دوخته اند؛ طبقات حاکمه توسعه طلب هند که آرزوی تبدیل شدن به قلدر شماره یک جنوب آسیا را در سر می پرورانند، آستان بوس امپریالیسم آمریکا شده اند. از طریق اقدامات مشترک است که ما به فرصت ایجاد یک فدراسیون شوراتی نوین جنوب آسیا در آینده می نگریم. ما بطور جدی اهمیت پیشبرد انقلاب در این منطقه تحت یک استراتژی بزرگ را مد نظر داریم.

انقلاب نپال و حزب ما، رابطه زنده و پر شوری را با احزاب و جنبشهای انقلابی هند، بنگلادش و سری لانکا برقرار کرده است. در این ارتباط، ما احساس می کنیم که احزاب انقلابی هند و انقلاب هند، مهمترین نقش را بعهده خواهند گرفت.

توصیه شما به رفقای سایر کشورها که قصد آغاز یا توسعه جنگ خلق را دارند، چیست؟

ما از جبهه جنگ نپال برای تمامی رفقائی که دست اندر کار باز کردن جبهه های گوناگون جنگ در چارچوب کارزار واحد انقلاب جهانی پرولتری هستند، آرزوی موفقیت می کنیم. امیدواریم که در بکار بست اصول جهانشمول مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم به شرایط خاص کشور خویش موفق باشند. اگرچه راه پر پیچ و خم است، اما پیروزی انقلاب جهانی پرولتری حتمی است.

از شما تشکر می کنیم. ■

فیلم «علی»....

علی به یک خبرنگار می گوید، «من این مسابقه را به خاطر حیثیت خواهم برد، اما نه برای حیثیت خودم بلکه برای اینکه برادرانم که امروز در آمریکا روی سنگفرش پیاده روها می خوابند، و سیاهان گرسنه و آنان که آینده ای ندارند، بتوانند سرشان را بالا نگهدارند. من می خواهم عنوان قهرمانیم را پس بگیرم تا بتوانم در کوچه پس کوچه ها راه بروم و با گدایان و تن فروشان و معتادان حرف بزنم. می خواهم به برادرانم در لوئیزویل، کنتاکی، سین سیناتی، اوهایو، و اینجا یعنی آفریقا کمک کنم که حیثیت خود را باز یابند. برای همین است که من باید برنده شوم. و برای همین است که باید «جورج فورمن» را بر زمین بکوبم.»

علی پیروز می شود. او یکبار دیگر با اتکاء بر مهارت های مشت زنی، توان ارزیابی سریع از حریف، و تبدیل نقاط قوت حریف به نقطه ضعف، پیروز می شود. ولی مهمتر از آن، دل و جراتی است که در تمام طول روندهای طاقت فرسای استراتژی جدیدش، به وی امکان دوام آوردن را می دهد. استراتژی علی در این مسابقه آن است که خود را بروی طناب رینگ انداخته و می گذارد که «جورج فورمن»، تمام نیرویش را مصرف کند. و بالاخره «فورمن» خسته و بدون انرژی، توسط علی شکار شده و با ضربات متعدد وی از پا در می آید. فیلم با این لحظه پیروزمند تمام می شود.

....

«فی الواقع «بزرگترین نسل» همان «نسل دهه ۶۰» بود. و نسل امروز باید به ورای آن برود. مبارزه علیه جنایاتی که طبقه حاکمه کشور شما مرتکب می شود، و تلاش برای دنیایی که دیگر چنین جنایاتی در آن جائی نداشته باشد، کار عظیمی است. حقارت بارترین کار اینست که پیچ و مهره دستگاه کشتار و نابودی باشیم؛ دستگاهی که خالق و مجری جنایت است. «نسل دهه ۶۰» در مقابل فشارهای عظیم ایستاد و فداکاریهای عظیمی کرد تا بدین ترتیب معیارهائی را تثبیت کند. و امروز ما نه تنها باید به آن معیارها متکی شویم بلکه از آنها نیز بگذریم و با استقبال مصاف هائی بشتابیم که حتی ممکنست از مصاف های آن زمان عظیم تر باشند. به یک کلام، وظیفه نسل جوان است که آن پرچم را در دست بگیرد و حتی بلندتر از آن موقع به اهتزاز درآورد و آن را فرسنگها بیشتر از آن زمان، به پیش براند.»

باب آراکیان

سالها پس از مسابقه «فورمن» و علی در زئیر، علی روحیه خود را باخت. او دیگر یک جنگجو نبود. اوضاع غم انگیزی بود. گرفتار بیماری پارکینسون شد. اما آزار دهنده تر از همه اینکه با نظام آشتی کرد. او هنوز می دانست که آمریکا جهنمی برای سیاهان است. با این وصف از جامعه آمریکا تعریف و تمجید می کرد. حالا می فهمم که چرا علی را فراموش کرده بودم و یادم رفته بود که چرا در جوانی همیشه می خواستم مثل او باشم.

بعد از دیدن فیلم علی تا چند روز، لبخند بر لب داشتم. «مایکل مان» در این فیلم بخوبی نشان داده که چرا علی برای مردم مهم شد. او داستان فیلم را از درون زندگی در آورده اما عالیتر از زندگی ارائه داده است. و به یک معنا، بخشی از میراث آن نسل را بدست نسل های بعد رسانده است.

چند روز بعد، یکی از دوستانم را دیدم. در ماه های سپتامبر و اکتبر گذشته، او از اینکه به اعتراضات خیابانی علیه جنگ آمریکا در افغانستان بپیوندد به خود تردید راه داده بود. به خصوص آنکه بنظر می آمد مخالفان این جنگ تعداد کمی هستند. دوستم پس از دیدن فیلم علی به من گفت: وقتی دیدم او چگونه در مقابل جنگ ویتنام ایستاد فهمیدم در برخی مقاطع زمانی مطلقا لازم است آدم برای گرفتن موضع درست همه چیزش را به خطر بیندازد و قسم خورد که در چنین مصاف هائی هرگز تردید به خود راه ندهد. یکدیگر را در آغوش کشیدیم. به خودم گفتم: «این بهترین تعریف از یک فیلم است.»

توضیحات

۱۱ یک سازمان ناسیونالیستی غیر مترقی سیاهان که مالکم ایکس، سیاهپوست انقلابی، ابتدا با آن همکاری داشت و بعد از آن جدا شد.

۱۲ جنایات و تبعیضات ننگ آلود در آمریکا علیه سیاهان

۱۳ ویت کنگ نامی بود که آمریکائیان بر چریکهای ویتنامی که علیه ارتش یانکی می جنگیدند، نهاده بودند.

کلمه «نگرو» نام تحقیرآمیزی است که سفید پوستان در آمریکا به سیاهان داده بودند.



«اگرچه راه پر پیچ و خم است اما پیروزی انقلاب جهانی حتمی است»

مصاحبه نشریه انترناسیونالیستی «جهانی برای فتح» با رفیق پراچاندا

صدر حزب کمونیست نپال (مائوئیست) و رهبر جنگ خلق در نپال

(**بخش دوم**) بخش اول این مصاحبه در شماره قبل حقیقت منتشر شد

توجه بسیاری از ناظران به شرکت بسیار گسترده زنان در مبارزه انقلابی نپال جلب شده است. اهمیت این مسئله چیست؟

شرکت بسیار گسترده زنان قطعا، عامل کلیدی مهم توسعه سریع و موفقیت جنگ خلق در نپال است. امروز مرتجعین و رویزیونیستها از این شرکت گسترده و از نمونه هایی که زنان از فداکاری و تعهد و ایثار خویش در جریان جنگ خلق بر جای گذاشته اند، بهت زده شده اند. چریکهای زن با تسخیر زندان و آزاد کردن زندانیان، منبع الهامبخش عظیمی برای زنان سراسر جهان شده اند. در تاریخ نپال، چنین واقعه قهرمانانه ای در نوع خود بی نظیر است. در مناطق وسیع روستائی، زنان زحمتکش قهرمانانه در برابر وحشیگریهای بی حساب و اقدامات شنیع دشمن یعنی تجاوز دستجمعی به زنان ایستادگی کرده اند. آنان حتی زمانی که دشمن به وحشیانه ترین شکل، چشمانشان را کور کرد و پیکرشان را سوزاند، آتش ایمان به کسب رهائی را استوارانه در دل هایشان زنده نگاه داشتند. به لحاظ عینی، زنان در زمینه فداکاری، تعهد و ایثار در جنگ خلق از مردان سبقت جسته اند. امروز هزاران زن از محدوده آشپزخانه پا بیرون نهاده و به سطح جنگاوران خلق ارتقاء یافته اند. هزاران زن از بند فلاکت بی حساب گریخته اند تا به جنگ خلق بپیوندند. اینک حزب اقدامات و نقشه هائی را برای تکامل رهبران کمونیست زن به مثابه ضامن پیروزی انقلاب سازمان داده است.

به نظر ما، عامل محرکه شرکت عظیم زنان در جنبش، سیاست مشخص حزب است. این سیاست، راهگشای روحیه شورشگرانه ای است که از شرایط مادی جامعه نپال برمی خیزد. بورژوازی به خاطر خصلت طبقاتی خود هرگز به کارآئی زنان اطمینان ندارد. برعکس؛ پرولتاریا به خاطر خصلت طبقاتی اش نیروی نهفته وسیعی که در زنان وجود دارد را تشخیص می دهد. بنابراین فقط پرولتاریا است که می تواند به واقع زنان را به سوی کسب رهائی رهبری کند. حزب ما از همان ابتدا، مسئله زن را به مثابه یکی از مسائل تعیین کننده که سرنوشت انقلاب را رقم خواهد زد، مد نظر قرار داده است. زنان با سازمان یافتن در ارتش چریکی پا به پای مردان، برای نخستین بار احساس کردند که از صدها سال پدرسالاری فئودالی رها شده اند و سرنوشت خویش را بدست گرفته اند. اینک حزب برای تکامل کیفیات رهبری در بین زنان، یک سازماندهی و نقشه های ویژه را در پرتو تجارب پنج ساله تدوین کرده است. حزب در بحبوحه اجرای یک نقشه دراز مدت برای تکامل رهبران زن برابر با مردان در کمیته های حزبی از سطح محلی تا مرکزی، در سطوح متفاوت قدرت خلق و ارتش خلق، قرار دارد. این زنان از میان کسانی رشد می کنند که تحت ستم و استثمار مضاعف طبقاتی و جنسیتی قرار داشته اند. اعتقاد راسخ داریم که مسئله جانشین سازی گسترده کمونیستها از بین زنان، نه فقط برای موفقیت انقلاب بلکه برای جلوگیری از خطر ضدانقلاب در آینده، اهمیت دارد.

جامعه نپال ترکیبی از جماعات قومی آریایی و غیر آریایی است. از نقطه نظر ستم درون خانواده، زنان در جماعات آریایی تحت ستمگری شدید پدرسالاری فئودالی هندو قرار دارند. در حالی که زنان ملیت ستمدیده مغول و سایر ملل بالنسبه رنج کمتری از پدرسالاری می برند. نقطه تمرکز جنبش ما بیشتر در کمربند غیر آریائی در غرب نپال است، بنابراین به لحاظ فرهنگی امکان بیشتری برای شرکت زنان وجود دارد. در جماعت آریائی که استثمار و ستمگری خشن علیه زنان بیشتر بود، جنگ خلق روش مشخصی را برای رهائی زنان ارائه داد. میزان شرکت زنان این جماعت نیز در حال افزایش است. یعنی اینکه، شرکت زنان از هر دو جماعات، شتاب گرفته است.

اخیرا حزب شما دومین کنفرانس سراسری خود را برگزار کرد. آیا می توانید شمه ای از دستاوردهای عمده این کنفرانس را بیان کنید؟

ما با در هم شکستن توطئه ها و کارزارهای متعدد سرکوبگرانه دشمن به یک موفقیت تاریخی دست یافتیم و دومین کنفرانس سراسری حزب را برگزار کردیم. موفقیت تاریخی این کنفرانس، خود ضربه قدرتمندی علیه دشمن محسوب می شود. جنبه تاریخی این کنفرانس در قطعنامه های مهم و نافذ آن نهفته است که حزب آنها را تاریخساز نامیده است.

موضوع عمده کنفرانس، سنتز ایدئولوژیک بود که بر اساس تجارب پنج ساله جنگ خلق صورت گرفت و جهت گیری های آتی جنگ خلق را ترسیم کرد. کنفرانس با تصویب متفق القول این سنتز ایدئولوژیک در قالب راه پراچاندا، که در سند «جهش بزرگ به پیش: ضرورت ناگزیر تاریخی» منعکس شده است، در تحقق اهداف خود به موفقیت کامل دست یافت. این سند، مجموعه بهم پیوسته ای از ایده ها را به حزب عرضه کرد که جوانب زیر را در بر می گرفت: جمعبندی از جنبش بین المللی کمونیستی، تحلیلی از شرایط خاص اوضاع کنونی بین المللی و درسهائی که باید از آن آموخت، قطعنامه ای درباره منطقه جنوب آسیا، یک جمعبندی عمومی از تاریخ نپال، یک بررسی جدید از تاریخ جنبش کمونیستی نپال، یک ارزیابی جدید از تاریخ حزب، یک جمعبندی از سه ابزار انقلاب، بحثی درباره مشی توده ای، قطعنامه ای در مورد دستاورد بزرگ، و سرانجام چارچوب نقشه آتی. این سند از طریق یک مباحثه پر شور و عالی دمکراتیک پرولتری به اتفاق آراء به تصویب رسید و حزب را بر پایه ای نوین متحد کرد. به همین علت است که حزب، کنفرانس را به مثابه کنفرانس اتحاد و پیروزی جمعبندی کرده است.

بعد از انتشار علنی قطعنامه های کنفرانس، به ویژه قطعنامه در مورد راه پراچاندا، سر و صدای زیادی در اردوی مرتجعین و رویزیونیستها به راه افتاده است؛ و همزمان موجی از شور و هیجان در میان توده های انقلابی بر پا شده است. پیروزیهای نظامی در دوره بعد از برگزاری کنفرانس و میتینگ ها و تظاهرات های موفق توده ای با شرکت صدها هزار نفر، نشانگر تبدیل قطعنامه های کنفرانس به یک نیروی مادی است.

از زمان آغاز جنگ خلق، خود حزب دستخوش چه تغییراتی شده است؟

همانطور که رفیق مائو گفته، جنگ خلق نه فقط هنر نبرد علیه دشمن است بلکه ابزار پالایش درون خویش نیز هست. از همان ابتدا، این مسئله برای ما روشن شد. تجربه پنج

بقیه در صفحه ۳۴